

■ با توجه به آن که بافت وزارت اطلاعات در بیست سال اخیر به دفعات دچار تغییر و تحول شده است، چه عواملی را می‌توان در تغییر و دگرگونی این وزارتخانه و به تبع آن رشد باندهای محفلی دخیل دانست؟ آیا ظهور این باندها صرفاً به یک فرآیند تشکیلاتی بازمی‌گردد یا این که تغییر و تحول و استراتژی نظام نیز در ظهور این جریانها مؤثر بوده است؟

□ این نکته را باید در نظر داشت که استراتژی در چگونگی شکل‌گیری یک تشکیلات، نقش مهمی را بازی می‌کند. به بیان دیگر، این استراتژی است که مشخص می‌کند کدام تشکیلات را جذب و کدام تشکیلات را باید دفع نمود. این طور نیست که در یک استراتژی هر نوع تشکیلاتی مجال رشد داشته باشد. بر این اساس برای ریشه‌یابی انحرافات تشکیلاتی، باید صادقانه "رینا ظلمنا انفسنا" (خداوندا ما به خویش ستم کردیم) را مدنظر داشته و به مواردی که در خط مشی موجب رشد چنین جریانی شده است، توجه کنیم. همان‌طور که در گفت‌وگوی شماره نخست چشم‌انداز هم مطرح شد، عوامل متعددی در تکوین این باندها مؤثر بوده است؛ مانند محور بودن امنیت به سبک و سیاق ساواک، اولویت‌دادن به حفظ نظام آن هم با اعمال روشهای غلط خودمحوری و غرور تشکیلاتی به بهانه این که احکام تابع موضوعات است و این که اطلاعات مرجع تشخیص موضوعات می‌باشد، رشد دنیاگرایی و به تبع آن غلبه‌شدن در وادی بند و بستهای اقتصادی و مالی و...

اما اگر بخواهیم این عوامل متعدد را در یک بستر واحد و ارتباط با یکدیگر تبیین کنیم، باید به عقب‌تر برگردیم. از درگیریهای گنبد، ترکمن صحرا و کردستان تا انفجار حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۰ فضایی بر نیروهای درگیر حاکم شد که گویا دشمن سومی وجود ندارد. اگر در آن سوی قضیه، رجوی و بنی‌صدر به دامن سرویسهای امنیتی غرب پناه بردند، در این سو نیز آنچنان فضای دشمنی با گروههای سیاسی عمده شد که در پناه آن، تضاد با اداره هشتم ضدجاسوسی زمان شاه یا بقایای ساواک منحل به‌شدت تخفیف پیدا کرد و به قول آقای مهاجرانی که در جریان استیضاح خود به آن اشاره نمود، حتی از آنها دعوت به کار شد. البته بهانه این بود که ما می‌خواهیم از تخصصهای آنها استفاده کنیم. این خط مشی، زمینه بسیار مناسبی را برای رشد عوامل مرموز در دستگاه اطلاعاتی فراهم کرد که رد پای آنها در قضیه دستگیری سعادت و ایجاد اختلاف عمیق بین گروه رجوی و گروه مؤتلفه و سایر نیروهای موجود در نظام، دیده می‌شود. بر این اساس طبیعی بود که با رشد چنین جریانهایی، چهره‌های صادق و رزمنده‌ای که در زمان رژیم گذشته عمری را بر سر راه رشد جنبش سیاسی اجتماعی ایران گذاشته بودند، به‌جای عوامل سپاه، موساد، اداره هفتم، اداره هشتم ضدجاسوسی و ساواک منحل، دشمن اصلی تلقی شوند. البته بعد از چند سال یک جریان در اطلاعات به این جمع‌بندی رسید که کوبیدن طالقانی، مصدق و حنیف‌نژاد به سود گروه رجوی تمام می‌گردد، چرا که آنها در این حالت می‌توانند نظام را در تعارض تاریخی با جریان ملی و مبارز نشان دهند. ولی به هر حال تأثیر این خط مشی غلط تا شرایط فعلی هم تداوم داشته و هنوز گریبان ما را رها نکرده است. عمده‌شدن

استراتژی اطلاعاتی ایران

در بخشی از گفت‌وگو با مهندس میثمی در شماره نخست چشم‌انداز ایران، مطالبی در رابطه با نحوه پیدایش باندهای محفلی در وزارت اطلاعات، بیان شد که با عنایت به اهمیت موضوع، بر آن شدیم تا با طرح پرسشهای دیگری، پدیده وزارت اطلاعات را از منظر راهبردی و استراتژیک مورد ارزیابی قرار دهیم. وقوع قتل‌های زنجیره‌ای و به دنبال آن افشای باندهای محفلی می‌تواند نقطه‌عطفی در تعریف مجدد استراتژی اطلاعاتی و امنیتی محسوب شود. بخصوص آن که عملکرد این باندها از سوی بالاترین مقامات جمهوری اسلامی جنایت و خیانت محسوب گردید و حتی مقام رهبری این عملکردها را مستقیم یا غیرمستقیم ناشی از دخالت خارجی دانسته و آن را گامی مهم در جهت مخدوش نمودن چهره وزارت اطلاعات تلقی کردند. اگر پدیده اطلاعات و استراتژی امنیتی از منظر کارشناسی ملی مورد ارزیابی قرار نگیرد، با رشد عدم اعتماد مردم به این وزارتخانه، متصدیان امر اطلاعات ناچار خواهند بود که به مانند یک ارگان جدا از مردم عمل کرده، انزوا و افتادن به دام سرکوبگری را به جان بخرند. در عین حال این نکته نباید از نظر دور بماند که اطلاعیه وزارت اطلاعات در افشای باندهای درونی خود، پدیده منحصر به فردی بود که اگر توأم با تجدید ساختار اطلاعاتی و امنیتی شود، چهره شاخصی به نظام جمهوری اسلامی خواهد بخشید. جنبش سیاسی اجتماعی ملت ایران بعد از دوم خرداد، پیگیری مطبوعات و سرسختی و مقاومت آقای خاتمی که متعاقباً با حمایت‌های رهبری توأم گردید، عوامل چندگانه‌ای بود که این تحول مثبت را شکل داد. ریشه‌یابی صحیح چنین پدیده‌ای نه تنها موجب سرافکندگی نظام سیاسی نخواهد بود، بلکه می‌تواند پشتوانه خوبی برای رفع بن‌بست‌های موجود در استراتژی اطلاعاتی و امنیتی و همچنین تحقق شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی در فرآیند توسعه سیاسی باشد. لازم به یادآوری است که بافت متنوع پرسشهای طرح شده در این گفت‌وگو بدان جهت است که پدیده اطلاعات و امنیت در تمامی جوانب سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک آن شکافته شود. به امید آن که صاحب‌نظران و کارشناسان مبحث فوق را به‌عنوان یک ضرورت حیاتی و استراتژیک دنبال کرده و ما را از رهنمودهای خویش بهره‌مند سازند.



می‌رسد از دیدگاه آقای ری‌شهری هم این موضوع که اطلاعات بدون هماهنگی با قوه قضاییه نمی‌تواند عمل کند. شاید نارسایی قانون وزارت اطلاعات تلقی می‌شود و احتمالاً به همین دلیل بود که ایشان به قوه قضاییه رفت، تا اطلاعات با دست بازتری عمل کند. ولی به هر حال قانون بر این امر تصریح کرده است، که وزارت اطلاعات مجاز به انجام عملیات نمی‌باشد، متأسفانه برخلاف آن، درصد بالایی از فعالیتهای اطلاعات، در حوزه عملیاتی امنیتی بوده است.

■ چرا مسؤلین امر در قبال این تخطی که طی سالیان متمادی صورت گرفته است، برخورد فعالی نداشته‌اند؟

□ این نکته در ریشه‌یابی رشد باندهای محفلی اهمیت بسیار دارد. در واقع می‌توان گفت که یکی از دلایل تشکیل چنین باندهایی، عدول از قانون وزارت اطلاعات و همچنین قانون اساسی بوده است و اگر مسؤلین وقت نسبت به اجرای دقیق قانون حساسیت نشان می‌دادند، بعداً با پدیده‌ای به نام باندهای خودسر مواجه نمی‌شدیم. خودسری از جایی شروع می‌شود که حرکت غیرقانونی به‌عنوان یک رویه در می‌آید. اگر مسؤلین امر بعد از سال ۶۸ به توصیه امام، مبنی بر بازگشت به قانون توجه می‌کردند یا حداقل آنجایی که خود سالها در مقام قانونگذاری بودند، نسبت به تخطی باندهای محفلی از قانون مصوب مجلس حساس می‌شدند، کار به اینجا نمی‌کشید. البته آنهایی که مصلحت نظام را در اینجا پیش می‌کشند



باید توجه داشته باشند که حتی مصلحت نظام هم می‌باید در مجمعی که به این کار اختصاص دارد، بررسی شود. آیا قانون تصویب شده‌ای در مجمع تشخیص مصلحت نظام وجود دارد که ناقض قانون مصوبه سال ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی باشد، تا براساس آن ورود وزارت اطلاعات به حوزه عملیاتی را توجیه کنیم؟

■ در پاسخ به پرسش نخست، به مقوله حفظ نظام به‌عنوان یکی از عوامل شکل‌گیری باندهای محفلی اشاره شد. از آنجا که حفظ نظام یک دغدغه اساسی در بعد از انقلاب به‌شمار رفته است، چگونه می‌توان محفلهایی را که ظاهراً به این منظور قانون را دور زده‌اند، مورد نقد و بازنگری قرار داد؟

□ مقوله حفظ نظام اگر تعریف مرزبندی شده‌ای نداشته باشد، هیچ مرزی با ماکیاولیسم نخواهد داشت. مگر نظامهای ستمگری که دست به سرکوب مردم می‌زنند. مقوله‌ای غیر از حفظ نظام را مطرح می‌کنند؟ اگر ادعا می‌کنیم که تفاوت نظام سیاسی موجود با سایر نظامها در اتکای آن به مکتب اسلام است، در واقع پذیرفته‌ایم که یک ملاک بر نظام ما حاکم می‌باشد. حال اگر ما با همان روشی که مختص یک نظام جائز و ستمپیشه است، بخواهیم نظام مورد نظر خود را حفظ کنیم، دیگر چه جایی برای این ادعا باقی می‌ماند که طرحی نو در انداخته‌ایم و بعد از ۲۵۰۰

اختلاف با گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های مبارز، به جریان‌های خارج از نظام محدود نگردید و دامنه آن به درون نظام هم کشیده شد، در این رابطه حتی جریان‌هایی مانند مجاهدین انقلاب در معرض حذف و تصفیه قرار گرفتند. در نهایت این خط مشی به بحران سالهای ۶۵ تا ۶۷ منجر شد که در آن جریان، اطلاعات به رهبری آقای ری‌شهری رو در روی آیت الله منتظری ایستاد، تا آنجا که برخی از همین جریان، علناً آقای منتظری را تضاد عمده خود تلقی کردند و به زبانی ساده، یعنی این که تضاد با سرویس‌های امنیتی غرب و جاسوسان آنها در اولویت نیست. حاکمیت این جریان بر وزارت اطلاعات در تداوم حرکت خود، پدیده‌های دیگری را بعد از سال ۱۳۶۸ در این مجموعه شکل داد که در جای خود به آن اشاره می‌شود. به موازات این تحولات درونی، در عرصه کلان استراتژی هم تغییرات مهمی به‌وجود آمد که در جهت‌گیری‌های بعدی وزارت اطلاعات بسیار مؤثر بود. آمدن مک‌فارلین رییس شورای امنیت ملی آمریکا به ایران، عقب‌نشینی از فاو و سپس پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و به‌دنبال آن کناره‌گیری آیت الله منتظری و سپس فوت امام، مقطع زمانی سالهای ۶۵ تا اواخر ۶۷ را در روند تحولات استراتژیک بسیار حیاتی نشان می‌دهد که در جای خود صاحب‌نظران باید از منظر کارشناسی ملی، آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. تقسیم‌بندی اسلام آمریکایی و اسلام ناب محمدی نیز از پدیده‌های این مقطع است که در واقع معطوف به جناح‌بندی‌های داخلی بود. در کنار این تغییرات، تجدیدنظر در قانون اساسی که با تمرکز بیشتری در اختیارات رهبری و رییس‌جمهور و حذف پست نخست‌وزیری صورت می‌گیرد، مسیر دیگری را از سال ۶۸ به بعد شکل می‌دهد که تابعی از برنامه جدید توسعه، خط مشی تعدیل اقتصادی و الگوی بانک جهانی است. در این دوران بافت نیروهای موجود در اطلاعات هم دستخوش تغییرات مهمی می‌شود. بر این اساس بافت اطلاعات قبل از ۶۸ که مجموعه‌ای از نیروهای انقلاب از جناح‌های مختلف بودند، دچار تغییر شده، که عمدتاً از این مجموعه، جناح‌های چپ و راست سنتی تصفیه شده و حاکمیت جناح متمایل به خط مشی تعدیل بر اطلاعات تثبیت می‌شود.

■ آقای حسینیان در سخنرانی معروف خود گفته است: "سعید اسلامی که مسؤل امنیت وزارت اطلاعات بوده، شاید صدها عملیات داشته است." آیا وزارت اطلاعات قانوناً حق ورود به مسایل اجرایی مربوط به امنیت را دارد؟

□ در قانون تاسیس وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مصوب مرداد ۱۳۶۲ در مجلس شورای اسلامی، صراحتاً وظیفه این وزارتخانه به ترتیب، در درجه اول اطلاعات، درجه دوم ضداطلاعات و درجه سوم کشف توطئه‌های داخلی و خارجی تعریف گردیده و کلیه امور اجرایی و عملیاتی، مربوط به امنیت داخلی را بر عهده ضابطین قوه‌قضاییه (نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران) گذاشته است. بنابراین ورود باند سعید امامی به حوزه‌های عملیاتی تخطی از قانون مصوب مجلس می‌باشد. البته بنظر



سال استبداد شاهنشاهی یک نظام بنیاداً متفاوت به ارمان آورده‌ایم؟ آیا خون جوانان ایران بر زمین ریخته شد تا به جای ارتشبد نصیری و ساواک، باند سعید امامی حاکم شوند تا همان روشها را تکرار کنند؟ بر این اساس بدون هیچ‌گونه تردیدی حفظ نظام در کادر اصول مکتب اسلام، اصول انقلاب، قانون اساسی و قوانین مصوبه که در طول یکدیگر قرار می‌گیرند، معنا دارد، و از صحبت امام نباید سوءاستفاده شود. این که ایشان حفظ نظام را از اوجب واجبات دانستند، اولویت دادن این امر به تمامی فروع دین بود، و نه این که حفظ نظام را حاکم بر اصول مکتب بدانند. مگر این که کسی ادعا کند در حوزه اصول دین هم واجب و مستحب و مکروه داریم! اگر در نهایی‌ترین تعریف، نظام را وسیله‌ای برای اقامه توحید و عدل بدانیم، آیا می‌توان قابل به این شد که حفظ نظام بالاتر از مقوله توحید و عدل قرار بگیرد؟ در ثانی اگر این نظام به منظور تحقق استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی برپا شده، بهترین راه برای حفظ نظام، تقویت این مبانی در روند کسب اعتماد مردم است. وگرنه حفظ نظام در عمل تبدیل به حفظ باندهای محفلی می‌گردد. البته مردم ما هم، علی‌رغم توجیهاتی که می‌شود، تفاوت این دو مقوله را خیلی خوب فهمیده‌اند.

■ برخی از جریانهای سیاسی که در وزارت اطلاعات هم نفوذ داشته‌اند، اساساً یک "سازمان اطلاعاتی" را بر ساختار وزارتخانه‌ای اطلاعات ترجیح می‌دهند. آیا این گرایش در رشد باندهای محفلی مؤثر بوده است؟ مزایای یک سازمان اطلاعاتی برای جریانهای محفلی چیست؟

□ استدلالی که جریان طرفدار سازمان اطلاعات مطرح کرده و می‌کند، این است که اگر اطلاعات در دست قوه مجریه باشد، در مقاطع مختلفی مانند انتخابات سراسری از آن سوءاستفاده می‌کند. بر این اساس پیشنهاد می‌کنند که اطلاعات به صورت یک سازمان و حکم بازوی رهبری باشد. در حالی که اگر اطلاعات به صورت یک وزارتخانه اداره شود، به دلیل آن که وزیر اطلاعات در نهایت منتخب مردم است و مجلس بر او نظارت دارد، وزارت اطلاعات تبدیل به یک باند نخواهد شد. همان‌طور که در حال حاضر نمایندگان مجلس قانوناً می‌توانند محرمانه‌ترین اسناد مربوط به وزارت اطلاعات را مورد بررسی قرار دهند و از طرف دیگر این وزارتخانه باید به رییس جمهور و رهبری هم پاسخگو باشد. جریانی که سازمان اطلاعات تحت نظارت رهبری را مطرح می‌کند، در واقع با این ترفند می‌خواهد، از نظارت رییس‌جمهور، مجلس و مردم فرار کند، چرا که آنها به خوبی می‌دانند که رهبر در نهایت یک فرد است و به همین دلیل از عهده نظارت کامل بر کار آنها بر نمی‌آید و قانوناً هم تشکیلات یا بودجه‌ای برای این کار در نظر گرفته نشده است. اگر واقعاً فصل الخطاب بودن رهبری مدنظر آنهاست، چرا در قضیه تنفیذ ریاست جمهوری آقای خاتمی کارشکنی کرده و تلاش می‌کردند تا رهبری حکم آقای خاتمی را تنفیذ نکند؟ وزارت اطلاعات یک پدیده قانونی است که اعضای آن عضو رسمی یک وزارتخانه هستند در حالی که یک سازمان اطلاعات به مانند ساواک رژیم سابق خواهد شد، که تنها

تحت نظارت نخست‌وزیری بود و به دلیل عدم نظارت مردم به دام آن فجایع افتاد.

■ با توجه به این که آقای حسینیان جریانهای اخیر در وزارت اطلاعات را توطئه سعید حجاریان و امین‌زاده و... بر علیه جریان سعید امامی می‌داند، آیا این گمان می‌تواند صحیح باشد که قضایای اخیر صرفاً معلول درگیری دو جناح از جریان اطلاعات می‌باشد، که ربطی به جنبش دوم خرداد و پروسه توسعه سیاسی ندارد؟

□ همان‌طور که در پاسخ سؤال اول هم گفته شد، تحولات استراتژیک بعد از پذیرش قطعنامه و ورود ایران به دوران پس از جنگ که با پذیرش سیاست تعدیل و استقرار خارجی و پذیرش الگوی بانک جهانی توأم بود، جناح‌بندیهای جدیدی در مملکت و به تبع آن در اطلاعات به وجود آورد. که به دنبال آن خط امامیها و طیف زندان رفته دوران ستم‌شاهی تحت عنوان چپ افراطی یا راست سنتی حذف شدند. چرا که هر یک از این جناحها به نوعی در برابر سیاست تعدیل موضع داشتند. جناح آقای ری‌شهری هم به سراغ قوه قضاییه و سایر نقاط کلیدی رفت تا با هماهنگی اطلاعات و قوه قضاییه قدرت عمل خویش را بالاتر ببرد، که البته با آمدن آقای یزدی، این جناح موفق به هماهنگی قوه قضاییه با اطلاعات نشد، ولی در عوض تأثیر مهمی بر ساختار مجتمع ویژه قضایی، دادگاه ویژه روحانیت، دادگاه انقلاب و دادرسی نظامی گذاشتند. ولی در مقابل این جریان، حذف شده‌های اطلاعات هم جریان قدرتمندی را شکل دادند که بعداً در جریان دوم خرداد، چون به ترفندهای اطلاعاتی آگاه بودند، حمایت آنها از آقای خاتمی مثمرتر واقع شد. اما این که تصور شود افشای باندهای محفلی صرفاً نتیجه یک جنگ قدرت بین جناحهای اطلاعات قبل از سال ۶۸ و بعد از سال ۶۸ است، ناشی از عدم شناخت پدیده دوم خرداد می‌باشد. چرا که این تضادها همواره از ابتدای انقلاب تاکنون در وزارت اطلاعات وجود داشته، اما هیچ‌گاه به تحولی بنیادی منجر نشده بود. همان‌طور که آقای حسینیان نیز اشاره کرد، سرسختی و پافشاری آقای خاتمی در این روند نقش غیرقابل انکاری داشته است و بالاتر از آن شکل‌گیری جنبش عظیم اجتماعی مردم است که از دوم خرداد به این طرف نمود بیشتری پیدا کرده و از روشهای غیرانسانی و غیراسلامی این باندها به تنگ آمده‌اند. در عین این که نباید گرایشهای مثبت و مردمی موجود در وزارت اطلاعات را انکار نمود، ولی منحصرکردن علت تامه تحولات به آنها با واقعیت امر مطابقت نمی‌کند.

■ آیا به لحاظ قانونی تمهیداتی برای نظارت بر روند وزارت اطلاعات در نظر گرفته شده است؟

□ بله، طبق قانون مصوب سال ۱۳۶۲ شورایی مرکب از وزیر اطلاعات، دادستان کل کشور، وزیر کشور، وزیر امور خارجه مسؤولان حفاظت اطلاعات و اطلاعات ارتش، سپاه و نیروهای انتظامی به جهت هماهنگی اموراتجاری اطلاعات و تعیین حدود قانونی هر یک از ارگانهای ذیربط باید بر امر اطلاعات و امنیت نظارت کنند.



تأیید صلاحیت نمایندگان مجلس گرفته تا خبرگان، احز
گزینشهای ادارات و حتی وزرا و مدیرکلها نیز در حد
اقتدار آنهاست.

در حالی که بسیاری از مدیران و معاونین اطلاعات برای
نیروهای معتقد به انقلاب ناشناخته بودند و معلوم نبود که
در چه روندی صلاحیت آنها تأیید شده است؟ در واقع آنها
معتقد بودند که تمامی عناصر، در مجموعه نظام، جایگاهی
موقتی داشته و به قول معروف، " روزی می آیند و روزی
دیگر می روند." اما اطلاعات بر جای خود باقی می ماند،
چرا که رمز ثبات جمهوری اسلامی است.

بنظر می رسد تاوان این غرور تشکیلاتی در چند حادثه
توسط مجموعه نظام و مردم پرداخته شد. عدم پیش بینی
حمله نیروهای رجوی که بعداً تحت عنوان عملیات مرصاد
با آن مقابله شد، در حالی که گروه رجوی از يك سال قبل
در بسیاری از کشورها دست به بسیج نیرو زده بودند.
نمونه دیگر ضعف کار اطلاعاتی در رابطه با تمهیدات
دولت عربستان در سرکوب حجاج ایرانی بود که اگر
جریان اطلاعات به وظیفه خود درست عمل کرده بود، از
آن ضایعه اسفبار جلوگیری به عمل می آمد.

البته ذکر این نمونه ها برای تیرئه رییس جمهور وقت
نیست و حتی به نوعی پرسش از ایشان است که چرا در
قبال این خودسریها واکنش مناسب نشان نداده است. اما در
ارتباط با ادعای آقای حسینیان مبنی بر دست داشتن امامی
در صدها عملیات، باید بر سخنان ایشان و متأسفانه بر
سکوت مسؤولین وقت صحنه گذاشت و وقتی جنایتهایی چون
به شهادت رسیدن مرحوم حسین برازنده در مشهد اتفاق
افتاد، مسؤولین وقت حتی به محکومیت ظاهری جنایت هم
اقدام نکردند. من به مسؤولین اطلاعات این نکته را گفتم.
در شرایطی که حتی اسحاق رابین حمله به مسجد الخلیل و
به رگبار بستن مسلمانان را محکوم می کند، آیا نباید
مسؤولین اطلاعات و مسؤولین نظام، چنین جنایتهایی را
حداقل محکوم کنند؟ متأسفانه این روند به قتلهای انفرادی
محدود نماند و حتی در شرایطی که مسجد فیض در مشهد
که متعلق به اهل سنت بود تخریب شد، مسؤولین به سکوت
خود ادامه دادند. دامنه آن به مسجد مکی در زاهدان کشیده
شد که به دنبال خود درگیری مسلحانه به وجود آورد و در
منطقه نیز تأثیر گذاشت. تا آنجا که دوباره قضایای سه
جزیره ایرانی مورد ادعای امارات پیش کشیده شد، در
چنین وضعیتی چگونه

ولی تا آنجا که من مطلع در این مدت شورای اطلاعات
تشکیل نشده است. اگر فرض کنیم که دست اندرکاران امر
اطلاعات از قانون اطلاع نداشته اند، حداقل قضیه این است
که آقای هاشمی، از این قانون که در زمان ریاست ایشان
بر مجلس تصویب شده است، مطلع بوده است. البته احتمال
می رود که ایشان به دلیل اعتماد به نفس بیش از حد، اعتقاد
داشته است که بدون وجود این شورا هم می تواند بر کار
اطلاعات نظارت داشته باشد. جمله معروف ایشان در
هنگام معرفی وزرا به مجلس که سیاسی بودن من برای
کابینه کفایت می کند، می تواند نشان دهنده همین اعتماد به
نفس بیش از حد ایشان باشد. حال اگر فرض کنیم که این
شورا تشکیل شده و این همه عدول از قانون هم صورت
گرفته است، واقعاً جای تأمل دارد.

**خط مشی کلی و اهداف اطلاعاتی وزارت
اطلاعات، چگونه و در چه روندی ترسیم می شده است؟**
آیا می توان پذیرفت که باندهای محفلی در طول این سالیان
مدید کاملاً خودسرانه عمل کرده اند؟ آقای حسینیان
می گوید، سعید امامی در طول سالیان متمادی صدها
عملیات را به انجام رسانیده است، چه کسی و چه ارگانی
باید مانع از این تخلف قانونی می شده است؟ آیا احتمال
دارد در این رابطه آقای حسینیان خبر کذب داده باشد؟

□ طبق قانون وزارت اطلاعات، خط مشی کلی و
اهداف اطلاعاتی این وزارتخانه باید توسط هیأت وزیران و
در حضور رییس جمهور تصویب شود. ولی بنظر می رسد
در عمل این قانون رعایت نشده و خط مشی اطلاعات با
رییس جمهور وقت هماهنگ نبوده است و البته این نقد هم
وارد است که چرا نسبت به این عدم هماهنگی برخورد
نشده است. به چند نمونه از این عدم هماهنگی که در واقع
ناشی از اعمال قدرت برخی جناحهای اطلاعات بوده است
اشاره می کنیم.

۱- پس از کنارگیری آقای ری شهری از اطلاعات،
مدیران کل اطلاعات اعلام کردند که وزیر اطلاعات باید
از درون خود وزارتخانه و به واقع توسط نیروهای
اطلاعات انتخاب شود. در آن مقطع برداشت عمومی از
این موضعگیری آن بود که رییس جمهور در انتخاب وزیر
اطلاعات آزادی عمل ندارد. البته ناظران سیاسی در دوران
آقای هاشمی معتقد بودند که سه وزارتخانه (کشور،
اطلاعات و امور خارجه) خارج از حیطه تصمیم گیری
رییس جمهور می باشد. ولی به هر حال چون خط مشی
تعدیل آقای هاشمی بر کشور حاکم بود، طبیعتاً این سه
وزارتخانه هم متأثر از جهتگیری آقای هاشمی بودند.

۲- نمونه دیگر زمانی بود که آقای هاشمی با رای عدم
اعتماد مجلس به برخی از وزرای پیشنهادی خود مواجه
شد. ایشان با لیخند به نمایندگان مجلس گفت که چگونه است
که با وزیر اطلاعات مخالفتی نمی شود؟ در واقع آقای
هاشمی به نمایندگان این نکته را تفهیم کرد که حتی قوه
مقننه نیز از حوزه نفوذ و اعمال نظر وزارت اطلاعات
خارج نیست و در واقع نمایندگان حاضر نیز تأیید
صلاحیت خود را مدیون اطلاعات هستند.

این دو نمونه نشان می دهد که جریان اطلاعات احساس
هویت مستقل کرده و به این نکته مباحثات می نمود که از





ممکن بود که پنج میلیون ایرانی اهل سنت سکوت رییس جمهور وقت را حمل بر بی‌اطلاعی ایشان از این حادثه تأسف بار کنند؟ متأسفانه به‌دلیل عملکرد این باندها، حیثیت جمهوری اسلامی در سطح بین‌المللی نیز مخدوش شد.

■ آقای حسینیان ارتباط سعید امامی را با خارج بعید دانسته و معتقد است که جاسوس بودن دو دلیل می‌خواهد؛ یکی این که باید سر پل وجود داشته باشد و دیگر این که دارای ابزار جاسوسی باشد و چون سر پلی در رابطه با سعید امامی وجود ندارد، پس نمی‌توان او را به جاسوسی متهم کرد. اساساً ارتباط دستگاه اطلاعاتی با کشورهای خارجی در کادر چه قانونی و تحت نظارت چه نهادی می‌تواند صورت بگیرد؟ آیا در چنین روابطی امکان رشد پدیده جاسوسی وجود دارد؟

□ طبق قانون وزارت اطلاعات، همکاری و تبادل اطلاعاتی با کشورهای خارجی تحت نظارت رییس جمهور، یکی از وظایف وزارت اطلاعات می‌باشد. ولی این که آیا رییس جمهور می‌تواند به‌طور کامل چنین روابطی را نظارت کند، جای پرسش دارد. به‌طور معمول وقتی اعضای اطلاعات با سرویسهای خارجی تماس می‌گیرند، طبیعی می‌نماید که آنها در صدد جذب رابطین ما برآیند. در اینجا است که نظر آقای حسینیان ارزش کارشناسی خود را از دست می‌دهد که برای اثبات جاسوسی یا باید سر پل وجود داشته باشد یا دارای تجهیزات جاسوسی! چرا که یک رابط اطلاعاتی بی‌تقوا می‌تواند تحت پوشش همین قانون وزارت اطلاعات با سرویسهای خارجی ارتباط برقرار کند و شخص یا نهادی هم از محتوای مذاکرات و روابط او مطلع نباشد. کما این که سعید امامی در سخنرانی خود در دانشگاه همدان که چند ماه قبل از دوم خرداد صورت گرفت، به این نکته اشاره کرد که با سرویسهای اطلاعاتی خارجی ارتباط داشته است. حال این که در آن مذاکرات چه نکاتی ردوبدل شده است، به‌طور قطع حتی آقای حسینیان هم نمی‌تواند ادعا کند که به تمامی آنها اشراف دارد. در یکی از نشریات خارجی به این نکته اشاره شده بود که شاهد "C" که همان ابوالقاسم مصباحی عضو سابق اطلاعات ما بود، در واقع جاسوس فرانسسه است که با اظهاراتش در دادگاه می‌کونوس رابطه ایران و آلمان را دچار تنش کرد و به‌دنبال آن راه برای بسته‌شدن قرارداد توتال هموار شد. در این قضیه حتی بنی‌صدر هم آلت دست بود.

■ آقای دری نجف‌آبادی در زمان تصدی پست وزارت اطلاعات، تلاش زیادی در جهت محدود نمودن فعالیت‌های

□ در قانون تاسیس وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مصوب مرداد ۱۳۶۲ در مجلس شورای اسلامی، صراحتاً وظیفه این وزارتخانه به ترتیب، در درجه اول اطلاعات درجه دوم ضداطلاعات و درجه سوم کشف توطئه‌های داخلی و خارجی تعریف گردیده و کلیه امور اجرایی و عملیاتی مربوط به امنیت داخلی را بر

عهده ضابطین قوه قضاییه (نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران) گذاشته است.

بنابراین ورود باند سعید امامی به حوزه‌های عملیاتی تخطی از قانون مصوب مجلس می‌باشد.

اقتصادی وزارت اطلاعات نمود و اخیراً نیز آقای خاموشی عضو اتاق بازرگانی دخالت وزارت اطلاعات در امور اقتصادی را مضر تلقی کردند. آیا تشکیل باندهای محفلی در اطلاعات را می‌توان از یک نظر معلول منفعت‌طلبیهای اقتصادی دانست؟

□ در مقطعی این استدلال را می‌شنیدیم. همان‌طور که نظام سیاسی آمریکا از طریق شرکت‌های اقتصادی تثبیت شده است، وزارت اطلاعات هم باید از طریق شرکت‌های اقتصادی به یک طبقه تبدیل شود تا بقای آن تضمین گردد.

در زمان مدیریت آقای فلاحیان، شنیده می‌شد که ۳۰۰ شرکت اقتصادی به‌عنوان زیرمجموعه‌های وزارت اطلاعات فعالیت می‌کنند. این شرکتها از آنجا که از معافیتهای ویژه‌ای بهره می‌بردند، در صحنه تجارت، سودهای کلانی را به خود اختصاص می‌دادند که در واقع موقعیت منحصر به فرد این شرکتها و سودبردن آنها از رانتهای مدیون ارتباط تنگاتنگ آنها با وزارت اطلاعات بود. انگیزه اقتصادی در پیدایش باندهای محفلی نقش مهمی را ایفا کرد و بنظر می‌رسد بی‌رحمی این جریانها که در قتل‌های زنجیره‌ای به‌طور آشکار دیده شد، صرفاً نمی‌تواند محصول تفکر و دیدگاههای سیاسی، ایدئولوژیک باشد، بلکه باید نقش تعیین‌کننده در آمدهای بادآورده را هم دید. در آنجا که کلفتی پول و نازکی کار مطرح باشد، طبیعتاً بی‌رحمی پا به میدان می‌گذارد. از تاراج ثروت ملی نفت گرفته تا گرفتن پورسانت‌های کلان یا ترانزیت موادمخدر می‌توانند عرصه‌هایی برای بروز این بی‌رحمی باشند. در حالی که این بی‌رحمی، در تاجر معمولی که براساس یک ضابطه و قاعده تجارت می‌کنند، به چشم نمی‌خورد.

در زمان رژیم شاه وقتی که زیر ضربات کابل ساواکیها قرار می‌گرفتیم، همین رابطه بین بی‌رحمی آنها و تکیه‌شان بر پول نفت قابل لمس بود. در واقع آنها برای حفاظت از قدرت صادرات نفت و سرکوب مخالفان، آن‌گونه بی‌رحمی از خودشان نشان می‌دادند.

■ با توجه به این که حتی مسوولین نظام هم نوعاً به یک جریان سیاسی تعلق دارند و در نهایت عضوگیریهای اطلاعات نیز از کانال آنها صورت می‌گیرد، آیا در عمل می‌توان وزارت اطلاعات را از دسته‌بندیهای سیاسی مصون نگاه داشت؟

□ واقعیت این است که از ابتدای انقلاب طیفهای متنوعی در ساختار اطلاعات حضور داشته‌اند. حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی، جامعه مدرسین، بخصوص طیف آقایان راستی کاشانی و حسینی شیرازی، مؤتلفه و انجمن حجّیه و... گروههایی بوده‌اند که در مقاطع مختلفی در اطلاعات حضور داشته‌اند. هر کدام از این تشکلهای در روند حضور خود در اطلاعات دچار تغییر و تحولاتی شدند. با موضعگیری امام علیه انجمن حجّیه در سال ۶۲ دامنه فعالیت آنها در اطلاعات و سپاه محدود شد. به‌دنبال آن حزب جمهوری اسلامی منحل شد و سپس مجاهدین انقلاب دچار انشعاب گشتند. البته عناصر اطلاعاتی مجاهدین انقلاب، بیشتر با آقای راستی کاشانی ارتباط داشتند. تشکل دیگر، جامعه مدرسین بود که تلاش می‌کرد به حزب سرتاسری تبدیل شود و برای شهرهای

مختلف لیست بدهد که در عمل با مخالفت امام روبرو شد و ایشان گفتند که جامعه مدرسین صرفاً برای قم می‌تواند لیست انتخاباتی ارائه دهد. ولی در نهایت تمامی این تشکلهای که در اطلاعات حضور داشتند، به مرور ایام جای خود را به تشکلی دادند که معتقد به خط مشی تعدیل بود. البته در همه سازمانهای اطلاعاتی بطور معمول از احزاب مختلف سیاسی حضور دارند، ولی آنچه که قانوناً نصب‌العین آنهاست، اولویت دادن منافع ملی بر منافع حزبی است. در ایران نیز بهترین راه همین است که اعضای وزارت اطلاعات تا زمانی که عضو این وزارتخانه هستند، تابع خط مشی وزارت اطلاعات باشند و قانون اساسی را که سند وفاق ملی و ثمره خون شهداست را، ملاک عملکرد خود قرار دهند.

■ برخی از صاحب‌نظران، عملکرد باندهای محفلی را معلول یک بینش می‌دانند و بر این تحلیل خود، گفته آقای حسینیان را گواه می‌گیرند که سعید اسلامی واقعاً اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده شوند و در این زمینه‌ها هم تجربه داشت. از دیدگاه شما این بینش دارای چه اجزایی است؟

□ اتفاقاً این موضوع بسیار مهم و در عین حال نگران‌کننده است. به‌طور مثال آقای حسینیان که به اعتراف خود ایشان در "نوار معروف" به حساسترین پرونده‌های امنیتی اشراف داشته، معتقد است که اتهام سعیدحجاریان این است که همسرش قبل از انقلاب با مجاهدین همکاری داشته و به این اتهام محکوم شده است! آیا در این موضوع مرز مشخصی بین نظر آقای حسینیان و ساواک به چشم می‌خورد؟ آیا این بینش جای تأسف ندارد که یکی از عناصر بالای اطلاعات، همکاری فردی با مجاهدین را آن هم در مقطعی که جریان فوق علیه سلطنت، صهیونیسم و امپریالیسم مبارزه کرده است، جرم تلقی کند؟ یا این که چگونه تمامی رجال انقلاب که مورد انتقاد ایشان هستند، به سهولت آب خوردن در نظر ایشان تبدیل به طلحه و زبیر می‌شوند، اما ایشان حاضر نیست زره‌ای در خلوص و پاکی سعید امامی شک کند یا حداقل احتمال خطا و اشتباه را برای او قایل شود تا آنجا که می‌گوید بعید است که سعید امامی خودکشی کرده باشد! یا مورد دیگری که ایشان مستقیماً به من گفت، این بود که آیت الله منتظری امپریالیسم ماست. به راستی این سؤال مطرح است که این بینش در تحلیل صف‌بندی نیروها از چه ملاکی تبعیت می‌کند؟ مناسفانه بینش مبتنی بر ضدیت با این و آن از ابتدای انقلاب و در جریان اطلاعات حضور چشمگیری داشته است که نموده‌های مختلف آن ضدیت با مارکسیسم، ضدیت با مجاهدین، ضدیت با طالقانی، ضدیت با حنیف‌نژاد، ضدیت با مصدق و... بوده است. معمولاً در خط مشی‌هایی که بر مبنای ضدیت شکل می‌گیرند، نفوذ بسیار آسان است چرا که عنصر نفوذی با ابراز ضدیت خود با فرد یا جریانی که مغضوب تشکیلات است، کسب وجهه و اعتبار می‌کند و خود را در سازماندهی بالا می‌کشد. یکبار مرحوم فروهر به من گفت که احسان نراقی از موضع آمریکا با حزب توده مخالف است، ولی ما از موضع ملت ایران با عملکرد خانانانه حزب توده مخالف هستیم. در واقع فحوای کلام

مرحوم فروهر این بود که صرف ضدیت ملاک نیست. بلکه باید دید با چه انگیزه و هدفی صورت می‌گیرد. البته بعداً اصلاحاتی در خط مشی وزارت اطلاعات صورت گرفت که در جریان پیگیری پرونده نشریه راه‌ماجد (در سال ۱۳۷۲) که توسط دادگاه ویژه روحانیت بسته شده بود، متوجه آن شدیم. آنها می‌گفتند که ضدیت با حنیف‌نژاد، مصدق، طالقانی و... به سود مسعود رجوی تمام شده است.

به‌خوبی عناصر اطلاعاتی را می‌شناسد، چرا مردم را از شناسایی عناصر اطلاعات در سطح مدیران کل و معاونین وزارتخانه محروم کنیم. آن هم در جایی که مجموع اطلاعات جوشیده از مردم به‌خوبی می‌تواند ما را در شناسایی عناصر مطلوب یاری دهد؟

۹- به دلیل آن که ضمانت اجرایی راحلهای فوق یک نیاز مبرم و حیاتی است، پیشنهاد می‌شود که شورای اطلاعات مندرج در قانون وزارت اطلاعات تحت نظارت رییس جمهور وقت مستمراً تشکیل شود.

■ اگر بخواهیم راه حلی اثباتی برای حل معضلات ساختار اطلاعات داشته باشیم، چه شیوه‌هایی را می‌توانیم مدنظر بگیریم؟ به بیان دیگر استراتژی اطلاعاتی و امنیتی دارای چه ویژگی‌هایی می‌تواند باشد؟

□ بنظر می‌رسد که یک استراتژی امنیتی و اطلاعاتی، در شرایط فعلی باید از ویژگی‌های زیر برخوردار باشد.

۱- وزارت اطلاعات باید خود را واقعاً بازوی نظام و نظام را نیز تابع قانون اساسی به‌عنوان بهترین سند وفاق ملی بدانند. به بیان دیگر حفظ نظام را جز از طریق قانون اساسی دنبال نکنند.

۲- وزارت اطلاعات تبدیل به تشکیلاتی قانونگرا شود تا عناصر موجود در آن به‌دلیل اجرای دقیق و مو به موی قانون، تبدیل به یک الگوی رفتاری در کل نظام شوند. در عین حال قانونگرایی ملاک عضوگیری، ارتقای رتبه یا دادن مسؤلیت بیشتر به یک عضو باشد.

۳- برابر قانون مصوب وزارت اطلاعات، شورای اطلاعات تشکیل شود و از این طریق حرکت وزارتخانه تحت نظارت عالی‌تر قرار گیرد.

۴- دوره‌های تصدی پست وزارت کوتاه‌تر شود تا وزرا باند مورد نظر خود را حاکم بر خط مشی کلان و بلندمدت وزارتخانه نکنند. در عین حال می‌توان تغییر در سطح مدیران کل و معاونین امنیتی را مشروط به تشخیص شورای اطلاعات نمود.

۵- در هر مقطع که نیاز به کار ضربتی وجود دارد، مراحل قانونی آن طی شود و اتخاذ تصمیم نهایی در شورای اطلاعات صورت بگیرد.

۶- سیر دستیابی به یک استراتژی اطلاعاتی و امنیتی به صورت قانونی طی شود تا از اتخاذ تصمیم‌های محفلی جلوگیری گردد. در این راه براساس مصوبه سال ۶۲، توصیه قانونی این است که تصویب استراتژی در هیأت وزیران و با نظارت رییس جمهور وقت صورت بگیرد و در نهایت این خط مشی توسط مجمع تشخیص مصلحت و مقام رهبری تأیید شود.

۷- از آنجا که پیشبرد استراتژی اطلاعاتی و امنیتی بدون مساعدت نیروهای اجتماعی با مشکلات بسیار مواجه می‌شود، از همه نیروهای سالم و علاقمند به سرنوشت ایران و انقلاب جهت مشاوره و ارایه راه حل سود برده شود و اساساً یک بخش از کار اطلاعات به این امر اختصاص داده شود.

۸- با عبرت گرفتن از اتفاقات گذشته، ضروری می‌نماید که مدیران کل و معاونین وزارتخانه از عناصر شناخته شده انتخاب گردند تا راه نفوذ بر جریان‌های ناسالم بسته شود. در جایی که این امر ثابت شده است که دشمن



چشم انداز ایران شماره ۷

مرزهای مجاز و ممنوعیت حسوسیت

تلخیصی از سخنرانی
مهندس عبدالعلی
بازرگان
در حسینیه ارشاد



گفتیم طالقانی دو چهره داشت؛ چهره‌ای ستیزنده و سازش‌ناپذیر و چهره‌ای پدرا نه و پرمهر و عاطفه... طالقانی قبل از انقلاب چهره‌ای قهرآمیز و قدرت ستیز داشت، در حالی که پس از انقلاب سمبل وحدت ملی و خواستار آشتی و ائتلاف مردم بود. گمان نکنید تشخیص عمل صالح زمان و انتخاب موضع بجا و شایسته در برابر جریان‌های سیاسی روزگار کاری سهل و ساده است. شما اگر به سابقه کسانی که امروز تقدیس و تئوریزه کننده خشونت در جامعه هستند و شدت عمل و تند و فشار را تبلیغ می‌کنند مراجعه کنید، می‌بینید در روزگاری که طالقانی‌ها تازیانه غضب را علیه قدرتمندان می‌کشیدند، آنها غضب و غیرتشان علیه شریعتی‌ها بود! و در دورانی که او در اسارت دژخیمان بسر می‌برد، شهامتشان در سخنرانی‌های بسیار علیه آن مظلوم در شهرستانها خلاصه می‌شد.

اگر آنها امروز ریختن خون کسی را که (به زعم شنونده) به مقدسات توهین کرده، بی‌نیاز به دادرسی و دادگاه، برای هر شهروندی، نه تنها مجاز، که واجب و ضروری می‌دانند و با چنین فتوایی به محافل خودسر قتل‌های زنجیره‌ای مشروعیت و موضع حق به جانب می‌بخشند و نقش دولت و دستگاه قضایی را با ایجاد هرج و مرج و خودسری زیر سؤال می‌برند، دیروز غیرتشان از غارت ملت در نظام وابسته طاغوتی تحریک نمی‌شد و قلمی نمی‌زدند و قدمی بر نمی‌داشتند که همچون امروز قافله‌سالار و قیله خشونت‌طلبان باشند.

آیا سنگ دفاع قانونی را بستن و سگ خشونت را گشودن! در روزگاری که باید عقلانیت و قانون حاکم باشد، داستان معروف سعیدی در گلستان و نتیجه‌گیری نهایی آن را به خاطر نمی‌آورد که گفت:

امیدوار بود آدمی به خیر کسان مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان به راستی کدام شیوه در دفاع از اسلام مؤثر و کدام شیوه در سست کردن باورهای دینی مردم و تضعیف نظام مؤثرتر است؟

آیا نوار و فیلم و ماهواره و تیشرت و تهاجم فرهنگی بیگانه باورهای نسل جوان را بیشتر بر باد می‌دهد، یا تهاجم شبانه به خوابگاه دانشجویان و سرکوب و سوختن و سرقت و زدن و انداختن اسپران از طبقه سوم به نام حضرت فاطمه زهرا (س)؟!...

"ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا" (۱)

امروز پس از بیست سال از درگذشت مرحوم طالقانی، در این مکان گرد آمده‌ایم تا یاد و نام او را گرامی بداریم و از آموزه‌های گراندش در ارتباط با مشکلات روزگار خود درسی بگیریم. این بزرگداشت دلالتی آشکار بر جاذبه مودتی می‌کند که بر حسب آیه تلاوت شده، خداوند برای مؤمنین شایسته کار، در دل ملت قرار می‌دهد. دریغ و افسوس که عمر او به این ایام وصلت نداد تا نسل امروز نقش خود را در سایه آموزه‌های او که "پرتوی از قرآن" بود، ایفا نماید.

حضرت علی (ع) وقتی خبر شهادت "مالک اشتر" را شنید، فرمود:

مالک، چه مالکی!... به خدا قسم اگر کوه بود، قلعه‌ای سر برافراشته و تک بود، اگر سنگ بود، سنگی خارا بود. سُم هیچ ستوری بر ستنیغ او صعود نکرده بود و بال هیچ پرندehای بر فراز او اوج نگرفته بود...

او شمشیری از شمشیرهای خدا بود که نه تیزی آن کند می‌شد و نه ضربتش بی‌اثر می‌ماند... (۲)

طالقانی نیز برای ملت ما چنین بود. اما او دو چهره داشت، چهره‌ای همچون مالک اشتر و ابوذر غفاری به دلیل مبارزات و مجاهدات و محرومیتها و زندانها و تبعیدهای طولانی‌اش در دوران ستمشاهی، و چهره‌ای مسیح‌وار، مهربان و ملایم و اهل مدارا با مردم و مخالفین.

چهره نخست، تناسب با نیاز دوران انقلاب و سالیان قبل از آن و فضای فریاد علیه ظلم و ستم و خشم و خروش در برابر خیانت ستمگران داشت و چهره دوم، متناسب با موقعیتهای پس از پیروزی و نیاز به آشتی ملی، عفو عمومی، آرامش احساسات و عواطف انتقامی بود.

امروز پس از بیست سال از آن ایام، در حالی که تب و تاب و تند و تیزی و تنشها به تعادل میل کرده و خشم و خروش و هیجانات سیل انقلاب فروکش نموده، فرصتی است تا با آرامش و اندیشه فارغ از احساس، به ارزیابی آرا و عملکرد اشخاص و آثار باقیمانده از آن دوران بپردازیم.

آیا امروز طالقانی حرفی برای گفتن به نسل نو برآمده پس از انقلاب دارد، یا دورانش به سر آمده و باید مجسمه او را به موزه شخصیت‌های معروف سیاسی "امام توسو" سپرد؟

در شرایطی که رییس سازمان سیا، سال جاری در ایران را، سالی توأم با خشونت و درگیری، پیش‌بینی کرده است، ضروری می‌نماید که صاحب‌نظران از جنبه‌های گوناگون، ریشه‌های خشونت‌طلبی را که وحدت ملی ما را هدف قرار داده است، مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهند. در پاسخ به این ضرورت زمانه، مهندس عبدالعلی بازرگان با الهام گرفتن از آیات قرآن و همچنین تفسیر مرحوم طالقانی، تحقیقات گرانمایی را انجام داده‌اند که در شرایط کنونی می‌تواند راهگشا باشد. جا دارد آنهایی که فهم خود از دین را، همان فهم انقلاب و فهم امام از دین تلقی می‌کنند، به تاسی از مرحوم امام که تفسیر پرتوی از قرآن را مطلقاً تأیید کردند، به تفاوت‌های اساسی اندیشه خود با خمینی و طالقانی بیندیشند، تا شاید با بازنگری در برخی مواضع خود، گامی در جهت وفاق ملی بردارند.



آیا آیات جهاد و قتال را علیه برادران مسلمان بکار بردن و مردم را به جان هم انداختن بیشتر به وحدت لطمه می‌زند یا توطئه دشمن برای شکستن قداست مسؤلین؟!...

به هر تقدیر، ما اینک در آستانه بیستمین سالگرد درگذشت مردی قرار گرفته‌ایم که معلم مدارا و مسالمت بود و پس از انقلاب نماد آشتی ملی و مردم دوستی به شمار می‌رفت. می‌خواهیم با توجه به معضلات اجتماعی و مسأله "خشونت" که این روزها موضوع بحث و مناظره میان طرفداران دو دیدگاه مختلف شده است، نگاهی تازه به نظریات مرحوم طالقانی ببیندیم و به قرآن که کتاب راهنمای اندیشه و عمل آن مفسر بزرگ بود مراجعه نماییم. متأسفانه "پرتوی از قرآن" که یادگاری ارزنده از آن استاد است، کمتر از بیست درصد آیات کتاب الهی را دربرمی‌گیرد، با این حال هر کجا نظری از آن مرحوم موجود باشد، از آن مدد می‌گیریم. در موارد دیگر هم ناگزیر در راستای راهنمایی‌های تفسیری او عمل می‌کنیم.

نگاهی همه‌جانبه به قرآن کریم نشان می‌دهد که خشونت و شدت عمل و غلظت و غضب را در سه زمینه متفاوت، به ترتیب ذیل می‌توان مورد بررسی قرار داد:

- ۱- جایی که خشونت واجب است.
 - ۲- جایی که خشونت مجاز است، ولی توصیه شده حتی المقدور صرفنظر گردد.
 - ۳- جایی که خشونت مطلقاً مجاز نیست.
- حالت نخست به عنوان عملی دفاعی در برابر مهاجمین به مجتمع ایمانی و جان و مال و ناموس مردم توصیه و تأکید شده است.

حالت دوم تحت عنوان "قصاص" و قانون کیفری، به خاطر مقابله به مثل با متجاوزین به مال و ناموس مردم و برای خشکاندن ریشه ظلم و تجاوز در جامعه مجاز شمرده است، ولی همواره بر عفو و گذشت به عنوان عکس‌العملی برتر توصیه شده است.

حالت سوم در ارتباط با دگراندیشان و مخالفین فکری و عقیدتی (مادام که متوسل به جنگ مسلحانه نشده‌اند) و در مناسبات میان يك ملت که به نظام سیاسی واحدی متعهد هستند مطرح می‌باشد.

اینک تقسیمات فوق را با تفصیل بیشتری ارائه می‌دهیم.

واژه "خشونت" گرچه عربی است، اما در قرآن چنین کلمه‌ای بکار نرفته است. در عوض، واژه‌های غضب، غلظت، بطش، باس و شدت را داریم که مفاهیمی در میدان معنی‌شناسی خشونت دارند. همین که خداوند چنین قوا و غرایزی را در نهاد آدمی قرار داده، نشان می‌دهد کاربرد و حکمتی دارد و ضرورتی برای آن مقرر گشته است.

خداوند انسان را در صیورت به سوی خود(۳) ساخته است و اسما و صفات او سرچشمه‌های سعادت انسان است. از آنجایی که صفات خداوند نیز دو حالت سلبی و ایجابی دارد و مهر و قهر او ملازم‌ت دارند، آدمی نیز در "تخلیق باخلاق الله" و در سیر به‌سوی کمال نیازمند هر دو حالت می‌باشد...

به این ترتیب اندام و تجهیزات دفاعی، لازمه هر موجود زنده برای دفاع از خود و حفظ ذات و صیانت از نفس می‌باشد. نگاه کنید به عوالم دیگر:

الف - عالم گیاه: ابزار دفاعی؛ تیغ، تیزی، تلخی، گزندگی (مثل گیاه گزنه).

ب - عالم حیوان: ابزار دفاعی؛ چنگ و دندان، نوک و ناخن، شاخ، نیش، نعره و صدای ترسناک، بوی زننده، رنگ پوشاننده (ماهی مرکب)، تلخی گوشت و...

ج - عالم انسان: ابزار دفاعی؛ قدرت مثبت و بازو، اسلحه و تجهیزات دفاعی، انواع تسلیحات پیشرفته نظامی که بخش اعظم بودجه کشورها را جذب کرده است. موجودات زنده علاوه بر مقاومت در برابر دشمنان بیرونی، دارای مکانیسم درونی پیچیده‌ای هستند که آنها را در برابر میکروبها و مزاحمین داخل سیستم حفظ و حمایت می‌کند.

پیامبر اسلام نیز وقتی میان دهها قبیله وحشی جاهل و مشرک و معاند عرب که با غارتگری و تجاوز زندگی می‌کردند، یکتاپرستی و اخلاق و آخرت طلبی را مطرح کرد، مواجه با تعصبات شدید شرک و دنیاپرستی و تهاجمات دفاع از سنتهای پوسیده جاهلی گردید و برای دفاع از خود و مؤمنین محدودی که می‌خواستند از بند بت پرستی و بردگی شیطان آزاد شوند، مجبور شد دایماً در حالت جنگ و جهاد و حفاظت و حمایت از هستی و حقوق آنان باشد. به همین دلیل در طول بیست و سه سال رسالت سنگین و دشوار خود به طور متوسط هر چهل روز نبردی را رهبری کرده است.(۴)

به دلیل ضرورت دفاع و مقابله با مهاجمین، می‌بینیم در قرآن آیات زیادی به پیامبر فرمان شدت عمل و خشونت در برابر دشمن صادر کرده است. از جمله:

یا ایهاالنبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم... (تحریم - ۹)

ای پیامبر! با کافران و منافقین جهاد کن و بر آنها سخت بگیر.(۵)

توبه/۱۲۳: جاهدواالذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظه واعملوا ان الله مع المتقین.

با کافرانی که در همسایگی شما هستند جهاد کنید و باید آنها در شما جدیت و صلابتی ببینند. و بدانید که خدا با پرهیزکاران است (از زیاده‌روی و تجاوز به دشمن بعد از دفع حمله پرهیز کنید...)

محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم... (فتح-۲۹)

محمد فرستاده خدا و کسانی که با او هستند، نسبت به کافران شدید و میان خودشان مهربان هستند.

مقدمه فوق نشان‌دهنده نیاز ذاتی موجودات به ابزار دفاعی و ضرورت بکارگیری آن در برابر عوامل ضد حیات است، از آنجایی که آدمی نیز جزئی از نظام به‌هم پیوسته است و مشمول قوانین کلی حاکم بر موجودات زنده می‌باشد، نمی‌تواند بطور مطلق نفی‌کننده خشونت و ضرورت بکارگیری قوای خشم و غضب باشد.

فرامین فوق که دلالت بر سیستم دفاعی بسیار جدی اسلام می‌کند، هر چند بسیار شداد و غلاظ بوده و از نظر شدت و حدت شاید نظیری در هیچ متن دینی و حتی غیردینی دیگر نداشته باشد، اما باید به دو نکته اساسی و مهم زیر توجه داشت.

الف - سختگیریهایی توصیه‌شده منحصرأ مربوط به میدان جنگ یا با کسانی است که عملاً در موضع تهاجمی با مسمانان قرار دارند و در مقام تجاوز به جان و مال و ناموس مردم هستند. وگرنه در برابر کافران، مشرکین و منافقین، مادامی که به



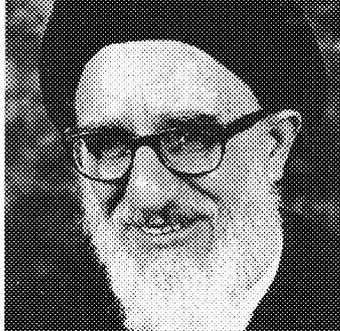
فان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم و لنن صبرتم خیر للصابرین و... (نحل- ۱۲۶)
اگر مورد عقوبت قرار گرفتید همانند آن عقوبت نمایید، ولی اگر تحمل کنید این کار قطعاً برای تحمل‌کنندگان بهتر است.

جزاء سینه مثلها فمن عفی و اصلح فاجره علی الله... و لمن صبر و غفر ان ذلك من عزم الامور. (شوری- ۴۰)

جزای هر بدی، بدی همانند آن است، اما اگر کسی عفو و آشتی کند، اجرش با خداست... و قطعاً هر کس تحمل کند و ببخشد این کار دلالت بر اراده داشتن در امور می‌کند.

علاوه بر موارد مذکور، قانون "قصاص" نیز در دو آیه قرآن مطرح شده است که در هر مورد بلافاصله پس از رواشمردن آن، برتری عفو و گذشت را که نشانی از صداقت ایمان که عاملی برای پاکسازی درونی به شمار می‌رود، مورد تأکید قرار داده است. برخی تصور کرده‌اند جمله "و لکم فی القصاص حیوه" (برای شما در قصاص حیات است) توصیه و تشویقی از جانب خدا برای اجرای حکم قصاص است، در حالی که توصیه خداوند صراحتاً به عفو و گذشت است و حکم قصاص را نیز برای کنترل و مهار احساسات انتقام‌آمیز افراطی قبیله‌گویی، که به خاطر یک جراحت یک انسان را می‌کشند و در برابر یک فرد، دهها نفر را قتل عام می‌کردند، آمده است تا اگر نمی‌توانند گذشت کنند، به همین حد از مقابله به مثل اکتفا نمایند.

فلسفه حاکم بر حکم قصاص (به جای زیاده‌روی و انتقام) و تأکید بر صبر و تحمل، مؤثرتر بودن عامل عفو و گذشت بر اجرای اصلاح جامعه و به انفعال و آشتی کشاندن متجاوز است.



اصولاً قرآن دفاع مفید و مؤثر را از طریق جبران بدی با خوبی توصیه کرده است. این شیوه را که تبدیل‌کننده دشمنیها به دوستی است، حداقل در

علاوه بر آیات دفاعی قرآن که در آن به خشم و خشونت و غضب و غلظت میدان داده است، آیات دیگری وجود دارد که خشونت را به عنوان کیفری بازدارنده و عقوبتی قانونی در برابر متجاوزین مطرح کرده است. این دسته آیات را که مجوزی برای "مقابله به مثل" و "قصاص قانونی" به شمار می‌رود، می‌توان همچون "شمشیر داموکلس" بر سر ستمگران متجاوز به حقوق مردم تلقی کرد! اتفاقاً تندبسی که به عنوان سمبل قوه قضاییه در مدخل کاخ دادگستری نصب شده، در یک دست ترازوی عدالت و در دست دیگر شمشیری بلند دارد. اما اگر اجرای احکام صادره از محاکم دادگستری اجباری است و مأمورین دولت موظف به کیفر دادن مجرمین هستند، آیات قصاص و مقابله به مثل قرآن این امر را به "اختیار" شخص مورد قرار داده و به عنوان یک فضیلت همواره توصیه



مؤکد به عفو و گذشت و صبر و حوصله کرده است. در واقع اجازه مقابله به مثل، از یک طرف برای هشدار به متجاوزین و مهار آنان صادر گردیده، از طرف دیگر تسکینی است برای کسانی که آنچنان اراده ایمانی استواری ندارند بتوانند به راحتی از قصاص صرفنظر نمایند.

ذیلاً به مواردی از این دست آیات اشاره می‌کنیم. ملاحظه نمایید همیشه پس از اجازه قصاص، توصیه به عفو شده است:

عهد و پیمان خود وفادار بوده و مخالفت‌های آنها جنبه زبانی دارد و در ابعاد نظری و اعتقادی با مسلمانان مقابله می‌کنند، هیچ‌گونه خشونت‌های روا نبوده و جز با حکمت و موعظه نیکو نمی‌توان برخورد کرد.

ب- خشونت‌های مجاز در جنگ، هرگز ریشه روانی نداشته و ناشی از دشمنی ذاتی، بدخواهی و بغض و کینه نمی‌باشد. هدف اصلی مجبور ساختن دشمن به عقب‌نشینی و دست برداشتن از موضع تهاجمی و تجاوز به مؤمنین است و پس از

□ آیا امروز طالقانی حرفی

برای گفتن به نسل نو برآمده پس از انقلاب دارد

یا دورانش به سر آمده و باید مجسمه او را به موزه شخصیت‌های معروف سیاسی "مادام توسو" سپرد؟

عقب راندن و دفع تجاوز دشمن، پیشروی به قصد کشورگشایی مجاز نمی‌باشد. اتفاقاً بیشترین آیات مربوط به تقوا در قرآن، در آیات مربوط به جهاد و قتال قرار گرفته است تا مؤمنین در ارتباط با دشمن بر نفس خویش تسلط داشته و از زیاده‌روی و خروج از عدالت خودداری نمایند.

هدف از پیکار با دشمنان با عبارتهای زیر در قرآن توضیح داده شده است.

- تا جنگ (تهاجمی آنها) متوقف شود (... حتی تضع الحرب اوزارها... (۶))
- تا فتنه برچیده شود و انتخاب دین خدا آزاد گردد و از تجاوز دست بردارند. (حتی لاتکون فتنه و یكون الدین لله فان انتھوا فلا عدوان الا علی الظالمین. (۷))

۲- خشونت مجاز

می‌تازند و هر چه بیشتر زیر دست و زبونتان می‌گردانند و دیگر اعمال فردی و ظواهر اسلام و انتسابات نگهدار تان نخواهد شد. (۱۵)

دو قرانت از يك متن و مكتب

با نظریات مرحوم طالقانی درباره کاربرد خشونت در سه قلمرو مورد بحث این مقاله آشنا شدید. با مطالعه این نظریات، که بکلی با سخنانی که این روزها توسط تئوریسینهای خشونت تبلیغ می‌شود، متفاوت است؛ ممکن است این سؤال به ذهن شما خطور کرده باشد که چگونه ممکن است برداشتهای صدرصد متضادی از يك مذهب و مكتب دینی انجام شود؟...

به نظر می‌رسد این تضاد را باید در زاویه نگرش به اسلام و بطور کلی روح دین جستجو کرد. به فرازی از نوشته‌های مرحوم طالقانی در معرفی اسلام اشاره می‌کنیم، سپس روح دین و مهمترین عنصر آن را از خلال نظریات یکی از نظریه‌پردازان معروف جناح طرفدار خشونت و شدت عمل استخراج می‌کنیم. مقایسه این دو نظریه، زمینه‌های تفاوت اندیشه‌ها و عملکردها را نشان می‌دهد:

دیدگاه اول:

طالقانی در تفسیر آیه ۸۶ سوره آل عمران چنین می‌گوید:

"اسلام همین رسوم و عادات ظاهری و انتساب به اسم و عنوان نیست، پس از اقرار و بیان و عقیده و ایمان و پیش از اینها، بنیش جهانی و راه و روش جهانی و تحول درونی و هماهنگی با نظام آفرینش و یاری و انجام مشیت خدا و یافتن خود در محضر و مشهد خداست. (۱۶)"

دیدگاه دوم:

"روح دین را همین قداست تشکیل می‌دهد... کیان شیعه و حیات آن در زمان غیبت با همین قداست حفظ شده است. زمانی که قداست رهبری شکسته شد، دیگر کسی امر او را مطاع نمی‌داند و عمل کردن به دستورهای او را وظیفه شرعی نمی‌شمرد و کسی کشته شدن در این راه را شهادت نمی‌داند. (۱۷)"

"حالا کسی در بیابانی من عرض می‌کنم فحش داده به پیغمبر اسلام، شما دسترسی به پلیس ندارید، در وسط بیابان، اهانت به مقدسات جایش اعدام است... و در جایی که تشکیل دادگاه برای چنین فردی میسر نباشد، هر فرد مسلمانی موظف است شخصاً اقدام کند.

خورده‌اند، دشمنی و تجاوز نماید. مجاهد فی سبیل الله با همان دشمنان جنگ‌افروز نیز نباید دشمنی و کینه‌توزی داشته باشد. اگر از آغاز به انگیزه دشمنی یا خودنمایی یا کشورگشایی جنگید یا سپس تغییر قصد داد، نه جنگش جهاد است و نه فی سبیل الله، نه تقرب به خدا... امر به تقوا در پایان امرها و احکام و ابعاد جهاد اسلامی آمده تا مسلمانان در قصد و عمل و در گرمی جنگ و به جوش آمدن خشم و خون و در حال پیروزی و شکست، چشم به هدف داشته و خوددار و پرواگیر باشند و از حدود ترسیم شده فراتر نروند... (۱۲)"

ب_ خشونت به عنوان قصاص قانونی (خشونت نوع دوم):

"بدن جامعه باید در مقابل آسیبها چون بدن زنده حساس و مقاوم باشد تا قدرت دفاعی آن را که همان هیأت قضایی و اجرایی است (نه هیأت حاکم) برانگیزد و جزء جنایات و آسیبها را تعقیب (قصاص) نماید. این حکم ثابت و واجب "مکتوب" است بر مؤمنین، تا محیط اجتماع اسلامی را از ریشه‌ها و رویشهای جنایت و شر پاک نگه‌دارد. (۱۳)"

ج - ممنوعیت خشونت در میدان اندیشه و اعتقاد و عملکرد خودی (خشونت در سومین زمینه):

"... خشونت‌های نابجا و سختگیری نسبت به خلق از ناتوانی بینش و بی‌شخصیتی و نبودن شجاعت فکری است. در مقابل هر چه بنیش نیرومندتر و نافذتر باشد و بتواند اندیشه‌ها و جواز خلق را چنانکه هستند، بنگرد، نرمی بیشتر می‌شود. همچون پزشکی که با بصیرت روشنی که نسبت به بیماری جسمی و روانی بیماران دارد، از ناراحتی و بدخویی و بدگویی بیمار ناراحت نمی‌شود، بلکه هرچه بصیرت و تشخیص او بیشتر باشد، حس ترخّم در وی بیدارتر و فعالتر می‌گردد تا بتواند او را در برابر علاج و پرهیز رام گرداند. (۱۴)"

"... شیطان مانند طاعی، در آغاز کارش زیر چهره آبین و خیرخواهی روی می‌آورد و با توجیهات و تأویلات و تطبیقات، مردمی را گام به گام به‌دنبال خود می‌کشد تا آنها را از محیط ایمان و سلم دور بدارد..."

شما مؤمنین هم که پس از آمدن بینات اگر لغزیدید و دچار دشمنی با هم و انحطاط شدید، دیگران با گرفتن شعار سلم و دیگر نیروها و سرمایه‌های شما، بر شما

به خدا می‌دانند، می‌گویند "تو اگر دست خویش به قتل من دراز کنی، من هرگز گشاینده دستم به روی تو نیستم، چرا که از خداوند رب العالمین بیم دارم. (۱۱)"

شاید سعدی علیه الرحمه از همین ماجرا الهام گرفته بود که داستان زیبایی سگ و صحرائین را این چنین سرود:

سگی پای صحرائین گزید

به خشمی که زهرش ز دندان چکید
شب از درد بیچاره خوابش نبرد
به خیل اندرش دختری بود خرد
پدر را جفا کرد و تندی نمود
که آخر ترا نیز دندان نبود؟

پس از گریه مرد پراکنده روز
بخندید کای بابک دلفروز
مرا گرچه هم سلطنت بود و بیش
دریغ آمد کام و دندان خویش
محال است اگر تیغ بر سر خورم

که دندان به پای سگ اندر برم
توان کرد با ناکسان بدرگی
ولیکن نباید ز مردم سگی!

دیدگاه طالقانی درباره سه قلمرو خشونت

هر چند تقسیم بندی و تعریف خشونت در سه زمینه فوق، صراحتی در آثار مرحوم طالقانی ندارد، با این حال می‌توان برای هر کدام دلالتها و درسهایی از نوشته‌های آن مفسر بزرگ برداشت نمود، از جمله:

الف - اعمال خشونت در مقام دفاع از مجتمع ایمانی و جان و مال مردم (خشونت نوع اول):

"مجاهد فی سبیل الله نباید از هدف خدایی منحرف شود و خشم و خون و انگیزه‌های نفسانی او را از سبیل الله بیرون برد و به مردمی که جزو دشمنانند، ولی در حال جنگ نیستند یا شکست



"اسلام به هر مسلماني حق داده است که وقتی دید شخصي به مقدسات اسلام توهين مي‌کند، خودش را بریزد، اين حکم اسلام است، دادگاه هم نمي‌خواهد، تمام علمای اسلام گفته‌اند. (۱۸)

همانطور که ملاحظه کردید، مرحوم طالقانی اسلام را بينشي جهانی، راه و روشي حياتي و تحولي دروني، هماهنگ با نظام آفرينش براي انجام وظيفه و مشيت الهي مي‌دانست و کسان ديگري آن را زمينه‌ساز ايجاد قداست براي اشخاص و مشتمل بر اصول "مقدس" مي‌دانند که هرگونه شک و تردید و طرح سؤالي پيرامون اجزايي از آن، نشانه توطئه محسوب شده و توهين‌کنندگان به مقدسات، بدون قضاوت و حکم دادگاه، محکوم به مرگ مي‌باشند.

۱- ريختن خون توهين‌کنندگان

مطابق دستور صريح خداوند مؤمنين هرگز مجاز نيستند به کساني که غير از خدا را مي‌پرستند دشنام گویند. چرا که آنها نیز (به جاي گفتگو و نزديکي) متقابلاً خدا را از روي ناداني ناسزا خواهند گفت. (۱۹)

مسلماني که مجاز نيست در برابر حداکثر انحراف (بت پرستي)، حداقل عکس العمل (دشنام زباني) را بروز دهد، چگونه به فتوای آقایان، نه مجاز که موظف است در برابر حداقل انحراف (توهين زباني) حداکثر کيفر (اعدام) را براي مخالفين اعمال کند؟! در برابر چنين افراط و زياده‌روي چه پاسخي نزد خداوند مي‌توان عرضه کرد؟ شگفت اين‌که در دنباله آيه مذکور اضافه شده است:

"... بدبينسان ما براي هر امتي کردارشان را (به نظر خودشان) زيبا جلوه داديم..."

يعني اين‌که اعتقادات و آداب و سنن هر قومي نزد خويش محترم و محبوب است و اگر جز اين بود، آن را ترک مي‌کردند. بنا بر اين براي تغيير دادن آنچه براي ديگران عزيز و ارجمند است، جز ارايه مؤدبانه ارزشي محبوبتر و مفيدتر و مؤثر نخواهد بود و دشنام و سب و لعن جز تحريك آنان براي ناسزا گفتن متقابل و دور شدن از توحيد نتيجه‌اي نخواهد داشت...

آنچه ارايه شد، "نص" يعني کلام مستقيم الهي است که "فصل الخطاب" و بهترين سند براي ابطال آرا و نظريات

شخصي مي‌باشد. با اين حال براي کساني که قرآن را "قطعي الصدور" ولي "ظني الدلالة" مي‌نامند و براي احاديث و روايات، به رغم "ظني الصدور" بودن آنها قطعيت قايل هستند، چند شاهد مثال از رفتار حضرت علي(ع) در دوران حکومت خود در برابر دشنام دهندگان و توهين کنندگان به مقدسات ارائه مي‌کنيم.

يکبار در زمان خلافت اميرالمؤمنين يعني به هنگام قدرت و سلطه سياسي، يکي از خوارج که از سخن بليغ و حکيمانه امام به شگفت آمده بود، از روي غيظ و دشمني گفت:

"خدا اين کافر را بکشد، عجب داناست."

اصحاب از جاي برخاستند تا او را (که به زعم تقدس گرايان امروزي توهيني به مقدسات کرده بود!) بکشند. امام فرمود:

"آرام باشيد، دشنام را فقط دشنامي بايد، يا عفوي شاييد"

بار ديگر نيز وقتي شنيد سپاهيانش در دشنام گويي به سپاهيان معاويه مقابله به مثل مي‌کنند، فرمود:

"من براي شما ناپسند مي‌دانم که دشنامگو باشيد، ليکن اگر عملکرد آنان را بازگو (تجزيه تحليل) نماييد و حالشان (مواضع منحرفانه سياسي‌شان) را يادآور شويد، به صواب در گفتار (نتيجه بخشين سخن) و رسايي عذر نزديکتر باشد. بهتر بود به جاي دشنام مي‌گفتيد: "يار خدايا خونهاي ما و ايشان را از ريخته شدن حفظ کن، ميان ما و آنها آتشي قرار بده، آنها را از گمراهي به راه راست هدايت کن، تا آن که حق را نمي‌دانند بشناسد و آن که به دشمني مي‌شتابد و آزمند آن است، باز ايسند. (۲۰)"

امام در اين گفتار به جاي دشنام، دعاي سلامت و صلح و هدايت و سعادت براي دشمن تعليم مي‌دهد تا ريشه دشمني‌ها از سينه‌ها کنده شود و آرامش و آسايش به جاي جنگ و خونريزي بنشيند. وقتي به سربازان سرکرده ستمگران امت، يعني معاويه نبايد دشنام گفت، چگونه مي‌توان سيل سب و لعن و تهمت و افترا را به سوي برادران مسلمان روانه ساخت؟

در همين زمينه توصيه ديگري به سربازان خود فرموده است که:

"هرگز در نبرد متعرض و موجب تحريك زناني که آبروي شما را مي‌ريزند (توهين به مقدسات شما مي‌کنند) و به فرماندهانتان دشنام مي‌دهند نشويد. (۲۱)"

اين توصيه که از شاکلای بردبار و با اراده نشأت گ شاکرداني همچون طالقاني را که مي‌گفت:

"خسوتنهاي نابجا و سختگيري نسبت به خلق از ناتواني بينش و بي شخصيتي و نبودن شجاعت فكري است. در مقابل هرچه بينش نيرومندتر و نافذتر باشد، و بتواند انديشه‌ها و جواب خلق را چنان که هستند بنگرد، نر مي‌بيشتر مي‌شود. (۲۲)"

اين ماجرا را همه شنيده‌اند که خوارج کينه‌توز در زمان خلافت و اقتدار حکومتي علي(ع)، در صفوف رسمي نماز جماعت عليه او شعار مي‌دادند و امام را به کفر و ارتداد (به خاطر ماجراي پذيرش حکميت در جنگ با معاويه) متهم مي‌کردند! با اين حال امام آزادي آنها را براي اظهار عقیده و نظر چنان محترم مي‌داشت که نه اين کار را حمل بر "توطئه سازمان يافته!" و "تحريکات بيگانگان" تلقي مي‌کرد و نه به حساب "توهين به مقدسات" مي‌گذاشت.

امنيت محافل و مجالس

مخالفين

تئوريسينهاي خشونت، "توطئه" را که کاري عملي است، به جلسات علمي مخالفين اطلاق کرده و طرفداران متعصب خود را به برهم زدن جلسات سخنراني ديگراندیشان تحريك و توصيه مي‌کنند. اما دو فراز از آيات مدني قرآن که در ساليهاي اقتدار نظام اسلامي (ششم هجرت) نازل شده است، (۲۳) حداکثر عکس العملي را که براي پيامبر و مسلمانان مجاز شمرده، ترک موقت مجلس در هنگام تمسخر و استهزاي آيات الهي است. آن هم به عنوان عملي دفاعي براي همرنگ و همراه نشدن با مخالفين و مشخص کردن مواضع مستقل اعتقادي براي ناظران. در صورت تغيير بحث و موضوع سخن نيز بدون قهر و کناره گيري مي‌توان به مجلس مراجعه کرد.

و قد نزل عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفر بها ويستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتي يخوضوا في حديث غيره انکم اذا مثلهم ان الله جامع المنافقين والكافرين في جهنم جميعاً. (نساء- ۱۴۰)

بر شما در کتاب چنين حکمي نازل شده است که اگر (در مجلسي) شنيديد آيات خداوند

می‌شود (و این کار دورویی و نفاق است) و خداوند منافقین و کافران را یکجا در جهنم جمع می‌کند.

نماییم. اینک که میدان چنین تجربه‌ای گشوده شده است، جا دارد صاحب‌نظران با صلاحیت همت کنند و با توجه به معیارهای ارزش اسلام، اصول و قواعدی برای این کار تدوین نمایند.

ناخالصی‌ها

به نظر می‌رسد بسیاری از رفتارهای مقبول سیاسی در جامعه ما ناخودآگاه رنگ و رسوب گرفته از اندیشه‌های مادی‌گرایانه مارکسیسم باشد. از همان زمان قاجار که دهها هزار ایرانی برای یافتن کار در صنایع نفتی به قفقاز و شهرهای آذربایجان شوروی رفتند و با ادبیات، شعر، تئاتر و تمایلات طبقاتی تند و تیز و خشم و خون و غضب قهرآمیز مکتب مارکسیسم آشنا شدند، این نقاط و امتزاج صورت گرفت.

حزب توده نیز بعدها نقش مخرب عمده‌ای در اخلاقیات سیاسی این سرزمین ایفا کرد و برچسبها و عناوین و القابی را آفرید که مغایرت آشکار با فرمان صریح قرآنی "... ولا تتابزوا بالالقاب... (۲۴)" داشت.

کیانوری دبیرکل این حزب در جلسه پرسش و پاسخ حزبی با افتخار و سربلندی از این که در فرهنگسازی پس از انقلاب نقش اساسی داشته‌اند، گفت: "مثلاً همین واژه *لیبرال* را، که امروز به هر کسی بگویند *آن را فحش تلقی می‌کند*، گویا خود ما برای اولین بار در ایران جا انداختیم..."

جا دارد نسل جوان با پاکسازی فضای جامعه از رفتارهای خصومت‌آمیز و دشمنیهای دین و دنیا سوز، در محافل و مجالس و مطبوعات و خط و خطوط سیاسی که رسوبات همان اندیشه‌ها است، به طور دسته‌جمعی در سلامت اسلامی وارد گردند.

پروردگار! ریشه‌های خشم و خشونت و دشمنی و ددمنشی را از دل ما برون آر تا به‌جای پشت کردنها و به هم پریدنها، پهلوی هم بنشینیم و برادروار گفتگو و همکاری کنیم.

بار خدایا! تو که میان دل‌های ریمیده اعراب جاهلیت الفتی نهادی که به تعبیر کتابت "اگر آنچه در زمین است برای این الفت هزینه می‌کردیم ممکن نبود، (۲۵)" بین دل‌های ریمیده ملت ما که اینک قطعه قطعه و متفرق شده‌اند، الفت و انسی عنایت کن.

زیرنویسها:

و اذا رأیت الذین یخوضون فی آیتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما بنسینک الشیطان فلا تعد بعد الذکر مع القوم الظالمین. (انعام- ۲۸)

هرگاه کسانی را که در آیات ما (برای تمسخر) فرو می‌روند دیدی، از آنها روی بگردان (درگیر و متعرض نشو) تا در سخن دیگری وارد شوند. اگر هم شیطان تو را به فراموشی انداخت، هرگاه متوجه شدی جلسه را ترک کن.

مبنای دینی و مقدسات

اصولاً مسأله "مقدسات" و ایجاد حریمی برای اشخاص و آرا و نظریات پذیرفته شده توسط متقدمین و قرائتهای سنتی از دین، معلوم نیست تا چه حد اصالت اسلامی داشته باشد! حداقل از نظر قرآن و سنت پیامبر و سیره اهل بیت طهارت، این دعاوی مورد تردید است. از آن گذشته، مرزهای قداست کجاست و چگونه می‌توان انسانهای در معرض خطا را معصوم و مصون از انتقاد و اعتراض شمرد و با چه جرأتی در پیشگاه خدا می‌توان توده‌های متعصب و غیرمسئول را به خشونت علیه مخالفان و ریختن خون توهین‌کنندگان به مقدسات دعوت کرد؟

اگر به زعم کسانی، نوشتن مقاله درباره قصاص و طرح نظریاتی متفاوت با گذشته، توهین به مقدسات و ارتداد محسوب می‌گردد، ممکن است نزد کسانی دیگر نفی آزادی خداداد و انکار حقوق مردم توهین به مقدسات تلقی شود! در این صورت از این برادرکشیا چه نفعی برای جامعه حاصل می‌گردد و هرج و مرج حاصله و آناشسیسم را چه کسی سامان خواهد داد؟

متأسفانه فقه شیعه به دلیل دورماندن پیروان این مذهب از سیاست و اداره امور جامعه، در طول تاریخ خونبار آن که، حداقل تا دوران صفویه در اقلیت و استضعاف بوده است، فرصتی به دست نیاورده تا فقها از مسایل فرعی فردی، به حل معضلات مبتلا به جامعه و اداره امت بپردازند. به این دلیل اصول مدونی برای مناسبات اجتماعی نداریم تا موضوعاتی مثل مدارا و خشونت و تساهل و تسامح یا تقدس و تنزه را بر آن عرضه نموده و حدود آزادیها و خط قرمزها را مشخص

□ برخی تصور کرده‌اند جمله "و لکم فی القصاص حیوه" (برای شما در قصاص حیات است) توصیه و تشویقی از جانب خدا برای اجرای حکم قصاص است، در حالی که توصیه خداوند صراحتاً به عفو و گذشت است و حکم قصاص را نیز برای کنترل و مهار احساسات انتقام‌آمیز افراطی قبیلگی، که به خاطر یک جراحت یک انسان را می‌کشند و در برابر یک فرد، دهها نفر را قتل عام می‌کردند، آمده است تا اگر نمی‌توانند گذشت کنند، به همین حد از مقابله به مثل اکتفا نمایند.

مورد کفران و استهزا قرار می‌گیرد، همراه آنان ننشینید تا در سخنی دیگر وارد شوند. چرا که (در این صورت از نظر دیگران) شما هم مانند و موافق آنان تلقی

۱- مریم/ ۹۶: کسانی که ایمان آورده و عمل اصلاحی کرده باشند [خداوند] رحمان برای آنها [در دل مردم] مودتی قرار می‌دهد.

۲- نهج البلاغه، فصل ششم، حکمت ۴۴۳.

۳- در قرآن چند بار جملات الیک المصیر، الیه المصیر، الی الله المصیر، الینا المصیر، تکرار شده است. "مصیر" یعنی شدن، کمال یافتن، سیر نهایی هر چیز.

۴- طبق محاسبات دکتر علی شریعتی.

۵- غلظت را خشونت و شدت عمل معنا کرده‌اند، اما معنای دقیقتر آن را که "سطیری" و ثابت قدمی است، با آیه ۲۹ سوره فتح که تشبیه و

۲۱- نهج البلاغه، فصل ۵ نامه ۱۴ (ولا تهیجوا النساء باذی و ان شتمنن اعراضکم و سببن امراءکم).

۲۲- پرتوی از قرآن ص ۳۹۶.

۲۳- سال نزول آیات با استفاده از جدول شماره ۱۵ کتاب سیر تحول قرآن، نوشته مرحوم مهندس مهدی بازرگان تعیین شده است.

۲۴- حجرات/ ۱۱: و یکدیگر را با القاب زشت خوانید...

۲۵- انفال/ ۶۳: و الف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعاً ما الفت بین قلوبهم ولكن الله الف بینهم انه عزیز حکیم.

تمثیلی از طبیعت برای نشان دادن حالت یک مؤمن آورده است بهتر می‌توان فهمید.

کزرع اخرج شطنه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوفه...

چون زراعتی که بوته خویش برون دهد، پس استوارش گرداند تا سطر بر آنگاه بر ساقه خویش (خودکفا) می‌ایستد...

۶- محمد/ ۴.

۷- بقره/ ۱۹۳.

۸- نحل/ ۱۲۵: ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن...

۹- آیات توبه/ ۷۳ یا تحریم/ ۹: یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم...

۱۰- آل عمران/ ۱۵۹: فیما رحمه من الله لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظاً القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر...

۱۱- مانده/ ۲۸.

۱۲- در تفسیر آیه ۱۹۱ سوره بقره، جلد دوم تفسیر پرتوی از قرآن.

۱۳- ج ۲ پرتوی از قرآن، ص ۵۶ تفسیر آیه ۱۷۸ بقره.

۱۴- پرتوی از قرآن، ص ۳۹۶ تفسیر آیه: "فیما رحمه من الله..."

۱۵- جلد ۱ و ۲ ص ۱۰۱ و ۱۰۲ تفسیر آیه ۲۰۸ بقره.

۱۶- پرتوی از قرآن ج ۳، ص ۴۲۲.

۱۷- از سخنان آقای مصباح یزدی، روزنامه قدس ۷۸/۱/۲۵ و روزنامه اطلاعات ۷۸/۶/۱.

۱۸- آقای مصباح یزدی، پیش خطبه نماز جمعه ۷۸/۶/۱۲ تهران.

۱۹- انعام/ ۱۰۸: ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم...

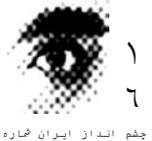
۲۰- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶.



چشم انداز ایران شماره ۱۵

□ متأسفانه فقه شیعه به دلیل دورماندن پیروان این مذهب از سیاست و اداره امور جامعه، در طول تاریخ خونبار آن که، حداقل تا دوران صفویه در اقلیت و استضعاف بوده است، فرصتی به دست نیاورده تا فقها از مسایل فرعی فردی، به حل معضلات مبتلابه جامعه و اداره امت بپردازند. به این دلیل اصول مدونی برای مناسبات اجتماعی نداریم تا موضوعاتی مثل مدارا و خشونت و تساهل و تسامح یا تقدس و تنزه را بر آن عرضه نموده و حدود آزادیها و خط قرمزها را مشخص نماییم.

زن در پینه حکمت شاهنامه



چشم انداز ایران شماره ۶

در شماره دوم چشم‌انداز ایران در تشریح ضرورت داشتن نگاه راهبردی به ادبیات ایرانی، به این نکته اشاره داشتیم که کارکرد راهبردی ادبیات ایرانی را می‌توان نظم بخشیدنی آگاهانه به روان ناخودآگاه ملت ایران تلقی نمود و از این جهت ارزیابی آثار بزرگانی چون فردوسی، حافظ، سعدی و مولانا و... را نه امری تفننی، بلکه باید گامی بلند در جهت احیای روح ایرانی دانست. در پاسخ به دعوت ما، مهندس احمدبیکدلی از جنبه‌های راهبردی نیز کنکاشی عمیق در شاهنامه نموده‌اند، سلسله مقالاتی را برای نشریه ارسال نمودند که از این شماره به تناوب آن را در معرض قضاوت شما عزیزان قرار می‌دهیم. باشد که دیگر اندیشمندان این مرز و بوم ما را در این مهم یاری دهند.

تهمینه

اولین نمونه برگرفته از داستان آشنایی رستم و تهمینه می‌باشد. به روایت شاهنامه، هنگامی که رستم بعد از شکار و خوردن غذا، به خواب فرومی‌رود، رخس او توسط عده‌ای سوار گرفتار شده و به سمنگان برده می‌شود. رستم بعد از بیدار شدن و آگاه شدن به نبود رخس، پی او را می‌گیرد تا این که به شهر سمنگان می‌رسد. در ملاقاتی که با شاه سمنگان دارد، مورد محبت او قرار می‌گیرد و شاه سمنگان از او درخواست می‌کند تا شبی را نزد آنان به میهمانی بگذراند تا رخس پیدا شود. بعد از آن که رستم به خوابگاه می‌رود تا استراحت نماید، فراز آشنایی او با تهمینه پیش می‌آید که شنیدن آن از زبان فردوسی، لطفی دگر دارد.

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| چو يك بهره از تیره شب برگذشت | شباهنگ بر چرخ گردان بگشت |
| سخن گفتن آمد نهفته به راز | در خوابگاه نرم کردند باز |
| يکي بنده شمع معنیر بدست | خرامان بیامد به بالین مست |

هنگامی که در شاهنامه فردوسی اندیشه می‌کنیم، توصیف بسیاری از بزرگان را از فردوسی، که او را حکیم نامیده‌اند، گزافه نمی‌بینیم. بر این اساس بی‌آن‌که ارزش رویکرد ادبی به شاهنامه را منکر شویم، در جست‌وجوی حکمت نهفته در این مجموعه گرانبها برآمدم. به همین دلیل این نوشتار اشاره‌ای به حکمت شاهنامه در برخورد با پدیده‌های اجتماعی است که امید آن می‌رود در مقاله‌های بعد وجوه دیگری از آن شکافته شود.

علی‌رغم این که از فردوسی هزاران بیت شعر حماسی به یادگار مانده است، اما او را با نام حکیم ابوالقاسم فردوسی می‌شناسند و این اسم با توجه به محتوای شاهنامه که ارایه حکمت است، بی‌مسمی جلوه نمی‌کند. این حکمت در برخورد فردوسی با پدیده زن جلوه دیگری پیدا می‌کند. بی‌گمان طرح این نقطه نظریات در قرن چهارم هجری جای شگفتی بسیار دارد. او برخلاف عرف زمانه، زن را براساس نوعیت ماده بودنش از جنس انسان متمایز نمی‌کند و از همین روست که حکمت شاهنامه، نه به زن‌سالاری دچار می‌شود و نه زن ایزاری. در شاهنامه، هم شخصیتی چون تهمینه وجود دارد و هم سودابه و گردآفرید و دختران جمشید و رودابه و منیژه و... و لذا می‌بینیم که زن در شاهنامه تجلیات گوناگونی از خود بروز می‌دهد و به مانند یک نوع واحد مورد ارزیابی فردوسی قرار نمی‌گیرد. در شرایطی که زنان، نیمی از جمعیت کشور ما را تشکیل می‌دهند، مرزهای ممنوعه بسیاری از جمله موضوع عفت عمومی، مانع از آن می‌شود که به

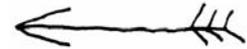
شیدایی و هویت زن
 در این فراز، فردوسی تهمنه را زن شیدایی تصویر می‌کند
 که در عین حال بی‌هویت نیست و روش پنهانکاری را در پیش
 نمی‌گیرد. در عین حال او سوءنیت نداشته و تنها به دیدار رستم
 نمی‌رود. برخورد او با رستم به‌گونه‌ای است که در اولین لحظه
 برخورد، سیمایی خدایی را برای رستم تصویر می‌کند که فرزاندگی
 و خرد با خود به همراه دارد:
 روانش خرد بود و تن جان پاک
 تو گویی که بهره
 ندارد ز خاک
 از رستم شیردل خیره ماند
 برو بر جهان آفرین
 را بخواند
 تهمنه بعد از مواجهه با رستم، هویت و شخصیت خود را
 یادآور می‌شود. او علی‌رغم زیبایی و ملاحظت، کوچکترین اشاره‌ای
 به جمال خود نکرده، ولی در عین حال بر صفات انسانی خود
 تأکید می‌ورزد توصیف شاهنامه از عفاف تهمنه الگویی زن
 مسلمان را تداعی می‌کند:
 ز پرده برون کس ندیده مرا
 نه هرگز کس آوا
 شنیده مرا
 ولی در عین حال او برای خود هویت قایل است و دچار
 خودکم‌بینی نمی‌باشد. او ساده و بی‌پیرایه خود را به رستم
 بازمی‌شناساند:
 به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست
 چو من زیر چرخ
 کبود اندکیست

چو خورشید تابان پر از
 رنگ و بوی
 به بالا به کردار
 سرو بلند
 دهان چون دل عاشقان
 گشته تنگ
 تو گفתי که بهره
 ندارد ز خاک
 بر او آفرین‌های
 یزدان بخواند
 چه جویی شب تار، کام
 تو چیست؟
 تو گویی دل از غم به
 دو نیمه‌ام
 ز پشت هژبر و
 پلنگان منم
 چو من زیر چرخ
 بلند اندکی است
 نه هرگز کس آوا
 شنیده مرا
 پسش پرده اندر یکی ماه روی
 دو ابرو کمان و دو گیسو کمند
 رخ چون عقیق یمانی به رنگ
 روانش خرد بود و تن جان پاک
 گو رستم شیردل خیره ماند
 بپرسید از او، گفت نام تو چیست؟
 چنین داد پاسخ که: تهمنه‌ام
 یکی دخت شاه سمنگان منم
 به گیتی ز خوبان مرا جفت نیست
 ز پرده برون، کس ندیده مرا

ادب و متانت زن

تهمنه خویش را در عبارات کوتاهی معرفی می‌کند. ولی
 هنگامی که می‌خواهد میزان شناخت خویش را از رستم بیان
 کند، او را بسیار می‌ستاید. او را بزرگ می‌نامد و بزرگ می
 خواهد. فردوسی ادب و متانت تهمنه را در نحوه ستایش او از
 رستم به زیبایی تصویر می‌کند.
 به کردار افسانه از هر کسی
 شنیدسته ام
 داستانت بسی
 نترسی و هستی
 چنین تیز چنگ
 بگردی بر آن مرز و
 هم نغوی
 هوا را به شمشیر
 گریان کنی
 هر آنکه که گرز تو
 بیند به چنگ
 نیارد به نخجیر
 کردن شتاب
 ز بیم سنان تو خون
 بارد ابر
 بسی لب به دندان
 گزیدم ز تو
 توصیف رستم از زبان تهمنه، ادب زن از دیدگاه شاهنامه را
 یادآوری می‌نماید که در عین تأکید بر هویت خویش، در ستایش و
 گفتن نقاط قوت

بعد از آن که تهمنه خود را به رستم معرفی می‌کند، تقاضای
 خویش را با او در میان می‌گذارد:
 چنین داستانتها شنیدم ز تو
 گزیدم ز تو
 بجستم همی کتف و یال و برت
 تو را ام کنون گر بخوای مرا
 یکی آن که بر تو چنین گشته‌ام
 و دیگر که از تو مرا کردگار
 سه دیگر که اسپت بجای آورم
 سخنهای آن ماه آمد به بن
 چو رستم بر آن سان، پری چهره دید
 ...
 بفرمود تا موبدی پر هنر
 چو بشنید شاه این سخن شاد شد
 بسی لب به دندان
 گزیدم ز تو
 برین شهر کرد ایزد
 آبشخورت
 نبیند جز این مرغ و
 ماهی مرا
 خرد را زبهر
 هوا هشته‌ام
 نشانند یکی پورم
 اندر کنار
 سمنگان همه زیر
 پای آورم
 تهمتن سراسر شنید
 آن سخن
 ز هر دانشی نزد
 او بهره دید
 بیاید بخواهد
 ورا از پدر
 بسان یکی
 سرو آزاد شد





محبوب، جانب انصاف را نگاه می‌دارد، از بیان آنچه که در اندیشه دارد، باکی به خود راه نمی‌دهد و با اعتماد به نفس، آن را بیان می‌کند و در انتقال اعتماد به نفس به طرف مقابل، خد ممسک نیست.

زن و آگاهی به زمانه

توصیف تهمینه از عملکرد رستم، یعنی رفتن از برای حفاظت از مرزها در برابر تورانیان، جنگهای او و... نشان می‌دهد که تهمینه به زمانه خود آگاهی دارد. این آگاهی را فردوسی این‌گونه توصیف می‌کند:

چو رستم بر آنسان پری چهره دید ز هر دانشی نزد

عفاف زن در شاهنامه، هیچ‌گونه تعارضی با آگاه بودن او به زمانه ندارد. اگر فضای شاهنامه را به مانند یک جامعه تصور کنیم، جنگها و حماسه‌ها و دلاوریهای رستم که متن اصلی این جامعه می‌باشد، از نظر تزیین تهمینه پنهان نمانده است و او در واقع به اصلی‌ترین مسایل زمانه واقف است.

قدرت انتخاب

فضایی که شاهنامه برای توصیف نحوه آشنایی تهمینه و رستم تصویر می‌کند، نشان از حق انتخاب تهمینه دارد. این کار را نه رستم ناپسند می‌شمارد و نه پدر تهمینه و حتی پدر بر این انتخاب آن‌چنان شاد می‌گردد که احساس رهایی به او دست می‌دهد:

چو بشنید شاه این سخن شاد شد بسان یکی سرو

او حق انتخاب دارد و در عین حال آن را در چارچوب یک روند صحیح دنبال می‌کند. چه آن زمان که در بدو آشنایی، تنها به خوابگاه رستم نمی‌رود و چه آن هنگام که بعد از توافق با رستم توسط او پدر را از نیت خویش مطلع می‌کند:

بفرمود تا موبدی پر هنر بیاید بخواهد

ورا از پدر رعایت عرف و آیین و داشتن ملک

فردوسی نیز در عین تصویرکردن قدرت انتخاب تهمینه، بر عرف و آیین نیز تأکید آشکار می‌ورزد:

بدان پهلوان داد مر دخت خویش بر آنسان که بودست

آیین و کیش بخشنودی و رای و فرمان اوی

نحوه توصیف تهمینه، نشان می‌دهد که او با داشتن ملک و معیار به این انتخاب دست زده است و نه این‌که یکسره تابع احساسات خود باشد. او بیش از همه چیز به صلاحیتهای رستم نظر دارد:

چو این داستانها شنیدم ز تو بسی لب به دندان

بجستم همی کتف و یال و برت برین شهر کرد ایزد

عشق و دوری از خودخواهی هر چند تهمینه واله و شیدای رستم می‌شود، اما او نمی‌خواهد رستم را تنها به خدمت خود درآورد و مانع از انجام

وظایف اجتماعی او شود. او کاملاً به دل‌مشغولی رستم آگاه است و به وظایف او که جهان پهلوانی و دفاع از کیان سرزمین در مقابل نامردمها و تجاوزهاست، آشنا می‌باشد. او با آن که می‌داند رستم بیش از یک شب در کنار او نخواهد بود، در ابراز عشق خود به او تردید نمی‌کند. او به آینده‌ای دورتر می‌اندیشد. به آنجا که رستم از رستم داشته باشد تا راه پدر را ادامه دهد. او آگاهانه نسل بعدی را بر عهده می‌گیرد، با این که می‌داند بسیاری این کار را عاقلانه نمی‌بینند و فردوسی چه زیبا این فراز را تصویر می‌کند:

یکی آن که بر تو چنین گشته‌ام خرد را ز بهر

و دیگر که از تو مرا کردگار هوا هشته‌ام

نشاند یکی پورم اندر کنار مگر چون تو باشد به مردی و زور

سپهرش دهد بهره، کیوان و هور

پهلوانی در وادی تربیت فرزند

پس از رفتن رستم، این تهمینه است که بار سنگین تربیت

سهراب را به دوش می‌کشد:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد

ورا نام ت سهراب

چو یک ماه شد همچو یک سال بود

برش چرب بر رستم زال بود

چو سه ساله شد، ساز میدان گرفت

شیرمردان گرفت چو ده ساله شد ز آن زمین کس نبود

که یارست با او نبرد آموذ

در غیاب رستم، آن کس که در شکل‌گیری شخصیت سهراب

نقشی اساسی را ایفا می‌کند، تهمینه است. گویا فردوسی با طرح

تراژدی جدایی رستم و تهمینه، تلاش بر آن دارد که توانایی

شگرف تهمینه را در رشد و نمو سهراب بیان کند و در این

عرضه بسیار حساس، رستم غایب بزرگ است. جهان پهلوان،

فاتح هفت‌خون و بازوی توانمند پادشاهان، در این وادی حساس

حضور ندارد. با این حال، تهمینه رنج تنهایی خود در تربیت

سهراب را با عقده‌گشایی از رستم در نزد فرزند تسکین نمی‌دهد و

حتی از پدر در نزد فرزند تجلیل می‌کند:

ز دستان سامی تو پور گو پیلتن رستمی

و از نیرمی ازیرا سرت ز آسمان برتر ست

که تخم تو زان نامور گورست

جهان پهلوان باید به دو زن پاسخگو باشد

تراژدی مرگ سهراب، بیش از همه چیز رستم را در برزخ

پاسخگویی قرار می‌دهد. پاسخگویی در برابر تهمینه و رودابه که

مادربزرگ سهراب است. در این وادی جهان پهلوان خود را حاکم

بر این دو زن نمی‌داند، بلکه خود را موظف به پاسخگویی

می‌بیند:



جسم انداز ایران شماره ۸

چو رودابه تابوت سهراب دید
 دو چشمش روان
 جوی خوناب دید
 جوی خوناب دید
 زمانی ز
 صندوق، سر بر فراز
 همی بر کشید از
 جگر باد سرد
 و رستم که خود را در برابر رودابه در مانده می بیند، گریستن
 آغاز می کند:
 چو رستم چنان دید بگریست زار
 بیارید از دیده،
 خون بر کنار
 که دل را ز شادی
 گریز آمدست
 تو گفתי مگر رستخیز آمدست
 دگر باره تابوت سهراب شیر
 مهان دلیر
 از آن میخ بر کند و بگشاد سر
 پیش پدر
 اما فردوسی غم تهمنه را به گونه ای دیگر تصویر می کند. او
 غم مادری را بیان می کند که در مویه کردن بر حاصل عمرش
 تنه است. او همچنان که تنها سهراب را می پروراند، تنها نیز در
 غم او سوگواری می کند. در این میان فردوسی نشانی از رستم در
 کنار مادر داغ دیده نمی دهد. گویا شاهنامه می خواهد عرصه
 دیگری از پهلوانی را نشان دهد. عرصه ای که در آن، مادران رنج
 فقدان جگرگوشه های خویش را به مانند تیرهای زهرآگینی بر
 جان خویش می خرنند.
 جهان پهلوان در سوگ فرزندش صبر پیشه می کند:
 به رستم بر آن چند روزی گذشت
 به گرد دلش
 شادمانی نگشت
 که جز آن نمی دید
 به آخر شکیبایی آورد پیش
 هنجار خویش

اما تهمنه سوگش پایانی ندارد. چرا که سهراب برای او تنها
 يك فرزند نیست، بلکه جوهره زندگی است.
 ببر بر برو زو
 شبان دراز
 کفن بر بر و یال تو
 خرقة گشت

...
 کنون مادرت مانده بی تو اسیر
 پر از رنج و تیمار
 و درد و زفیر

...
 به روز و به شب نوحه کرد و گریست
 پس از مرگ سهراب
 سالی بزیست
 روانش بشد سوی
 سهراب گرد

علاوه بر مهر مادری و مربیگری، رابطه عمیق تری بین او و
 سهراب وجود دارد که به همین دلیل او پس از سهراب برای خود
 علت وجودی نمی یابد و آنقدر گریه می کند که جان به جان آفرین
 تسلیم می کند.

تهمنه از نژاد دیگریست، اما...
 توصیف فردوسی از تهمنه، آن هم در شرایطی که او دختر
 پادشاه سمنگان و از بلاد ترکستان است، بیانگر آن است که حکیم
 توس در يك چارچوب نژادپرستانه به ارزشهای انسانی
 نمی پردازد. دوستی متقابل رستم و پادشاه سمنگان و تهمنه
 دخترش رابطه انسانی را فراتر از چارچوب نژادی مطرح می کند
 و تهمنه را با عالی ترین عبارات می ستاید.
 روانش خرد بود و تن جان پاک
 تو گویی که بهره
 ندارد ز خاک

يك پرسش!

از خلال داستان تهمنه و رستم، این پرسش به ذهن خطور
 می کند که آیا تهمنه يك زن آیین شکن است؟ آیا او به سهراب این
 مهم را می آموزد یا این که او سراسر به سنت عمل می کند؟ و اگر
 سنت شکنی تهمنه را مفروض بگیریم، چه سمت و سویی را برای
 او می توان قایل گردید؟



ارزش بخشیدن به خود تا کودکی

پاکستان در پی بهیوت

گفت و گو با

هنگامی که از ایشان دعوت کردیم که به دفتر مجله بیاید تا از نظریات کارشناسانه او در رابطه با پاکستان و دیگر همسایگان شرقی و همچنین آسیای مرکزی مطلع گردیم، متواضعانه دعوت ما را پذیرفت. مطالعه و تحقیقات او که توأم با تجربیات ناشی از حضور بلندمدت در منطقه شرقی می‌باشد، مجموعه‌ای از آرای کارشناسانه در نزد او گرد آورده که چشم پوشی از آن بسیار دشوار می‌نماید. رنجی که از سالیان دور در

□ در واقع طی سالهایی که حزب کنگره هند به عنوان صدای ملت هند بر علیه استعمار انگلستان فریاد استقلال خواهی سر داده بود و دیگر رهبران مسلمان هند نیز تمامی تلاش خود را به یاری گاندي رهبر جنبش ملی و شکست استعمار معطوف ساخته بودند، محمدعلی جناح طی سه دهه ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ میلادی جهت دیگری را برگزید که در واقع تشکیل کشوری مستقل بود. مرحوم علامه اقبال نیز در اجلاس مسلم لیگ در سال ۱۹۳۰ در الله آباد، خواهان شکل‌گیری کشوری برای مسلمانها در ایالت‌هایی از هند که اکثریت آنان مردم





جناب آقای کربلایی، با تشکر از این که دعوت ما را برای گفت‌وگو پذیرفتید، به منظور ورود به بحث، چند نکته را درباره تحولات اخیر منطقه، به ویژه کودتای اخیر نظامیان در پاکستان مطرح می‌کنیم. تا پس از آن نظریات مبسوط شما را در این رابطه بشنویم. برخی بر این نظرند که آقای نواز شریف که فردی تحصیلکرده و تئوریسین اقتصادی شناخته شده‌ای در جهان سوم و همچنین غرب می‌باشد، با اتکا بر تجارب سیاسی خود به این نتیجه رسیده بود که خط مشی پاکستان در منطقه به بن‌بست رسیده است و قابل تداوم نیست. این صاحب‌نظران برای اثبات نظریه خود چند دلیل ارائه می‌کنند.

دلیل نخست، بن بست خط مشی پاکستان در افغانستان بود که به دلیل برخوردهای خشن طالبان، در برخورد با نیروهای مخالف خود از جمله در مزار شریف و متقابلاً مقاومت احمدشاه مسعود، محقق شد.

دلیل دوم، تعارض خط مشی پاکستان با عربستان سعودی در حمایت از طالبان و قضیه بن لادن بود که رفته رفته به سردی روابط دو جانبه منجر شد.

دلیل سوم، که به نوعی معلول شکست خط مشی پاکستان در برقراری ثبات در افغانستان می‌باشد، عدم توفیق پاکستان در فراهم آوردن تمهیدات عبور خط لوله نفت و گاز و احداث جاده ترانزیت کالا از آسیای مرکزی به افغانستان و سپس پاکستان بود.

دلیل چهارم، شکست ارتش پاکستان در آخرین رویارویی با ارتش هند و عقب‌نشینی از ارتفاعات کارگیل بود که در روند مسایل کشمیر یک تحول مهم به‌شمار می‌آید.

مجموعه این ناکامی‌های استراتژیک آن چنان چشمگیر بود که وزیر فرهنگ پاکستان بر این نکته اعتراف نمود که: ما روسیه، هند، ایران و آسیای مرکزی را از دست داده‌ایم. ولی متقابلاً چیزی بدست نیاورده‌ایم و این پرسش را طرح نمود که آیا زمان آن فرانسیده که نواز شریف خط مشی خود را تغییر دهد؟

هر چند، تغییر در استراتژی پاکستان، امری اجتناب‌ناپذیر بنظر می‌رسید، ولی در روند تغییر استراتژی دو راه حل متصور بود. راه حل نخست آن که دولت نواز شریف رهبری تحولات را بدست بگیرد و ارتش را از کشمیر و افغانستان عقب بکشد و مشکلات خود را با هند، ایران و عربستان حل کند که بنظر می‌رسید این روند، ارتش پاکستان را تحقیر کرده و آنان را تابعی از سیاستمداران مرکز نشین نشان می‌داد. راه حل دوم حضور مستقیم خود نظامیان در صحنه سیاسی

صحنه‌گذاران بر راه حل دوم بود. شاید همان‌گونه که اسرائیلیها جهت امضای قرارداد صلح با فلسطینیها، از اسحاق رابین، فاتح جنگ ژوئن، سود جستند، پاکستانیها نیز به این نتیجه رسیده‌اند که جهت تعدیل مواضع خود در قبال هند، افغانستان و کلاً منطقه، از ارتش سود جویند. بر این اساس از دیدگاه صاحب‌نظران، کودتا نه به منظور جلوگیری از تحولات، بلکه برای رهبری آن بوده است. با توجه به پیگیری و مطالعات عمیق شما در ارتباط با تحولات منطقه، قضایای فوق را از چه منظر ارزیابی می‌کنید؟

□ در ارزیابی تحولات منطقه و بخصوص کودتای ارتش پاکستان علیه نخست وزیر نواز شریف، باید گفت شکی نیست که نواز شریف به ضرورت ایجاد یکسری تحولات در سیاستهای داخلی و خارجی پاکستان پی برده و در صدد انجام آن بود. اما باید توجه داشت که نواز شریف در بهمن سال ۱۳۷۵ که برای دومین بار، در دوران پس از حکومت ۱۱ ساله نظامیها به رهبری ژنرال ضیاءالحق روی کار آمد، از همان روزهای نخست بدست گرفتن قدرت، اعلام نمود که در سیاست خارجی پاکستان و از جمله در قضیه افغانستان تغییری را به‌وجود خواهد آورد. این موضع باعث شد که در همان زمان، طالبان نسبت به احتمال تغییر موضع دولت پاکستان در برابر مسایل افغانستان و حمایت جدی از طالبان، به نواز شریف هشدار دهند. همچنین در ارتباط با سیاستهای داخلی، نواز شریف از آغاز زمامداری خود در صدد برآمد که با اصلاح قانون اساسی و حذف اختیار عزل نخست وزیر توسط رییس جمهور به موجب متمم هشتم قانون اساسی، این امتیاز ویژه را از رییس جمهور بگیرد و اختیار عزل و نصب فرماندهان نظامی ارتش را هم به نخست وزیر واگذار کند. با لغو متمم هشتم قانون اساسی پاکستان در فروردین ۷۶، نواز شریف ژنرال "منصور الحق"، فرمانده نیروی دریایی پاکستان را به اتهام فساد مالی مجبور به استعفا کرد. در این اواخر هم یکسری تغییر و تحول در مناصب فرماندهان ارتش به‌وجود آورد. بنابراین، واقعیت این است که نواز شریف از ابتدا در صدد ایجاد تغییری در سیاستهای پاکستان بود که بعضاً هم موفق شده بود. اما از جنبه سیاستهای خارجی، مقاومت‌های پیدا و پنهانی در برابر او وجود داشت. شکست فاحش نظامیان پاکستان در رویارویی با ارتش هند در کارگیل و همین‌طور تحت انزوای قرار گرفتن پاکستان در عرصه افکار عمومی منطقه و جهان، در ارتباط با فجایع و جنایات گروه طالبان در مزار شریف و دیگر مناطقی که طالبان موفق به اشغال آن مناطق شده بود، در مجموع باعث فراهم آمدن شرایطی شد که نواز شریف بر آن مبنا تصور می‌کرد که قادر است آخرین مقاومت‌های داخلی در برابر تغییر سیاستهای خارجی دولت پاکستان را به اعتبار حمایت‌های

بود که اگر قرار به تغییر سیاست‌های دولت، تلویحاً بودار بود به این که بتواند با ارتش صورت بگیرد. کودتای پاکستانیها واقع از طالبان، خط لوله نفت و گاز آسیای مرکزی را از طریق افغانستان و پاکستان بگذرانند

بین‌المللی از خود و سیاستهایش، با حذف ژنرال مشرف و برخی دیگر از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش، از بین ببرد.

مهمترین نشانه‌های حمایت بین‌المللی از خط مشی نواز شریف یکی مواضع آمریکا در قضیه کارگیل بود که بر بازگشت نیروهای نظامی و شبه‌نظامی پاکستان و هند به قبل از آغاز درگیریهای اخیر و نفوذ شبه‌نظامیان به ارتفاعات کارگیل تأکید داشت. همچنین این حمایت را در مخالفت آمریکا با حضور بن لادن در افغانستان و قطعنامه‌های اخیر شورای امنیت در محکومیت اقدامات طالبان، می‌توان سراغ گرفت. البته نواز شریف به فراسط دریافته بود آنچه که تاکنون نظامیان و دولتمردان پاکستان در پی آن بوده‌اند، همان سیاستهای آمریکا و متحدین منطقه‌ای آن طی سالهای اخیر بوده که اینک به بن‌بست رسیده و با توجه به شرایط نوین جهانی، سیاست آمریکا در منطقه، متحول شده است. لذا جهت هماهنگی با این سیاستهای نوین، نسبت به منزوی ساختن وفاداران خط مشی قدیم، احساس وظیفه می‌کرد. با این حال، کودتای ژنرال مشرف بطور کامل نماد مقاومت حامیان استراتژی قبلی آمریکا مبنی بر حمایت جدی از طالبان تا سر حد اعزام گسترده افسران و درجه‌داران و روحانیون مدارس دینی پاکستان به یاری طالبان برای اشغال مناطق تحت کنترل دولت ربانی، در برابر سرسپردگان خط مشی جدید نیست، بلکه مسأله قدری پیچیده‌تر است. در بیان دلایل کودتا و تحلیل منویات فرماندهان کودتا، مطالبی را متذکر می‌شوم و ابتدا به دلایل ظاهری کودتا اشاره می‌نمایم.

زمانی که آمریکا تلاش کرد مقر بن لادن را با موشک مورد هدف قرار دهد، به دلیل افشای مطلع بودن نواز شریف از این امر، او توسط مخالفان، به نقض حاکمیت ملی پاکستان متهم شد. همین‌طور در زمان مناقشه مرزی کارگیل، توافق نواز شریف با کلینتون طی سفر غیرمترقبه و کوتاهمدت (یکروزه) او به آمریکا، باعث شد نواز شریف از طرف گروه‌های مذهبی نظیر جماعت اسلامی به رهبری قاضی حسین احمد مورد انتقاد قرار گیرد که چرا با پذیرش عقب‌نشینی شبه‌نظامیان از ارتفاعات کارگیل خود را مطیع خواسته‌های آمریکا نموده و نسبت به مصالح ملی بی‌اعتنایی نموده است؟ البته بهانه کودتا این بود که نواز شریف بعد از بازگشت از امارات، در همان بدو ورود به پاکستان و در فرودگاه، فرمان عزل ژنرال مشرف را صادر می‌کند و به هواپیمای حامل ژنرال اجازه فرود در فرودگاه کراچی را نمی‌دهد. نکته قابل توجه آن است که علی‌رغم عدم حضور مشرف در داخل کشور، انسجام و هماهنگی ارتش و بخصوص فرماندهان عالی‌رتبه آن به‌گونه‌ای بود که کودتا را در غیاب فرمانده خود با موفقیت به انجام می‌رسانند.

هر چند که بنظر می‌رسد از قبل در ارتش پاکستان بر روی طرح کودتا کار شده بود و فقط منتظر شرایط مناسب آن بودند. علی‌رغم آن که ژنرال مشرف تنها حدود یکسال است که بجای ژنرال کرامت فرماندهی ارتش پاکستان را

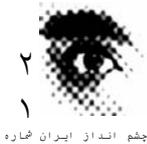
در اختیار گرفته است و از نفوذ معنوی و از وجهه کاریزماتیک قابل توجهی هم برخوردار نیست، اما به لحاظ وجود انسجام و هماهنگی در سیستم ارتش، نظامیان توانستند به راحتی قدرت سیاسی را قبضه کنند. البته ضعف‌های دولتمردان پاکستان در بهبود اوضاع اقتصادی کشور یا تأمین امنیت در جامعه و گسترش فقر و فسادمالی را نیز در ایجاد زمینه‌سازی کودتا باید در نظر گرفت.

■ آیا ژنرال مشرف با برکناری نواز شریف و تسلط ارتش بر نهادهای سیاسی و اقتصادی پاکستان موفق خواهد شد تغییرات اساسی در سیاستهای داخلی و خارجی پاکستان ایجاد نماید؟

□ ارتش پاکستان طی ده سال گذشته کوشیده است به صورت پنهان در تحولات سیاسی پاکستان تأثیرگذار باشد. هر چند که در مواضع علنی تلاش داشته است تا خود را از اتهام دخالت در سیاست، مبرا کند. اما به هر حال با آنچه که اکنون اتفاق افتاده، ارتش چاره‌ای جز پاسخگویی به توقعات مردم و همسایگان پاکستان ندارد و این جز در سایه تجدیدنظر در سیاستهای شکست‌خورده قبلی میسر نمی‌باشد. اما چشم‌انداز موفقیت ژنرال مشرف در هاله‌ای از ابهام و تیرگی قرار دارد و باید اذعان کرد که ارتش پاکستان با شرایطی روبروست که مانع از موفقیت کامل آن خواهد شد. مهمترین نکته، پایگاه اجتماعی و پشتوانه اساسی مشروعیت ارتش پاکستان است.

چون ارتش ریشه در جناح‌های مذهبی پاکستان دارد و مشروعیتش را از گروه‌های مذهبی مثل "جماعت اسلامی" یا "جمعیت علمای اسلامی" می‌گیرد و در واقع مقبولیت مردمی را از این طریق کسب می‌کند، بنابراین مجبور است تابعی از عقاید افراطی و سنتی آنها باشد. در شرایطی که برخی از آنها هم شیعه و هم هندو را دشمن خود می‌دانند، لذا ارتش مجبور است هم به طالبان کمک کند که جریانی است که عمدتاً در مقابل ایران شیعی قرار دارد و هم این که از مبارزان کشمیری در مقابل هندوها حمایت می‌کند. بخصوص آن که در حال حاضر هندوهای افراطی دولت هند را از طریق حزب B.I.P در دست دارند. بنابراین تردید دارم که ارتش پاکستان بتواند به آنچه که می‌خواهد، تماماً دست یابد. چرا که در نگاه نوین آمریکا به جنوب آسیا، هند دیگر يك "تهدید" نیست. لائیسزم و همچنین وجود سیستم پارلمانتاریستی پنجاه ساله و بازار مصرف يك میلیارد نفری در کنار توسعه یافتگی علمی و پیشرفتهای صنعتی، از هند در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل يك "همکار" برای آمریکا و در بدبینانه‌ترین نگاه (به خاطر قدرت اتمی و موشکی هند) يك "رقیب" بالقوه را تصویر می‌کند.

در همین راستا اخیراً آمریکاییها تا حدودی تحریم‌هایی را که به خاطر آزمایشات هسته‌ای هند اعمال کرده بودند، کاهش داده‌اند و تا چندی دیگر هم کلینتون در سفر به منطقه از بنگلادش و هند نیز دیدار می‌کند. اکنون سیاستمداران آمریکایی معتقدند که از این پس مانند دوران جنگ سرد نباید به هند بی‌اعتنایی کنیم چرا که این کشور می‌تواند جایگاهی مهم و مثبت در سیاست منطقه‌ای آمریکا داشته باشد.





این در حالی است که از دیدگاه گروه‌های مذهبی سنتی پاکستان که پشتوانه ارتش به‌شمار می‌روند و بر بدنه ارتش تأثیر معنوی گسترده‌ای دارند، هند همچنان دشمن شماره یک پاکستان به‌شمار می‌رود و افراطیون مذهبی برای ارتش رسالتی جز مقابله با "تهدید هند" قایل نیستند.

بر این اساس، ژنرال مشرف و همکارانش ناچارند که راه میانه‌ای را انتخاب کنند که در عین لحاظ نمودن دیدگاه‌های جریان افراطی، پشتیبان قدرتمند خود، "آمریکا" را نیز راضی نمایند. اما جمع میان این دو خط مشی بسیار دشوار بنظر می‌رسد.

■ علت اساسی تحولات در پاکستان خیلی مهم است و این سؤال مطرح می‌شود که آیا از منظر یک سیاست ملی به خط مشی جدید رسیده‌اند یا این که تطبیق با خواست آمریکا علت این تحولات است؟ بطور مثال خواست آمریکا در مورد تحویل دادن بن لادن توسط طالبان به آمریکا یا ضرورت کاهش تنش‌جات میان هند و پاکستان و ...؟

□ اجازه دهید قدری عمیقتر مسایل را ریشه‌یابی کنیم. پاکستان از بدو تأسیس، دچار یک بحران جدی و بنیادین است. در واقع یک تناقض ویرانگر از بدو پیدایش با ذات پاکستان عجین شده و جمهوری اسلامی پاکستان را دچار "بحران هویت" نموده است.

به جهت توضیح این بحران تاریخی، نیاز است تا نگاهی گذرا به تاریخ داشته باشیم.

مسلمانان هند همواره به عزت و سربلندی مسلمانان از دو منظر نگاه کرده‌اند، جناحی نظیر "سر سید احمدخان" سربلندی مسلمانان را در نزدیکی به بوروکراسی استعمار انگلیس و حفظ فاصله‌های عمیق با هندوها و حتی رقابت با هندوها می‌دیدند، که این تفکر در زمان تشکیل "مسلم لیگ" در سال ۱۹۰۶ حامیانی داشت و جهت‌گیری این سازمان مذهبی را به سمت تقویت وفاداری به انگلستان سوق می‌داد. اما اساسنامه "مسلم لیگ" در سال ۱۹۱۳ با تلاش رهبران آزادیخواه مسلمانان هند نظیر ابوالکلام آزاد و برادران علی (محمد و شوکت) به نحوی اصلاح شد که خواهان کسب خودمختاری هند شد و دو سال بعد با حمایت مؤثر رهبران فوق، محمدعلی جناح به ریاست "مسلم لیگ" انتخاب گردید و توافق رسمی بین حزب کنگره و مسلم لیگ برای اقدام مشترک در راه کسب خودمختاری هند به عمل آمد.

اما محمدعلی جناح در سال ۱۹۲۱ روابط خود را با حزب کنگره قطع کرد و حتی از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۴ به حالت قهر با رهبران جنبش ضداستعماری هند، در انگلستان بسر برد و از اوایل دهه ۴۰ میلادی تا ۱۴ اوت ۱۹۴۷ تمامی تلاش خود را برای تجزیه شبه‌قاره هند و تشکیل پاکستان بکار برد.

در واقع طی سالیانی که حزب کنگره هند به‌عنوان صدای ملت هند بر علیه استعمار انگلستان فریاد استقلال‌خواهی سر داده بود و دیگر رهبران مسلمان هند نیز تمامی تلاش خود را به یاری گاندهی رهبر جنبش ملی و شکست استعمار معطوف ساخته بودند، محمدعلی جناح طی سه دهه ۲۰، ۳۰ و ۴۰ میلادی جهت دیگری را برگزید که در واقع تشکیل کشوری مستقل بود. مرحوم علامه اقبال نیز

در اجلاس مسلم لیگ در سال ۱۹۳۰ در الله‌آباد، خواهان شکل‌گیری کشوری برای مسلمانان در ایالت‌هایی از هند شد که اکثریت آنان مردم مسلمان بودند که البته او در سال ۱۹۳۸ فوت کرد.

"مسلم لیگ" به‌عنوان یک حزب در اوایل این قرن و پاکستان به‌عنوان یک کشور در نیمه قرن بیستم به‌وجود آمد، تا از "هویت اسلامی" پاسداری کنند. اما برای تعریف این هویت، بنیان‌های اساسی آن نظیر کرامت انسانی، اصالت آزادی، حسن عدالت، قبح ظلم، تحت‌الشعاع مفاهیمی قشری نظیر هندوستیزی و اجرای شریعت فردی مورد نظر برخی از فقها قرار گرفت. نتیجه این خط مشی، تضعیف انقلاب ضداستعماری هند و تجزیه کشور هند و تشکیل پاکستان غربی و شرقی شد که دوهزار کیلومتر با هم فاصله داشتند. ایجاد تفرقه در میان مسلمانان که اکثریت آنها در هند باقی ماندند و عده‌ای نیز مهاجرت کردند که در جریان مهاجرت عده زیادی بر اثر تشدید کینه‌های قومی و مذهبی جان باختند از ثمرات دیگر آن بود.

پاکستان به‌عنوان یک کشور از بدو استقلال در پی تعریف جایگاه جهانی خود بوده است. از آنجا که خاستگاه خود را دین قرار داده است همواره کوشیده است به‌نوعی سیاست‌های بین‌المللی خود را مبتنی بر رعایت مصالح مسلمانان کشور خود و امت اسلامی نشان دهد. مرحوم ابوالعلا مودودی بنیانگذار جماعت اسلامی پاکستان در یکی از سخنرانی‌های حزبی خود در دهه پنجاه می‌گوید: "ما نمی‌خواهیم در نقشه جغرافیای جهان یک رنگ سبز دیگر ایجاد کنیم و ظاهراً یک جمهوری اسلامی دیگر ایجاد نمایم و این فقط یک شکل باشد. ما محتوا می‌خواهیم. می‌خواهیم که واقعاً اسلام در اینجا پیاده شود." این نشان می‌دهد که آن روزها (چند سال بعد از استقلال، سال ۱۹۵۶ یا ۱۹۵۸ میلادی) اندیشمندان به‌دنبال پاسخگویی به این سؤال بوده‌اند که مختصات هویت اسلامی پاکستان چیست؟ جایگاه پاکستان در معادلات جهانی کجاست؟ ولی هیچ‌وقت به این سؤال پاسخی درخور داده نشد. از لحظه تولد پاکستان در سال ۱۹۴۷ تا پایان جنگ سرد سیاستمداران پاکستان عمدتاً نظامی‌ها که سکان سیاست را در دست داشتند، سعی کردند هویت خودشان را در داخل با اجرای شریعت در امر قضا و در صحنه جهانی با معیارهای جنگ سرد و قطب‌بندی شرق و غرب تعریف کنند. اما یک کشیدن نام اسلام از یک طرف و تمایل به همراهی با غرب از طرف دیگر همواره آنان را در یک بلاتکلیفی قرار داده بود. در اشغال افغانستان توسط شوروی، آنها توانستند به مدت ۱۱ سال این تعارض را حل کرده و جایگاهی در معادلات جهانی برای خود بیابند و در نوک پیکان جبهه غرب علیه بلوک شرق و هم جبهه "اسلام علیه کفر"، قرار بگیرند. در این روند، ضیاءالحق و همکارانش توانستند کم‌کهایی زیادی از دنیای اسلام و دنیای غرب بگیرند. این دوران، دوران طلایی پاکستانیها بود. اما به محض این که فروپاشی شوروی شروع شد، بحران هویت که موقتاً فروکش کرده بود، دوباره خود را نشان داد. از آن طرف نیز تا مدتها سیاست‌های غرب در قبال پاکستان در بلاتکلیفی بود. حتی کم‌کهایی سالیانه آمریکا به پاکستان لغو شد و برخی خریدهای تسلیحاتی پاکستان که پول آن هم داده شده بود،



بوروکراسی اداری و فساد مالی و سیاسی پاکستان بود. شاید مشرف بتواند با کمک ژنرالهایش در کوتاهمدت تا حدی جلوی این فساد گسترده را بگیرد.

■ **نظر شما درباره تأثیرپذیری نظامیان پاکستان و ژنرال مشرف از مافیای موادمخدر چیست؟**
□ مسأله نفوذ مافیای موادمخدر در ارتش پاکستان نه تنها منتفی نیست، بلکه بسیار هم محتمل است.

■ **این تضاد را از یک زاویه دیگر بررسی کنیم. بنظر می‌رسد خط جدید آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز این است که روسیه را تضعیف کند و از احیای امپراتوری شوروی که پریماکف از آن دم می‌زند جلوگیری کند آیا می‌توان به نوعی منشاء بحران چین، داغستان، بحران تاتارستان و... که در راستای استراتژی آمریکاست را در افغانستان و پاکستان جستجو کرد. با توجه به این که در مطبوعات روسیه نیز اصلی‌ترین دشمن ثبات منطقه وهابیت معرفی می‌شود، آیا در پذیرش استراتژی جدید آمریکا، یعنی تضعیف روسیه و حضور در آسیای مرکزی وجه تمایزی بین خط مشی نواز شریف و ژنرال مشرف به چشم می‌خورد؟**

□ بنظر می‌رسد اکنون در پاکستان رقابت بیشتر بر سر کیفیت اجرای خط مشی جدید است. یعنی هر دو جناح (نظامیان و احزاب سیاسی) به بن‌بست رسیده‌اند و عدم موفقیت سیاستهای گذشته در داخل و خارج پاکستان آنچنان آشکار است که هیچ‌یک از جناحها اصرار به تداوم آن ندارد. ولی این که این موقعیت جدید به اسم چه کسی تمام شود و گناه شکستهای قبلی به گردن چه کسی انداخته شود، برای جناحها اهمیت دارد.

■ **خط مشی آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را چگونه می‌بینید؟**

□ بنظر من آمریکا در منطقه دو خط را دنبال می‌کند که ظاهراً با هم تعارض دارد. یکی دامن‌زدن به مناقشات قومی و حرکت‌های جدایی طلبانه در جمهوریهای روسیه برای آن که روسیه را فرسوده و ناتوان سازد و دیگری ایجاد ثبات در جهت رونق اقتصادی در آسیای میانه و قفقاز، چرا که شرکت‌های سرمایه‌گذار احتیاج به امنیت دارند. بر این اساس و به صورت بلندمدت، جنگ نمی‌تواند به عنوان یک خط مشی مطرح باشد. همان‌طور که به خاطر شروع پروژه خط لوله باکو-جیحان علی‌رغم اختلافات شدید ارضی میان آذربایجان و ارمنستان تفاهم نسبی برقرار کرده‌اند.

اما خط صهیونیستها که از دیپلماسی وزارت خارجه آمریکا می‌تواند جدا باشد در منطقه اهداف دیگری را دنبال می‌کند. در این راستا من حرکت‌های نظامی را در خط صهیونیستها می‌دانم که در تضاد با خط مشی صاحبان سرمایه و شرکت‌های نفتی می‌باشد. الان حدود ۱۰۰۰ نفر چریک مسلح مسلمان در دره فرغانه که بین تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان مشترک است مستقر هستند. استالین نقشه جغرافیایی جمهوریهای آسیای مرکزی را به نحوی ترسیم کرده بود که هر کدام از این کشورها

بلوکه شدند. اما بعد از ناکامی عراق در جنگ با ایران و مهتر از آن حمله عراق به کویت و نیز به دلیل موقعیت ممتاز استراتژیک ایران در ارتباط با آسیای مرکزی و قفقاز، یک هماهنگی بین مغزهای اطلاعاتی - امنیتی ارتش پاکستان و آمریکاییها صورت گرفت و با الهام از الگوی جنگ تمدنها تعریف مجددی بعد از جنگ سرد، از جایگاه پاکستان ارایه شد که ثمره آن هماهنگی، تبلور طالبان تحت حمایت پاکستان بود ولی در رابطه با آسیای میانه آنها نتوانستند استراتژی مشخصی برای پرکردن خلأ شوروی سابق طراحی کنند. پیش از این هم بی‌نظیربوتو خیلی به پرکردن این خلأ توسط پاکستان امیدوار بود. او در همان اوایل ظهور طالبان، سفری به آسیای میانه داشت که با شعار احیای جاده‌های ابریشم همراه بود. پاکستان امیدوار بود که بتواند با استفاده از طالبان، خط لوله نفت و گاز آسیای مرکزی را از طریق افغانستان و پاکستان بگذراند و بدین‌وسیله نقشی در تحولات منطقه پیدا کند. اما با مقاومت احمدشاه مسعود این امکان از دست رفت و علی‌رغم حضور طالبان در ۹۰٪ از خاک افغانستان، موفق به برقراری امنیت برای عبور خط لوله نشدند. در تضاد سنتی با هندوها هم، به خاطر هوشیاری و انسجامی که هندوها همواره از خود نشان داده‌اند نتوانستند کاری از پیش ببرند.

در حال حاضر نظامیان سعی می‌کنند برای این بحرانها، راه حل ارایه کنند، هر چند که به دلیل وابستگی آنها به جناح افراطی مذهبی موفقیت آنها را بعید می‌دانم. در این راستا نکته‌ای را که در پایان این بخش از عرایض باید بگویم این است که اساساً بدون تعدیل در مواضع گروه‌های مذهبی، ارتش پاکستان توانایی هماهنگ شدن با سیاست‌های غرب در جنوب آسیا و آسیای مرکزی را نخواهد داشت.

■ **آیا حرکت ژنرال مشرف را می‌توان مکمل حرکت نواز شریف تلقی کرد؟ چون به هر حال او توسط نواز شریف ارتقای درجه پیدا نمود. یا این که اختلاف بنیادی با یکدیگر دارند؟ آیا این احتمال وجود دارد که این جابجایی صرفاً یک ترفند برای شکست بن‌بست‌های قبلی است؟**

□ واقعیت این است که اختلاف ارتش و نواز شریف، عمدتاً تضاد قدرت است، هر چند که هر جناح ویژگی خاص خود را دارد. ولی شاید مشرف در کوتاهمدت از جهاتی بهتر از نواز شریف بتواند عمل کند. مسأله‌ای که در پاکستان بسیار مهم است، فساد مالی و فساد سیاسی است. نواز شریف و خانواده او با در دست داشتن گروه کارخانجات نساجی به انحصار اقتصادی در سطح کلان دامن می‌زند. اخیراً هم اعلام شد که آنها هیچ مالیاتی نمی‌پردازند. از طرفی دیگر در آمد موادمخدر و تطهیر پول‌هایی که بعضی از مقامات پاکستان از این راه بدست می‌آورند، در بانک‌ها پس‌انداز می‌کنند، یا در صنعت به‌کار می‌اندازند، از طرف دولتهای پیشین مورد اغماض قرار گرفته است. نواز شریف در حالی که می‌خواست با سیاست‌های آمریکا و صندوق بین‌المللی پول خود را هماهنگ کند، ولی در عین حال اسیر مافیای موادمخدر و



قسمتی از این دره را در تصرف داشته باشند. این هزار چریک مسلح، عده‌ای از جمله ۴ نفر ژاپنی را گروگان گرفتند که آنها را بعد از یکی دو ماه آزاد کردند. البته این شایعه وجود داشت که برای آزادی گروگانهای ژاپنی مبلغی بین ۳ تا ۶ میلیون دلار رشوه پرداخت شده است. روند پیدایش هزار نفر چریک هم بلندمدت بوده است. عده‌ای از اینها ابتدا در افغانستان بودند که بعد به گروه مخالف دولت تاجیکستان پیوستند. سپس زمانی که مخالفین تاجیکستان با دولت صلح کردند، اینها اسلحه‌ها را زمین گذاشتند و جدا شدند. در میان آنها افغانی و پاکستانی و عرب هم هست. از اهالی خود از بکستان و تاجیکستان هم در این گروه هستند. در واقع اینها یک گروه چند ملیتی مسلح هستند که تفکرات اسلامی افراطی دارند و پشتیبانی مالی هم از طرف قاچاقچیان می‌شوند. این منطقه تحت تصرف قاچاقچیان موادمخدر است. ایدئولوژی آنها هم همان وهابیت است. از این که بگذریم بحث داغستان است که آنجا مشخصاً شامل باسایف با یک عرب به نام خطاب عکس می‌اندازد که پیشانی‌بند می‌بندد و محاسن بلند دارد. این طیف چند روستا را اشغال کردند و در آنجا اعلام جمهوری اسلامی نمودند و خواهان جاری شدن شریعت شدند. البته این منطقه جایی است که باید لوله‌های نفت عبور کند و بحث ترانزیت نفت و فعالیت شرکت‌های نفتی در آن مطرح است.

نکته دیگر، بحث ترکیه است. در ماه گذشته وزیر فرهنگ سابق ترکیه ترور شد که تمام مطبوعات این کشور یک حزب مسلح زیرزمینی با گرایش بنیادگرا و متعصب را که مواضعی هم علیه ایران دارد، مسؤؤل دانستند. این گروه بارها آتاتورکیسم را محکوم و معتقدین به آن را تهدید کرده است. البته بعد از این ترور، دولت ترکیه سه ایرانی را بازداشت کرد که بعد از مدتی آنها را آزاد نمود. نکته جالب این که این قتل از یک سری قتل‌های زنجیره‌ای بود که در بین متفکرین معتقد به آتاتورک، در سالهای اخیر صورت می‌گیرد. هیچ‌وقت هم مسببین قتل‌ها شناخته نمی‌شوند. پلیس در سالهای گذشته به بعضی از بستگان این مقتولین گفته بود که امکان شناسایی قاتلین نیست. یک نظر این است که خط سیر، موساد و سازمان امنیت ترکیه این گروه افراطی را ایجاد کرده‌اند که به تضادها دامن بزنند و از این طریق نه صرفاً این که مسلمانان محکوم شوند، بلکه حکومت ترکیه را به عنوان حکومتی که بهتر از افراطیون مذهبی آدمکش است، معرفی کنند. بنابراین در ترکیه هم از طریق گروه‌های مذهبی افراطی، جوئی درست می‌کنند که در نقطه مقابل، سیاست‌های حاکم تأیید شود و مردم به یک آلترناتیو حکومتی برسند. همه اینها متهم هستند که از طریق پاکستان و افغانستان حمایت می‌شوند. اینها نمی‌تواند اتفاقی و بی‌ربط با هم باشد. چرا که شعارهای واحد و ماهیت واحد دارند و حرکتشان هم نظامی است.

ولی در اینجا تضادی بین خط صهیونیستها و دیپلماسی رسمی آمریکا وجود دارد. سپاه صحابه در پاکستان، طالبان در افغانستان، چریک‌ها در دره فرغانه، شامل باسایف در چین و گروه‌های مشابه در ترکیه، همه مسلح، با عقاید افراطی اسلامی و برخوردار از دلارهای تجارتي موادمخدر هستند. آمریکا مایل است برای اجرای

پروژه‌های نفتی در منطقه، امنیت را تأمین کند و لذا افغانستان با وضعیت فعلی‌اش، سودی برای سرمایه‌گذاری ندارد و حتی به کانون بی‌ثباتی در منطقه تبدیل شده است. این نه به نفع دولت پاکستان است و نه حکومت‌هایی که می‌خواهند در کشورشان از سرمایه‌گذاری آمریکا سود ببرند. این در تضاد با خط صهیونیستهاست که امنیت ایران در چارچوب امنیت کل منطقه را نمی‌توانند تحمل کنند. با این وجود همه وجوه مختلف خط مشی صهیونیسم جهانی و آمریکا در منطقه یک هدف واحد را نشانه رفته‌اند و آن مانع‌تراشی در برابر "توسعه سیاسی" منطقه است. بطور مثال در پاکستان تا مردم می‌خواهند به این نتیجه برسند که این دموکراسی ظاهری چیزی جز فساد برایشان در بر نداشته است و باید به اصلاح نهادهای دموکراتیک و روند دموکراسی در پاکستان بپردازند، فوراً یک کودتای نظامی می‌شود. یا تا می‌خواهند به این نتیجه برسند که کودتای نظامی ضیاءالحق ثمری برایشان نداشته و به تشکیل نهادهای مدنی و حکومت دموکراتیک برسند، هواپیمای ضیاءالحق منفجر شده و یک دموکراسی نیم‌بند با شعارهای عوام‌فریبانه برقرار می‌شود. همین‌طور تا مردم افغانستان از تبعیت کورکورانه از رهبران جهادی که جز به انحصار قدرت به چیزی نمی‌اندیشند، ناامید شوند، فوراً طالبان ظهور می‌کند. متأسفانه بسیاری از تحولات سیاسی منطقه از بیرون نشأت می‌گیرد و به مردم منطقه فرصت نقد شرایط یا تصمیم‌گیری داده نمی‌شود.

هر چند در یک وجه، حرکت‌های نظامی خسته‌کردن روسیه را دنبال می‌کنند، ولی شاید هدف مهم‌تر این است که مانع بلوغ فکری و سیاسی در مردم منطقه شوند. مهم‌ترین تهدید علیه امنیت ملی ایران نیز همین عدم توسعه‌یافتگی سیاسی مردم منطقه است. چرا که در این حالت به راحتی می‌توان با دلارهای موادمخدر و برانگیختن احساسات سطحی و قشری، آنها را علیه ایران، روسیه و دیگر دولتهای منطقه بسیج کرد و این یک کانون تهدید، علیه امنیت ماست و مهم‌تر از وجود گروه‌های شبه‌نظامی است که با دامن‌زدن به تعصبات مذهبی در پاکستان توسط سپاه صحابه و در افغانستان توسط طالبان، مانع از بلوغ فکری مردم می‌شوند و این برای ما، واقعاً تهدید است. چون بالاخره در چنین حالتی، حاکم کردن دیکتاتورها کار مشکلی نیست.

در تکمیل این بحث عرض کنم، بعد از این که در جنوب ازبکستان (دره فرغانه) "گروه هزارنفری"، گروگانگیری کردند، نشست‌های بین روسای جمهوری چین، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان انجام شد که بر روی تشدید تدابیر امنیتی توافق کردند و البته از دو یا سه سال قبل هم این نشست‌ها در یکی از کشورهای منطقه انجام می‌گرفته است. تشدید تدابیر امنیتی توسط حاکمانی که خودشان روسای احزاب کمونیست بوده‌اند و الان با دیکتاتوری در منطقه آسیای مرکزی حکومت می‌کنند، دیکتاتوری و عدم توسعه‌یافتگی را در منطقه تحکیم و مانع از رشد احزاب و آزادی نهادهای مدنی می‌شود. لذا از یک طرف دامن‌زدن به تعصبات و قشریگری مذهبی و از طرف دیگر تحکیم پایه‌های دیکتاتوری آلوده به فساد به ادامه توسعه‌یافتگی کمک می‌کند.

■ در مقابل این توسعه‌نیافتگی سیاسی در منطقه چه راه‌حلهایی امکان‌پذیر است؟

□ بنظر من خط‌مشی آقای خاتمی در امر توسعه سیاسی خط‌مشی موفق است و هر چه در داخل کشور جنبش جامعه مدنی رشد کند، پژواک و تأثیر گسترش آزادی و تعمیق دموکراسی و نهادینه‌شدن نهادهای آن، در منطقه هم مؤثر واقع خواهد بود. اگر در داخل این خط‌مشی را ادامه دهیم، به احتمال قوی در منطقه نیز تأثیرگذار خواهد بود. دیگر این که از تأیید سیاسی مواضع دیکتاتورهای منطقه خودداری کنیم. لزومی ندارد ژنرال مشرف را زیاد تأیید کنیم یا بخواهیم با او هماهنگی کنیم، آن هم در حالی که برای حاکمان پاکستان دوستی با ایران انتخاب اول نمی‌باشد. البته برانگیختن همسایگان علیه ایران کار درستی نیست و مغایر با سیاست تنش‌زدایی است، ولی لازم هم نیست که در برابر تحولات منطقه انفعالی و تبعی برخوردار کنیم. ایران در تعقیب اهداف و منافع ملی خود بایستی فعالانه گسترش و تعمیق روند دموکراسی در منطقه را پیگیری و از تقویت نهادهای مدنی در کشورهای منطقه حمایت نماید و استقرار نظام‌های مردم‌سالار در منطقه به رشد سیاسی مردم عمق خواهد بخشید و امنیت ملی ایران در این شرایط بهتر تضمین خواهد شد.

■ **اتفاقی که در ایران در سال ۶۲-۶۳ افتاد این بود که آقای راستی کاشانی و... به اتکای فقه فردی و فرعی و رساله توانستند سازمان مجاهدین انقلاب را ضد شرع قلمداد کنند. بنظر می‌رسد این تجربه در منطقه نیز دنبال شد، یعنی قراردادن شریعت در برابر قانون اساسی که در عین حال دموکراسی و استقلال به وسیله آن تبیین نمی‌شود. بر این اساس، بنظر می‌رسد جهت‌گیری آمریکا در منطقه تکیه بر نیروهای سنتی است. در افغانستان، پاکستان و... شعار شریعت می‌دهند و می‌خواهند قانون اساسی را از بین ببرند. به‌عنوان مثال نمایندگان مجلس پاکستان، قانون شریعت را تأیید کردند و چون سناي پاکستان آن را تصویب نکرد، نواز شریف موفق نشد که قانون اساسی را به قانون شریعت تبدیل کند. به عبارتی همین طالبانی کردن افغانستان در پاکستان هم دنبال می‌شود. بنظر می‌رسد که خط انگلیس هم به صورت زیربنایی در منطقه همین باشد که توسط این نیروها، فقه فردی را در برابر فقه اجتماعی و طرفدار قانون اساسی علم کنند.**

آیا بنظر شما کودتای اخیر پاکستان که به دنبال خود مجلس را تعطیل کرد، در این راستا نبود که در واقع مشرف، پروژه ناتمام نواز شریف را به پایان برساند و نهادهای قانونی اساسی را از میان بردارد؟

□ به يك نکته باید توجه کرد، سبیا به بن‌لادن در زمان جنگ افغانستان بال و پر داد که او نیروهای مجاهد عرب در افغانستان را زیر چتر خودش بگیرد و قابل شناسایی و کنترل باشند. بن‌لادن این کار را کرد، ولی اکنون همین بن‌لادن به‌دلیل همان شعارهای افراطی که از فقه فردی ناشی می‌شود، با آمریکا اختلاف نظر پیدا کرده است. چرا که با سیاست ثبات منطقه که مدنظر شرکت‌های نفتی است،

تضاد پیدا می‌کند. این تجربه نشان می‌دهد که تکیه بر فقه فردی و نادیده‌انگاشتن مقتضیات يك نظام سیاسی، منجر به خشونت‌طلبی و هرج‌ومرج می‌شود. بر این اساس نمی‌توان این تجربه را يك تجربه کاملاً موفق تلقی کنیم.

■ چرا ژنرال مشرف مجلس پاکستان را تعطیل کرد؟

□ جواب این پرسش در اظهار اخیر اعجازالحق نفر دوم حزب مسلم لیگ و فرزند ضیاءالحق نهفته است. اعجازالحق به ژنرال مشرف توصیه کرد دست از تعطیلی مجلس بردارد و اجازه بدهد مجلس منعقد بشود تا حکومت کودتا مشروعیت پیدا کند.

این بدان معناست که اعجازالحق که وابسته به جریان‌های مذهبی می‌باشد، دنبال این است که به همین کودتاچها هم مشروعیت بدهد. اما ژنرال مشرف به دلیل حضور طرفداران نواز شریف و نمایندگان مورد حمایت حزب مسلم لیگ در مجلس پاکستان نمی‌تواند به آرای چنین مجلسی اعتماد کند و تعطیلی آن را بیشتر به صرفه و صلاح دولت کودتا می‌داند.

■ **آیا تحولات ایران در ۲۰ سال گذشته در پاکستان اثر گذاشته است؟ مثلاً گرایش ضدآمریکایی در ارتش یا میل به استقلال؟ وقتی بمب اتمی پاکستان منفجر شد، تمام مردم به خیابانها ریختند و جشن گرفتند. البته تمایلات ضدهندویی هم مؤثر بود، ولی از آنجا که به هر حال آمریکا هم نمی‌خواست این کار صورت بگیرد، آیا می‌توان ویژگی ضدآمریکایی هم برای آن قایل شد؟**

□ بله، روحیه ضدآمریکایی در ارتش پاکستان قوی است، ولی برآمده از يك برداشت سنتی از مذهب است که الزاماً دموکراسی را تأیید نمی‌کند. یعنی از يك طرف ضدآمریکایی است و از طرف دیگر طرفدار حکومت شریعت به معنای خیلی قشری آن و در حد رعایت آداب ظاهری اسلامی، مانند آنچه که اکنون طالبان در افغانستان انجام می‌دهند.

■ **ژنرال حمیدگل فرمانده پیشین ضداطلاعات، از ممبران آمریکا در افغانستان خیلی ناراحت بود و شدیداً آن را محکوم کرد. ولی می‌گفتند که او با محافل بنیادگرا و طالبان رابطه خیلی نزدیکی دارد. آیا می‌تواند این سمبل يك حرکت ضدآمریکایی از همین نوعی که شما به آن اشاره کردید، باشد؟**

□ بله، یکی از نمونه‌هایش همین است.

■ **این که ژنرال مشرف ابتدا به عربستان و امارات می‌رود و بعداً آمریکا او را تأیید می‌کند، آیا می‌تواند به این معنا باشد که ژنرال مشرف موضعش را ابتدا در میان متحدان منطقه‌ای خود محکم می‌نمود تا آمریکا را مجبور به تأیید دولت نظامی‌کند؟ چنان که آمریکا اعلام کرد ما وای برای خرید غلات می‌دهیم و این يك تأیید نسبی بود. آیا فکر نمی‌کنید ژنرال مشرف مانوری مانند آنچه که بنظر می‌رسد ایران هم در نزدیکی به چین و شوروی و روسیه و کره‌شمالی و هند و اروپا و غیره انجام می‌دهد، دنبال می‌کند تا از آمریکا بهتر بتواند امتیاز بگیرد؟**

تروریسم اقدام نمی‌کند از موارد این طرح است. در این حالت کمک‌های سیاسی و اقتصادی عربستان، آمریکا و امارات به طالبان گسترش پیدا می‌کند و با تعدیل مواضع طالبان، این گروه در آینده از مقبولیت داخلی هم برخوردار خواهد شد که نتیجه‌اش حاکمیت سیاسی طالبان بر افغانستان خواهد بود. یعنی آنچه را که طالبان از طریق جنگ نتوانسته بدست آورد، خواهد کوشید از طریق تعدیل نسبی در مواضع سیاسی داخلی و خارجی بدست آورد.

■ با تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.



چشم انداز ایران شماره ۲۵

□ سفر مشرف بیشتر در جهت ایجاد يك هماهنگی بین این سه کشور بود که حامیان اصلی طالبان در منطقه هستند. پاکستان، عربستان سعودی و امارات عربی برای هماهنگی با سیاست جدید آمریکا در مسأله افغانستان به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توان مثل گذشته از طالبان حمایت کرد. عربستان هم رابطه‌اش را با طالبان در سالهای اخیر کاهش داده است. البته بین سیاست عربستان با امارات و پاکستان که همچنان از طالبان حمایت می‌کردند تضاد وجود داشت که در این رابطه نیاز بود يك هماهنگی بین سه متحد اصلی طالبان ایجاد شود. بلافاصله بعد از برگشت مشرف، طالبان اعلام کردند که ما خواهان گفت‌وگو هستیم و در نیویورک، آمریکاییها با نمایندگان طالبان مذاکره کردند. بن‌لادن هم نامه‌ای را اخیراً منتشر نموده که من حاضرم افغانستان را بطور مشروط ترك کنم و این نشان می‌دهد که تلاش بر این است که با خروج داوطلبانه بن‌لادن، طالبان در افکار عمومی جریانهایی افراطی، زیر سؤال نرود. بنظر می‌رسد که با سفر مشرف يك هماهنگی بین آمریکا، پاکستان، عربستان و امارات در مورد تعدیل طالبان ایجاد شده است که احتمالاً نتیجه‌اش کاهش درگیریها در افغانستان خواهد بود.

■ آیا می‌توان گفت این تعدیل در منطقه به سود آمریکا تمام خواهد شد؟

□ بله! می‌توان گفت که این تعدیل به سود سرمایه‌گذاری آمریکا در منطقه می‌باشد.

■ آیا اتحاد عربستان و پاکستان و امارات در مسأله افغانستان و حمایت آمریکا از آنها در جهت رویارویی با ایران نیست؟ افغانستان و عربستان تا زمانی که اختلاف داشتند، طبیعی بود که رویکرد عربستان به ایران بیشتر باشد چرا که حداقل آقای خاتمی از تروریسم حمایت نمی‌کند. در شرایطی که مشکل جزایر سه‌گانه دوباره اوج گرفته و عراق هم رییس اتحادیه عرب شده است و ایران هم حاضر به همکاری با آمریکا در مسأله عراق نیست و از طرفی سیاستهای تسلیحاتی ایران هم ادامه پیدا می‌کند. بنظر شما قدم بعدی کشورهای یادشده چیست؟

□ من فکر می‌کنم قدم بعدی این باشد که نشستهایی که گروه ۶+۲ و دو طرف نزاع افغانستان یعنی (دولت ربانی و گروه طالبان) داشتند و تا حالا بی‌نتیجه مانده، ادامه پیدا کند.

احتمالاً اینها توافقی هم خواهند کرد که دولت ربانی تا حدی در دولت آینده شریک بشود تا مقاومت احمدشاه مسعود هم به لحاظ دیپلماسی شکسته شود و "قطع جنگ" چیزی است که مردم افغانستان هم می‌خواهند. چرا که تفاوت اصولی بین دو جناح قایل نیستند. بنابراین خواهان قطع کشتار و برقراری امنیت هستند و آرزو می‌کنند "حداقلهای اقتصادی" تأمین شود. چرا که مردم افغانستان در قعر گرسنگی بسر می‌برند. بر این اساس، این طرح با استقبال داخلی مواجه خواهد شد. حمایت از طالبان، دشمنی آشکار نوزیدن با ایران با توجه به این که ملامحمد عمر اعلام کرده است، افغانستان پایگاه تروریسم نیست و به صدور



نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر

کشورهای اسلامی ما این دو جریان را در کنار هم داریم و قابل شناسایی هستند. هر دو جریان دارای وجوه منفی هستند. جریان اسلامی سنت‌گرا نتوانسته یک تغییر و تحولات اساسی در نگرش‌های خود ایجاد کند و از پوسته و بسته تاریخی و سنتی خود بیرون بیاید و به زمان حال قدم بگذارد... جریان اسلامی روشنفکران یا نوگرایان، زمان را و صورت مسأله را می‌فهمد، اما از تشنیت فراوان رنجور است. جنبش احیای اسلامی، چه سنت‌گرا و چه نوگرا در کل نتوانسته است درباره اساسی‌ترین مسایل و چالش‌های

کهنه شده و به درد مبارزه نمی‌خورد، به دیانت تکیه کنیم. نقص است. یک بار جلسه‌ای در اصفهان با بعضی از بچه‌های توده‌ای داشتم. آنها گفتند: آقا راجع به خدا و اسلام صحبت نکن. آن را قبول داریم و حرفی نداریم. ولی مطلبی که ما می‌گوییم این است که

تلخیص گفت‌وگوی آقای یوسفی اشکوری با برخی از نوگرایان دینی

با حربه اسلام و با دین اسلام نمی‌شود با امپریالیسم در افتاد. دلیلش آن است که امام این دین، یعنی علی(ع)، ابن ملجم را با این که می‌گویند قاتل تو خواهد بود، نمی‌کشد و می‌گوید قصاص قبل از جنایت نمی‌کنم. چنین آیینی به درد امروز نمی‌خورد. ما آیین استالین و مانو را قبول داریم که وقتی مصلحت مبارزه اقتضا می‌کند، می‌رود بانگ هم می‌زند و آدم هم می‌کشد... بنظر من یکی از عوامل موفقیت و تاثیرگذاری دکتر شریعتی این بود که او می‌خواست نشان دهد که در ایندولوژی اسلام، آن جنبه‌های جوابگویی به مسایل روز وجود دارد و اسلام قادر است، خلأهای فکری و فلسفی و اجتماعی را پر کند. این فکر در خارج از ایران و در میان مسلمانان نیز وجود دارد. در واقع، عده‌ای می‌خواهند نشان دهند که آنچه خوبان دارند، اسلام تنها دارد. ولو بیایم اصلاحش کنیم، مثلاً بگوییم اسلام ضد مالکیت است، اسلام ضد استعمار است، بدین ترتیب التقاط به وجود بیاید. ولو با حسن نیت. فی‌المثل دکتر شریعتی هرگز چنین نیستی نداشت. اما این تفکر به آنجا می‌کشد. جنبه‌های بد نوگرایی دینی آن است که ما به قصد تخریب یا دلسوزی برای اسلام بخواهیم چیزهایی را با عقل و علم خودمان به اسلام اضافه کنیم و در واقع چیزهایی وارد دین کنیم که از دین نیست. این جنبه منفی نوگرایی است...

دکتر ابراهیم یزدی:

حرکت احیای دینی یا طرح اندیشه‌های اسلامی به تدریج که رشد می‌کند، به طور طبیعی این دو جریان یعنی سنت‌گرایان و نوگرایان در داخل آن پیدا می‌شوند. در تمامی جوامع اسلامی و در تمام

کتاب "نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر" (نوگرایی دینی) حاصل گفت‌وگوی آقای حسن یوسفی اشکوری با برخی از چهره‌های نواندیش دینی می‌باشد که بر اساس پرسش‌های متنوع گردآورنده اثر از شخصیت‌های مورد نظر شکل گرفته است. این نوشتار بر آن است تا حول یک پرسش واحد، تلخیصی از نظریات مطروحه در این اثر را به خوانندگان گرامی ارایه نماید تا با سهولت بیشتری بتوانند این دیدگاه‌ها را مقایسه نموده و به جمع‌بندی کلی از دیدگاه‌های موجود نواندیشان دینی رهنمون شوند. ما تلاش کرده‌ایم که در عین تلخیص پاسخها، شالوده اساسی این نظریه‌ها مخدوش نشود. نقطه‌چین موجود در متن، بیانگر تلخیص مطالب می‌باشد. همچنین معهود عباراتی که در [] قرار گرفته، به منظور روانتر شدن متن به اصل مطلب اضافه گردیده است. ترتیب ذکر اسامی شخصیت‌ها بر اساس ترتیب عنوان شده در کتاب مورد نظر می‌باشد. لازم به ذکر است که این گفت‌وگوها، در حد فاصل زمانی سالهای ۷۴-۷۳ صورت گرفته است.

مرحوم مهندس بازرگان:

چنان که قبلاً گفتیم، انگیزه تمامی رهبران جنبش اسلامی، رهایی از سیطره خارجی‌ها و غربی‌ها بود. این احتیاج قرن بوده است. اصولاً روی آوردن بشر به دین و خدا، مقدار زیادی روی احتیاجات شخصی خود بشر است. در دوران اخیر که با مصدق شروع می‌شود و پس از ملی شدن نفت، جوانان متدین ما بیشتر برای این به دین تکیه می‌کردند که در برابر استبداد و استعمار خارجی مجهز به یک چیزی باشند... بنظر بنده اگر بنا شد که حرکت احیای دین خالصاً و مخلصاً برای بازگشت به اصل دین باشد، این خوب است و حسن آن شمرده می‌شود. چرا که این همان برنامه انبیا و رسالت ائمه ماست. اما همین که برود روی آن جنبه که ما به خاطر این که سرکوفت خارجی‌ها را خوریم و بعد توده‌ای‌ها نگویند که دین شما

□ مرحوم مهندس بازرگان: یک بار جلسه‌ای در اصفهان با بعضی از بچه‌های توده‌ای داشتم. آنها گفتند: آقا راجع به خدا و اسلام صحبت نکن. آن را قبول داریم و حرفی نداریم. ولی مطلبی که ما می‌گوییم این است که با حربه اسلام و با دین اسلام نمی‌شود با امپریالیسم در افتاد.



چشم انداز ایران شماره ۲۷



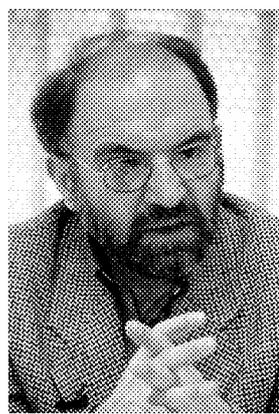
□ دکتر ابراهیم یزدی:
سنت‌گرایان که جنبش‌های مردمی را رهبری می‌کنند، در عین حال می‌خواهند از طریق دموکراسی به قدرت برسند، ولی می‌گویند دموکراسی کفر است... اما جریان نوگرایان، در سطح ملی یا فراملی فاقد انسجام است.

کنونی به يك موضع یا جمع‌بندی قابل قبول و علمی و واقعی برسد... نوگرایان یا جریان اسلامی روشنفکران، اگرچه شرایط زمان را می‌فهمند ولی مشکلات دیگری دارند که نمی‌توانند با توده‌های مردم رابطه نزدیک سیاسی برقرار کنند و آنها را بسیج نمایند. اما سنت‌گرایان آن مشکل را ندارند، مردم را می‌توانند بسیج نمایند، سیاسی شدن جامعه به آنها این امکان را می‌دهد... اما همین خودش پارادوکسی را به وجود آورده است. سنت‌گرایان که جنبش‌های مردمی را رهبری می‌کنند، در عین حال می‌خواهند از طریق دموکراسی به قدرت برسند، ولی می‌گویند دموکراسی کفر است... اما جریان نوگرایان، در سطح ملی یا فراملی فاقد انسجام است. شما در سطح ملی هم تنوعی از اندیشه را چه به لحاظ مواضع اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی در درون جنبش نوگرایان مشاهده می‌کنید. در طول صدسال گذشته هر زمان و هر مقطعی و دورانی که طیف نوگرایان بر سر مسایل اساسی آن مقطع با یکدیگر توافق داشته‌اند، دیدگاه‌های مشترک پیدا کرده‌اند، توانسته‌اند به چالش‌ها جواب بدهند و حرکت‌آفرینی کنند. در این شرایط و مرحله کنونی جنبش، سؤالات و چالش‌ها متفاوت است... اما حرکت نوگرایی هنوز نتوانسته به این سؤالات پاسخ بدهد. این نیروها حتی نتوانسته‌اند درباره این که چه سؤالاتی اساسی است، به توافق برسند... برخی می‌گویند عدالت اجتماعی اساسی است... بعضی‌ها پافشاری می‌کنند که آزادی‌های سیاسی و حل بحران سیاسی مساله اساسی است، بعضی‌ها می‌روند سر قضایای عرفانی... تا زمانی که این حرکت نوگرایی اسلامی نتواند شرایط کنونی را تحلیل کند... در برخورد با حرکت رو به گسترش سیاسی در جوامع اسلامی باز به سنت‌گرایان خواهد

باخت... زمامداران مالزی که زمانی با جنبش اسلامی رو در رو بودند با فرزاندگی با جنبش اسلامی آشتی کردند. جنبش اسلامی نیز به جای اصرار بر "براندازی"، همکاری با سیستم را پذیرفت و وارد سیستم شد...

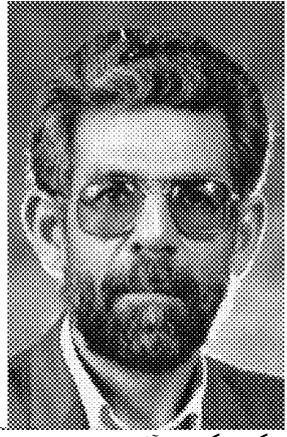
دکتر عبدالکریم سروش:

... مرحوم اقبال لاهوری کسی است که قطعاً حرکت سیدجمال را مورد مطالعه قرار داده و از او تأثیر پذیرفته است... مرحوم شریعتی یکی از کسانی است که از اقبال لاهوری تأثیر پذیرفته و لذا او را هم باید یکی از حسنات سیدجمال حساب کرد... به نظر بنده شاید مهمترین کاری که مرحوم شریعتی کرد این بود که حوزه‌های دینی و علمی ما را به اندیشیدن نسبت به سؤالات جدید متوجه و بلکه مکلف کرد... من معتقدم که حرکت اصلاحی بحمدالله در رونق و پیشرفت و تکامل بوده و این چراغ نیز خاموش



نشده بلکه از نسلی به نسل بعد فروز انتر شده [است]... عبرتی که از کار مرحوم سیدجمال گرفته شد، این بود که چندان به حکام و سلاطین و امرا امید نبینند و حرکت را از آنجا آغاز نکنند و از بن در پی دادن تئوری‌های تازه برای اداره و تدبیر جامعه مسلمین باشند. شاید در زمان سیدجمال تئوری سلطنت و خلافت در نزد مسلمین تنها تئوری‌های موجود سیاسی برای اداره جوامع بود و از تئوری‌های اقتصادی و... هم خبری نبود. ولی در زمان ما دیگر به هیچ‌وجه این‌طور نیست و مسلمین از این حیث به فکر افتادند که برای حکومت، برای اقتصاد، برای سیاست، برای اخلاق، فکر تازه‌ای بکنند و همه اینها را محتاج بازاندیشی ببینند و خوشبختانه کارهای خوبی هم در این زمینه انجام پذیرفته است... این

دستاوردها را نباید کم گرفت و اینها را حقیقتاً باید مورد مطالعه و مراجعه مجدد قرار داد. خوب است همین‌جا یکی از نقاط ضعف را که مربوط به این امر است، بیان کنم و آن این که گاهی دیده می‌شود که پاره‌ای به شخصیت‌های قبلی توجه نمی‌کنند و از آنها عبرت نمی‌آموزند. در حالی که کارها و آثار آنان سطر سطرش برای ما درس‌آموز است و لذا می‌بینید که بسیاری از فکرهای بکر قبلی در محاق می‌افتد و مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و خیلی از کلیدهایی که قبلاً ساخته شده و در لابلای



کارهای گذشتگان و آثارشان مخفی مانده، محتاج کشف و استخراج است... از دیگر نقاط ضعفی که ما در حرکت‌های اصلاحی دوره خودمان می‌بینیم، تشتت نسبی حاکم بر آن است... به هر حال حرکت‌های سیاسی جدیدی در جهان پدید آمده، جامعه سوسیالیستی و مکتب کمونیسم مطرح شده، تئوری تکامل قوت بیشتری گرفته، عدالت و آزادی معنای تازه‌ای پیدا کرده... و بسیاری از اینها منشأ تغذیه متفکران ما شده‌اند و حرکت‌های اصلاحی دینی صیغه‌های مختلف پیدا کرده است. این مطلب از يك حیث مبارک است و ناگزیر است. اما به هر حال اختلاف، اختلاف است و آفات خود را دارد. من البته هیچ علاجی برای آن نمی‌بینم. یعنی هیچ‌گاه نمی‌شود گفت که همه بیایند و تحت لوای واحدی در آیند و اندیشه خود را ترك بکنند و مقلدانه از کسی پیروی کنند... ولی این را هم می‌شود دید که کار اکنون از يك حیث دشوارتر شده است. سخن گفتن با توده... شاید آسانتر شده باشد. اما پیامها هم خیلی تنوع پیدا کرده است... این پیامها که در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، از نیروی یکدیگر می‌کاهند. اما چه باید کرد؟ آنچه واقعاً می‌توان به آن امید بست، این



بسیار قوی است. شاهد دیگرم این است که وقتی در جنبش گیلان اختلاف بین حیدرخان و میرزا کوچک خان بر سر اسم جمهوری پیدا می‌شود و داوری نزد لنین می‌برند، لنین می‌گوید: چون میرزا به وضع محل آشنا و آگاهتر است، هر چه او بگوید، درست است و او خودش می‌داند که میرزا یک مذهبی است، یک مسلمان است و به انگیزه اسلامی دارد مبارزه می‌کند.

بنابر این، مذهب نقش بسیار ریشه‌ای داشته... اما نقطه ضعفش هم اتفاقاً در همین است. این مذهب اگر به وسیله کسی مثل سیدجمال‌الدین و بعد از شهریور ۱۳۲۰ مثل طالقانی و شریعتی تزکیه شده... و باصطلاح دکتر سروش، کارشان زدایشی بوده که مذهب را از خرافات جدا کنند، موفق بودند و اگر کاری به این که این مذهب با خرافه توأم هست یا نیست، بلکه چون مذهب را یک موتور محرک بسیار قوی می‌دانستند، به آن متوسل می‌شدند، موفق نشدند. یعنی نه تنها توده آگاه شده است که بدنبال آنها آگاهانه حرکت کند، بلکه بیشتر در آن خرافات خودش غرق شده و از بین رفته است و لذا نتوانسته کاری انجام دهد...

حجت الاسلام محمد مجتهد شبستری:

اینجانب نهضت‌های صد و پنجاه سال اخیر را بیش از هر چیز حرکت‌های سیاسی می‌دانم، نه "احیای ایمان اسلامی". به این معنا که بنیانگذاران این حرکتها غالباً می‌خواستند یک مشکل را حل کنند و آن مشکل عقب‌افتادگی مسلمانان و زیر سیطره بیگانگان بودن آنها و استعمار بود. آنها می‌گفتند در دنیای غرب، علم و دانش خیلی پیشرفت کرده و در دنیای مسلمانان پیشرفت نکرده است... آنها عمدتاً می‌خواستند برای این مسایل و مشکلات چاره‌ای بیندیشند. البته شیوه‌های کار آنها متفاوت بود. مثلاً شیوه سیدجمال‌الدین اسدآبادی با شیوه عبده متفاوت بود. سیدجمال فکر می‌کرد که باید در درجه اول به حرکتها و اقدام‌های سیاسی پرداخت، مانند متحد کردن سیاسی مسلمانها... ولی عبده فکر می‌کرد بیش از هر چیز باید تفکر دینی مسلمانها را عوض کرد... این اشخاص بنظر من بیش از هر چیز مصلحین اجتماعی و سیاسی بودند. یکی از آنها کار خود را از حرکت‌های سیاسی شروع کرده بود و دیگری از

□ حجت الاسلام

محمد مجتهد

شبستری:

استفاده کردن از

عقاید دینی مردم

برای اهداف خوب

و انسانی و سیاسی

و به حرکت

در آوردن

آن مردم، کار خوبی

هم هست، [اما]

غیر از احیای تجربه

دینی

آن مردم است

است که اندیشه‌وران مختلف، ارتباطشان را با یکدیگر از دست ندهند و نقطه‌های اختلاف خودشان را بیش از آن که هست، بزرگ نکنند... من امروز می‌بینم که میان روشنفکران دینی و غیردینی در جامعه کنونی مان دوباره شکافی حاصل شده است... این شکاف قبل از انقلاب هم بود، اما رفته رفته به انقلاب که نزدیک می‌شویم، ارتباط و آمد و شد افکار و آگاهی گرفتن از افکار و احوال یکدیگر بیشتر می‌شد. اکنون بنظر می‌رسد خط کشی بیرحمانه‌ای صورت گرفته... عجیب است که هنوز هم روشنفکران غیردینی ما از نقش دین در جامعه غافلند... پاره‌ای از دینداران هم از نقش اندیشه‌های جدید در تصحیح فکر دینی غافلند...

دکتر سید محمد مهدی جعفری:

با تمام حرف‌هایی که پیرامون همه این جنبشها [جنبش نواندیشی دینی] هست، کاری به ماهیت و خلوصشان نداریم، آنچه اتفاق افتاده... جنبش‌های تنبأکو، مشروطیت، میرزا کوچک خان، مدرس و جنبش‌های دیگر ضدرضاخانی تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ که از آن به بعد به علت اوضاع جهانی و... شتاب می‌گیرند تا امروز... بزرگترین نقطه‌های قوت این جنبشها پیوند آنها با مذهب بود. می‌توانم گفته‌ام را این چنین اصلاح کنم، پیوند آنها با توده مردم از طریق مذهب بود. یعنی هیچ جنبشی در طول این یکصدسال حتی از طرف کمونیستها انجام نگرفته که با مذهب مردم سر و کاری نداشته باشد.

می‌بینیم که جنبش کمونیستی اولیه در ایران به نام مذهب است. آقای احمد آرام در سمیناری در شیراز در مورد ادبیات شرکت داشت. همچنین آقای شمس آل احمد. آل احمد از دوران جوانی خودش صحبت کرد و گفت: در آن روزها که در باشگاه حزب توده در خدمت آقای احمد آرام بودیم... بعد از سخنرانی ایشان... عده‌ای از دانشجویان دور آقای احمد آرام را گرفتند که آقا یعنی چه؟ شما عضو حزب توده‌اید؟ [آقای احمد آرام] گفت: بله، من بودم، ولی آن روز حزب توده دو شعار می‌داد؛ یکی شعار ضدسلطنت و دیگری عدالت اجتماعی. ما هم به هر دو علاقه داشتیم... لذا رفتیم عضو شدیم... ظهر که می‌شد و اذان ظهر را می‌گفتند، در حیاط جلو چشم آنها مهر می‌گذاشتم و نماز می‌خواندم... یعنی حتی حزب توده هم تظاهر به مذهب می‌کرد و این نقطه‌ای

تغییر جهان بینی مسلمانان. اگر ما کوشش این بزرگان عالم اسلام را مثلاً با کوشش لوتر در مسیحیت مقایسه کنیم، می بینیم تأثیر لوتر بیشتر در تجربه های دینی مسیحیان بوده است و تأثیر این بزرگان در واقعیات سیاسی و اجتماعی. لوتر توانست بخش قابل توجهی از تجربه های دینی مسیحیان را تغییر دهد و به جای تجربه های دینی قبلی، تجربه های دینی جدیدی بنشانند... تلقی من از دین فردی نیست، یعنی من دین را چیزی که اثرش در فرد ظاهر می شود، نمی دانم. قبلاً هم گفتم که مشارکت سیاسی می تواند بخشی از اعمال دینی باشد. مسأله اساسی این است که هسته دینداری، آن تجربه دینی است نه یک مشت حرکت های سیاسی... علاوه بر این، من از ایمان جمعی معنای روشنی ندارم، زیرا که این افراد هستند که تجربه دینی پیدا می کنند، نه جامعه به عنوان یک کل. البته در جامعه های از چنین افرادی تشکیل شده، این تجربه های فردی، منشاء آثار اجتماعی می شود و این مطلب دیگری است. باید توجه کرد که معنای فردی بودن تجربه دینی، نه تنها به معنای سلب مسؤلیت اجتماعی از افراد نیست، بلکه ممکن است تجربه دینی فردی منشاء مسؤلیت اجتماعی برای افراد شود... حالا باید این مطلب را بررسی کرد که تحولات و مشارکتهای سیاسی و اجتماعی صدوپنجاه سال اخیر جهان اسلام تا چه اندازه همراه با تجربه دینی و نشأت یافته از آن بوده است. آیا مسأله این بود که کسانی از اسلام یک ایدئولوژی ترسیم کردند و به وسیله آن مردم را برای اهداف سیاسی خوب و انسانی و اسلامی به حرکت آوردند؟ قضیه این بود؟ یا این که در درجه اول، تجربه دینی (تجربه دینی غیر از ایدئولوژی دینی است) مردم مسلمان احیا شد و همراه با احیای تجربه دینی تحولات سیاسی به وقوع پیوست؟ از طریق تبلیغ و تلقین می توان جامعه ای را به حرکت درآورد، به طوری که مردم مشارکت سیاسی را یک تکلیف دینی تلقی کنند و به میدان بیایند. ولی آیا این واقعیت مساوی است با احیای تجربه های دینی آن مردم؟ آیا هر جا احساس تکلیف دینی وجود دارد، احیای تجربه دینی وجود دارد؟... استفاده کردن از عقاید دینی مردم برای اهداف خوب و انسانی و سیاسی و

به

حرکت درآوردن آن مردم، کار خوبی هم هست، [اما] غیر از احیای تجربه دینی آن مردم است...

دکتر غلامعباس توسلی:

جنبش اسلامی از جهات مختلف مراحل مختلفی را طی کرده است. به علاوه ما یک جنبش اسلامی جامع الاطراف و یکپارچه نداشتیم. لذا می بینیم که بعد از سیدجمال و اقبال که بیدارگری می کنند و آگاهی می دهند، جنبشهایی نظیر جنبش تنباکو، انقلاب مشروطیت در ایران و نهضت اسلامی در شبه قاره هند و در سایر نقاط، رشد پیدا می کند. اما بتدریج روشنفکران به فکر سازماندهی و تحول اندیشه می افتند. یعنی از مرحله فریادکشی و بیدارگری و اعمال متفرق به سوی اعمال سازمان یافته و هماهنگ می روند... هدف این گروه، تغییرات اجتماعی و تحولاتی بود که می باید در جامعه مسلمین ایجاد می شد. اگر در جامعه خودمان تغییر لازم را به موقع به وجود نیاوریم، جامعه کارآیی های خودش را از دست می دهد... کسانی که رشد ملت مسلمان را در نظر داشتند، به نام اسلام کار می کردند استقلال ایران و سربلندی اسلام را در رأس امور قرار می دادند. اینها همه در یک جهت کار می کردند و از یک سلاله بودند. این که عرض کردم که شریعتی یک عصاره است و از این جهت است که ما می بینیم افکار امثال مصدق و امیرکبیر از یک طرف و سیدجمال و اقبال از طرف دیگر در او تجلی پیدا می کند. همه اینها در شریعتی بسطر واحدی پیدا می کند. چون یک روشنفکر مذهبی [است] و تحولات عصر جدید مدنظرش است. از وقتی مارکسیسم و ایدئولوژیهای جدیدی به وجود می آیند، حرکات فکری تازه ای هم در جهان اسلام رخ می دهد که این حرکات اساساً در این جهت است که ثابت می کند که اسلام چیزی از این مکاتب کم ندارد... در ایران آنچه ما شاهد آن هستیم، حرکتی است که در دانشگاهها به وجود می آید و این حرکت در واقع حرکتی است که به موازات حرکت مارکسیسم در دانشگاهها توسعه پیدا می کند... انجمنهای مختلفی به وجود می آید و اینها بتدریج چهره واقعی اسلام نوگرا را معرفی می کنند. اگر ما این جریان را درست دنبال کنیم، می بینیم که نهایتش می رسد به دوران ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶، که منجر به انقلاب اسلامی

□ مهندس لطف اله

میثمی:

این سرگردانی مقدسی

که در جوانان وجود

دارد،

انفعال نیست بلکه

رشد است.

بنظر من به هیچ وجه

نباید تصور پوچی یا

انفعال در جوانان را به

خودمان

راه بدهیم. بلکه بایستی

به بحران ایدئولوژیک

فائق آمده

و مشکلات را حل کنیم



می‌شود... بنابراین می‌بینیم چگونه جریان نوگرایی اسلام، دو نقش قاطع و مهم را ایفا می‌کند. یکی این که توانست واقعاً جلوی ایدئولوژیها را چه شاهنشاهی... و چه مارکسیسم سد بکند، در مرحله بعد هم خودش جریان تازه‌ای را به‌وجود می‌آورد و این جریان تازه همان جریان اسلام نوگراست... اگر کسانی در حوزه‌ها به انقلاب و دگرگونی اساسی سیاسی و فرهنگی در بنیان جامعه قایل می‌شوند، اینها غالباً تحت تأثیر همین جریان دینی هستند. افرادی مانند مرحوم طالقانی، بهشتی، مطهری و تمامی کسانی که به میزان بسیار زیادی عصر جدید را درک کرده بودند و به زبان امروز صحبت می‌کردند، مسایل جوانها را پاسخ می‌دادند... بین اینها هم يك مقداری با سنت‌گراها بتدریج فاصله ایجاد شد. اگرچه در آخر با انقلاب وضع تازه‌ای پیش آمد و بیشتر جریان سنت‌گرایی بود که با توده مردم ارتباط داشت و به میدان آمد و محور حرکت توده‌وار را در اختیار گرفته... ولی اساس مسأله، آن چیزی که حرکت ایجاد کرد، جوانها را به طرف دین کشاند، تحول در افکار ایجاد کرد... همان جریان نوگرایی اسلامی دانشگاهی بود...

مهندس لطف اله میثمی:

اولاً جنبش اسلامی فراگیر و سرتاسری شد، ثانیاً این جنبش سیاسی شده است، ثالثاً نظامی شده است (Militant Islam). من با گوش کردن به رادیوها متوجه شدم که نگران اسلام نظامی هستند. منظورم این است که اسلام قبلاً توسری خور بوده است و حالا در برابر توسری دفاع می‌کند. آمریکا معتقد است که هر پنج نفر مسلمانی که گوشه‌ای می‌نشینند و با هم صحبت می‌کنند و قرآن می‌خوانند، بدون این که خودشان متوجه شوند يك گروه سیاسی‌اند، چرا؟ قرآن و دین اسلام از مفاهیم و حالت صدور احکام خارج شده و وارد مصادیق شده است. آیات قرآنی مصادیق بارز و آشکار پیدا کرده است. قبلاً وقتی قرآن می‌خواندیم، شیطان را يك مقوله ایده‌آلیستی می‌دانستیم، حالا شیطان عینیت پیدا کرده است... قبل از حمله عراق به کویت ۳۰۰۰ مجلس قرآن قرآن در کویت وجود داشت. شیخ کویت به دلیل واهی کمبود بودجه تمامی این جلسات را تعطیل کرد... وضعیتی به‌وجود آمده است که قرآن با توده‌ها حرف می‌زند. خود

قرآن معلم شده است. به قول مرحوم شریعتی، قرآن توده‌ها را برمی‌انگیزد و می‌شوراند و آنها را بسیج می‌کند. شیخ کویت این جلسات را به همین دلیل تعطیل کرد... يك سناتور آمریکایی گفت: بزرگترین تنبیه در تمدن غرب اعدام است. ولی در جنوب لبنان وقتی يك مسلمان کشته می‌شود، خود را شهید و مرگ را اول زندگی نوین و جاودانه می‌داند. وی می‌گفت: تمدن غرب در برابر این پدیده به بن بست رسیده است... ما دائماً در صحبتها تأکید می‌کنیم که جنبش اسلامی باید به عقلانیت برسد، این کافی نیست. بایستی روش عقلانیت صحیح را هم معرفی کرد. باید سیري را که جنبش اسلامی در ارتباط با قرآن دارد، بررسی کنیم... چگونه قرآن کتاب جاودانه و راهنمای عمل برای همه ادوار تاریخ می‌شود؟... اول قرآن ما را به حرکت وامی‌دارد، بعد به روشمندی می‌رساند... ضعف جنبش اسلامی فقدان روشمندی است که در واقع همان فقدان عقلانیت است. به عنوان مثال حالا با درک قرآنی‌مان به این رسیده‌ایم که هر کاری به مراحل "تدریجی" نیاز دارد... مرحوم طالقانی در پرتوی از قرآن گفته است (بدین مضمون) که اصول و احکام و حتی فروع، ظهور تشریحی اراده خداوند است. این حرف بسیار نو و بدیعی است که اراده خداوند تدریجاً به صورت تشریح برای ما درآمده است... یعنی اراده خدا بتدریج ظهور پیدا می‌کند و به صورت احکام و شریعت درمی‌آید. باید قبول کرد همان‌طور که در صدر اسلام ۲۳ سال طول کشید تا حکمی پیاده شود، ما هم در جامعه‌ای که می‌خواهیم انقلاب اسلامی ایجاد کنیم، باید این تدریج را رعایت کنیم و این صبر را داشته باشیم. سال بیست و سوم بعثت یعنی "پایان جامعه مدینه" نباید ابتدای هر انقلاب اسلامی باشد. به‌عنوان مثال وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد، در همان ابتدای امر می‌خواستند تمام احکامی که طی ۲۳ سال پیاده می‌شد، يك روزه پیاده کنند. دیدیم در الجزایر این کارها بدبختی به بار آورد... عقلانیت و تدریجی را که در قرآن هست نفهمیدیم... [با این حال] به جنبش اسلامی در ایران بسیار خوش‌بین و امیدوارم. در مراسم تشییع جنازه مرحوم بازرگان به دوستی می‌گفتم: بازرگان ۸۸ سال عمر کرد و مقداری آثار بر جای گذاشت، در حالی که جوانان زیادی هستند که تمام آثار شریعتی، بازرگان، مجاهدین،

دکترسروش و دیگر متفکرین را مطالعه کرده‌اند و خودشان هم نوآوری‌هایی دارند. پیش‌بینی من این است که اگر با همان آهنگ بازرگان کار کنند و به سن او برسند، شاید ۵۰ برابر او آثار داشته باشند. جوانان مسلمان زیادی هستند که به متون وارد شده‌اند و زبان و فرهنگ قرآن را می‌دانند و مستقیماً برداشت و توشه‌گیری می‌کنند... این سرگردانی مقدسی که در جوانان وجود دارد، انفعال نیست بلکه رشد است. بنظر من به هیچ‌وجه نباید تصور پوچی یا انفعال در جوانان را به خودمان راه بدهیم. بلکه بایستی به بحران ایدئولوژیک فائق آمده و مشکلات را حل کنیم... یکی سرخوردگی مردم است از عملکردهای خشونت‌بار که نیازی به گفتن ندارد. دیگر فروپاشی شوروی است که کلاً در جهان ایدئولوژی‌زدایی کرد و اعلام کردند پایان عصر ایدئولوژی فرارسیده است. فروپاشی ایدئولوژیک در جامعه ما هم به این سیر خیلی کمک کرد. مشکل جنبش اسلامی در این است که چگونه می‌توان از قرآن توشه‌گیری کرد؟...

دکتر حبیب اله پیمان:

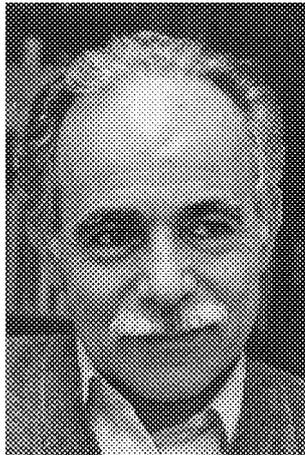
هشیار و بیدار کردن مسلمانان از نقاط قوت [جنبش نواندیشی دینی] است. این آگاهی در درجه اول متوجه زندگی نکبت‌بار مسلمانان و ضعف و عقب‌ماندگی جامعه‌های مسلمان از کاروان علم و تمدن بشری و مقایسه آن با پیشرفت‌های کشورهای غربی بود. دوم هشیاری و توجه نسبت به هویت تاریخی و دینی خویش و این که دین اسلام فی نفسه مسؤول وضع ناگوار مسلمین نیست و مشکل ریشه در مسلمانان دارد و نه اسلام... سوم، در این جنبش، تلاش برای احیا و نوسازی یا اصلاح دین در بستر مبارزه اجتماعی و ادای مسؤلیت در برابر سرنوشت مسلمانان انجام می‌گرفت. یعنی اکثر پیشروان، این دو مسؤلیت را یکی می‌دانستند و چنان‌که دیدیم بیشترشان از ضرورت اصلاح وضع زندگی و جامعه مسلمانان به ضرورت اصلاح دین رسیدند. ماهیت اسلام نیز چنین همبستگی میان ایمان و معتقدات دینی و مسؤلیت‌های اجتماعی را ایجاب می‌کرد، زیرا دین اساساً برای گشودن بن بستهاي زندگی جوامع بشری آمده بود... اکثر فعالان و رهبران جنبش‌های اصلاح دینی، در ضمن از فعالان و رهبران جنبش‌های سیاسی و



ملی به‌شمار می‌رفتند. این ویژگی سبب می‌شد که همراه با تحول مبارزات سیاسی، ملی و آزادیبخش، جنبش اصلاح و نوسازی دینی هم رو به کمال بود تا پیوسته خود را با مسایل و رویدادهای جدید درگیر کند و به چالش با پدیده‌های نو برخیزد.

همچنین این ویژگی یعنی وحدت عمل سیاسی و دینی سبب شد، تلقی توده مسلمانان نیز از مسؤولیتها و رفتار یک مؤمن تغییر کند و اصلاح شود. کوششهای مزبور، بیش از توده مردم، اندیشه و نگرش روشنفکران را تحت تأثیر قرار داد... تحولات چند دهه اخیر که ضعفها و نارساییهای ایدئولوژیهای نظامهای سرمایه‌داری غرب یعنی لیبرالیسم و سوسیالیسم نوع شوروی یعنی مارکسیسم را آشکارتر ساخت، در واقع هر یک تأییدی بودند بر آموزه‌های اساسی ایدئولوژی توحیدی. بخصوص اگر به نقدهایی که نویسندگان و متفکرین غربی از این مسلکها و نظامها به عمل آورده‌اند، مراجعه کنیم، وجوه مثبت و پایدار و نیز جامعیت و استواری مبادی توحیدی را در آنها می‌یابیم، کاری که ما خود قادر به انجام آن نبوده و هنوز هم نیستیم. نقد لیبرالیسم، سرمایه‌داری، مارکسیسم، دموکراسی لیبرال و سوسیالیسم دولتی، تنها نقد آن مکاتب و نظامها نیست، بلکه تأییدی است بر آموزه‌های جهان‌بینی و فلسفه توحیدی... ولی همچنان یک سلسله نارساییها و موانع جدی بر سر راه تکامل جنبش نوگرایی و تفکر دینی اسلامی قرار دارد که اگر اجازه بدهید به برخی از مهمترین

آنها، "البته بنظر من" اشاره کنیم. مبنایی‌تر از همه مسأله روش‌شناسی دین است که متأسفانه در این باره کار جدی و عمیقی صورت نگرفته است و حال آن که هر فلسفه و نظام فکری بر یک روش شناخت استوار است و معرفت‌شناسی ویژه خود را دارد. تاکنون روشن نکرده‌اند که با کدام چارچوب و روشی باید حقایق کشف و واقعیتها شناخته شوند و همواره اگر روشهای سنتی معمول در حوزه‌های دینی مورد قبول نباشند، روشهای رایج در علوم تجربی یا علوم انسانی و اجتماعی غرب به کار می‌روند و حال آن که حل بسیاری از مشکلات فکری و حتی اجتماعی، موکول به تکامل محبت روش شناختی در فلسفه و جهان‌بینی توحیدی است... کمبود دیگر، نقد تاریخی است که از سوی متفکران جنبش نوگرایی دینی انجام نگرفته است. ما تاریخ اسلام و تحولات جوامع مسلمان را به‌گونه‌ای ارزشمند نقد و تحلیل نکرده‌ایم تا عوامل مثبت و منفی آن به لحاظ تحول و تکامل تاریخی تعیین شوند... عقیده دارم که قرآن دارای منطق و روش نقد و آزمون است و مخاطبین را به نقد خویش و نقد آموزه‌های خود دعوت می‌کند... کمبود دیگر در زمینه قواعد و مبانی تکامل تاریخی و مکانیسمهای آن است. این که اساساً تکاملی وجود دارد، سمت و سوی آن کدام است و این که سازوکار تحول چیست؟ آیا تدریجی و مستمر



□ دکتر حبیب اله پیمان:

مبنایی‌تر از همه مسأله روش‌شناسی دین است که متأسفانه در این باره کار جدی و عمیقی صورت نگرفته است و حال آن که هر فلسفه و نظام فکری بر یک روش شناخت استوار است و معرفت‌شناسی ویژه خود را دارد





می‌کنند، وجوه متمایز را تشخیص بدهند و آنجایی را که رنگ باصطلاح خودی دارد، حفظ کنند. اشکالی که در این نوگرایی می‌بینم، این است که فاقد خصلت سازندگی و خلاقیت است. شخصی حرفه‌ای زده است و دیگران هم بدون نقد و نظر و کم و زیاد کردن، آنها را تکرار می‌کنند و این بدان دلیل است که بسیار شیفته فرهنگی هستند که از آن تأثیر پذیرفته‌اند... اگر نقاد باشیم و همیشه رابطه خودمان را با مذهب حفظ کنیم، نصرت می‌یابیم. باید اسلام را ملاک داوری قرار دهیم و مکتبها را نقد کنیم، نه این که با مارکسیسم، اسلام را ارزیابی کنیم یا با دموکراسی، اسلام را بسنجیم. از آن طرف همیشه در ذهنمان باشد که ارتباط اصلی دین، ارتباط انسان با خداست که باید حفظ کنیم؛ که اگر نکنیم، دین در قالب خشک درمی‌آید... اگر ما به مکتب خود متکی باشیم و جرأت نقد را هم نداشته باشیم، آن وقت می‌شویم مانند خود غربیان که خیلی چیزها را در دوران جنگ‌های صلیبی از اسلام گرفتند ولی با خوداتکایی آنها را رشد و تعالی دادند و به وضعیت امروزی در آوردند...

حجت الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی:

بزرگترین نقطه قوت این جنبشها تکیه بر اصالت و رسالت جهانی دین مبین اسلام و تعلیمات آزادیبخش، اعتدالطلب، ضدستم و ضدبیگانگی آن است. درحقیقت این جنبشها، "بازگشت به خویش" مسلمانان جهان به شمار می‌رود و چون این احساس در میان همه مسلمانان دنیا، احساس مشترکی است، این جنبشها در سراسر دنیای اسلام از نظر معنوی، رابطه‌ای وثیق و محکم با یکدیگر دارند، هر چند از لحاظ فیزیکی و شکلی، بیگانه و حتی ناآشنای با هم هستند... نقطه قوت دیگر، این است که نهضت‌های اسلامی، بخصوص در دوران ما، مصادف است با نوعی بیداری و خودآگاهی انسانی در مغرب زمین. این بیداری غربی که از نوعی اشباع از بی‌بندوباریهای اخلاقی آغاز شده... این روزها با اسلام آوردن دانشمندان و اندیشمندان آن دیار و نیز رویکرد نسل جوان به اسلام، تجلی بیشتری [پیدا کرده] است. حالا بپردازیم به مورد دوم که نقاط ضعف جنبشهای اسلامی است. نخستین نقطه ضعف جنبشهای اسلامی، درک‌های ناقص، متفاوت و احیاناً متضاد و متناقض [و] گاهی غلط

نیاز زمان خودشان پاسخ داده‌اند و بهتر از کارهایی که آنها کردند، به تصور ما در نمی‌آید. ولی در ادامه این حرکت اشکال هست... "پیروان"... نه چیزی اضافه می‌کنند و نه کم می‌کنند، نه نقد می‌کنند، فقط همان حرفها را مدام تکرار می‌کنند که این اشکال و ایراد اول است... ایراد دوم این است که پیشگامان چون در وضع خاصی گرفتار بودند، به برخی از لوازم و مقدمات یک جنبش دائمی یا یک جنبش درازمدت و مستمر که جنبش را از یک طرف تثبیت و از طرف دیگر پیروزی را تضمین کند، کمتر توجه کردند... اشکالاتی که بنده تا به حال به آنها برخورده‌ام، یکی این است که درست است که ما شعارمان همیشه این بوده است که سیاستمان همیشه از دینمان سرچشمه می‌گیرد، یعنی واقعاً هر مذهبی روشنفکری باید چنین باشد... خود ما یک رشته انگیزه‌های درونی داشتیم، ولی انگیزه دینی، ما را به دنیای سیاست کشاند. درست است که عده‌ای سیاستشان از دینشان ناشی شده، ولی در جریان حرکت و غرق شدن در سیاست و ضرورت‌های آن مثل مبارزه، زندان، یا بحث‌های فکری و عقیدتی و... آرام آرام رنگ دینی کم شد. من در آن نخله چپ جنبش نوگرایی می‌بینم که آن ارزشها و ضرورت‌هایی که مربوط به مبارزه سیاسی و غیره است، خیلی گرم و پر جنب و جوش است، یا خودشان را در آن جهت بسیج می‌کنند. تقویت می‌کنند، اما رنگ دینی آن آرام آرام کمتر می‌شود، وقتی رنگ دینی کم می‌شود، مانند این است که ما درختی را از ریشه‌اش قطع کنیم... بنظر من یک علت این که نوگرایی بعد از شریعتی و در این اواخر در جا می‌زند، برای این است که منبع تغذیه دینی‌اش را رها کرده است.. بنده اشکالی که می‌بینم به این صورت خلاصه می‌کنم؛ طبیعی است که هر حرکت اجتماعی و فرهنگی کاملاً بسته نیست و حتماً از محیط خودش و از فرهنگ‌های دیگر تأثیر می‌پذیرد و این کسانی که می‌گویند التقاط، بنظر من حرف بی‌اساسی است. خود آنها نیز التقاطی هستند. منتها چون در دوران اول اسلام التقاطها را گرفته‌اند و حالا چون کهنه و قدیم است، فکر می‌کنند خودی است. التقاط یک امر ضروری است که انجام می‌شود، چه بخواهیم، چه نخواهیم. تمدنها و فرهنگها روی هم اثر می‌گذارند. اما عمده این است که کسانی اگر آگاهانه کار

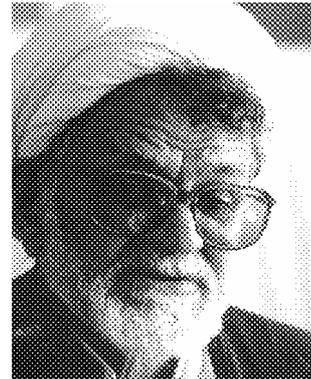
□ مهندس عزت الهه سبحانی: بنظر من يك علت این که نوگرایی بعد از شریعتی و در این اواخر در جا می‌زند، برای این است که منبع تغذیه دینی‌اش را رها کرده است

است یا ناگهانی و طوفانی؟... ناتوانی در شناخت و نقد و تحلیل رویدادها نتایج بد و منفی دیگری هم دارد. یکی از آنها این است که شخص به جبران این ضعف بینشی و علمی به ایدئولوژی متوسل شود تا در پناه آن و تکرار یک رشته احکام جزمی و فرمول‌های خشک و پاسخ‌های کلیشه‌ای، همه مسایل را شناسایی شده و حل شده ببیند...

مهندس عزت الهه سبحانی:

در مورد نقاط قوت و ضعف (جنبش اسلامی) من به نتیجه تاریخی آن توجه می‌کنم، چرا که اینها در عصر خودشان بیشتر نقطه قوت بودند. مرحوم سیدجمال الدین اسدآبادی همانطور که قبلاً عرض کردم، حرکتش بسیار وسیع و از طرفی نیز عمیق بود. بنابراین من نقطه ضعف آن را در ابتدای جنبش نمی‌بینم، بلکه در این می‌بینم که این حرکت به صورت یک جریان مداوم و مستمر در نیامد. یعنی واقعاً اگر تاریخ نوگرایی را نگاه کنیم و بخواهیم تقسیم‌بندی بکنیم، می‌بینیم که یک نقاط جهشی هست و بعد از آن دیگر حرکت به صورت افقی ادامه پیدا می‌کند. البته چند شخصیت را نیز در این میان می‌بینیم. می‌توان گفت اشکال را در جریان نوگرایی می‌بینم نه در اشخاص. فقط در کار سیدجمال اشکالی که به نظر می‌رسد، این است که سید واقعاً به یاری شخصیت خودش در همه جا مؤثر بود. چیز مدونی نداشت یا مکتبی که تدوین کرده باشد و به صورت فلسفه‌ای که راهنمایی باشد برای آیندگان، در میان نبود. اثر او مستقیم روی افرادی بود که با او ارتباط داشتند. کمتر آثار مکتوب دارد... به هر حال در حرکت سید و بعدها اقبال و شریعتی، من نقطه وضعی نمی‌بینم. یعنی هر کدام از اینها به

از آموزشهای اصیل اسلامی است... این اختلاف فهم از همان اوان ظهور اسلام تا به امروز وجود داشته و هر روز گسترده‌تر شده است... دومین نقطه ضعف که شاید به همان اندازه نقص اول به ضعف جنبشهای اسلامی کمک کرده است، همانا عکس‌العمل تند و منفی جوامع اسلامی در برابر



فاجعه‌آفرین نهضت‌های نوین اسلامی است...

سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی (مؤسس حزب ملل اسلامی در سال ۱۳۴۰):

نقطه قوت جنبش اسلامی در ایمان مردم است. عامل ایمان نقش بسیار برجسته‌ای در پیشبرد اهداف جنبش دارد. رهبران انقلاب اسلامی می‌توانند از این نقطه قوت به نفع اسلام و جنبش اسلامی و بسیج نیروهای سازنده بهره

عمل نشود. تجربه گرانبهای ما با شکست مواجه خواهد شد... تجربه حکومت دینی بسیار حساس و شکننده است. چون دین بر دو پایه ایمان و اخلاق پی‌ریزی شده است، اگر مسئولین حکومت دینی درست عمل کنند، شکوفایی و بالندگی از هم‌سو خواهد بود. اما اگر عملشان با درک و مدیریت ضعیف همراه باشد، نه فقط توفیقی بدست نخواهد آمد، بلکه به ایمان و اخلاق مردم نیز آسیب زیانباری وارد خواهد شد... امروز دولت اسلامی ایران احتیاج به مدیران لایق و باکفایتی دارد که بتوانند تجربه دموکراسی اسلامی کنونی ایران را کارآمدتر سازند... راجع به آینده جنبش اسلامی فقط می‌توان گفت که همه‌چیز وابسته به تجربه انقلاب اسلامی ایران است...

□ **حجت الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی:**

واقعیت آن است که دستاوردهای مثبت و نافع دنیای بشریت از هر کس و هر کجا پدید آمده باشد، هدایای خداست به کاروان بشریت

□ **سیدمحمدکاظم موسوی بجنوردی:**

اما نقطه ضعف آن در عدم درک نحوه تلفیق شریعت و دموکراسی است



چشم انداز ایران شماره

بگیرند. اما نقطه ضعف آن در عدم درک نحوه تلفیق شریعت و دموکراسی است. امام خمینی با ظرافت خاصی این تلفیق را انجام داد. به موجب قانون اساسی، مسأله ولایت فقیه در مرحله اثبات را به رأی مردم ارجاع داد و در کنار مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان را پیش‌بینی کرد و بدین شیوه تجربه جدیدی در برابر قضاوت جهانیان قرار گرفت و این مسلماً یک نوگرایی دینی است که از مهمترین دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران است. نقطه ضعف هم در همین جا قرار دارد. یعنی اگر مرز ظریف بین شریعت و رأی مردم به خوبی درک و

پدیده‌های فرهنگی و تمدنی مغرب زمین است. واقعیت آن است که دستاوردهای مثبت و نافع دنیای بشریت از هر کس و هر کجا پدید آمده باشد، هدایای خداست به کاروان بشریت... به سومین نقطه ضعف پردازیم که در حقیقت نشأت گرفته از دو مقوله بالاست. همان‌گونه که در بخش اول اشاره شد، دیدگاه‌های متفاوت و متضاد رهبران جنبشهای اسلامی، به تفاوت و تضاد در رفتارها و عملکردها کشیده شد و این به ضمیمه تفاوت برداشتها از دنیای غرب، به تفاوتها و تضادهای بسیار شدید و احياناً خونین انجامید. پیدایش تفکرات صدرصد اومانستی و لیبرالیستی از یک‌سو و از سوی دیگر... پیدایش گرایشهای سوسیالیستی و مارکسیستی در اندیشه‌های متفکران، نویسندگان و رهبران سیاسی و فکری دنیای اسلام یکی از نقاط ضعف برجسته و چشمگیر و حتی

مهندس لطف الله
مئمی

تکامل و شکوفایی جوهر نسخ

تاریخ گواه بر این واقعیت است که هویت دینی و هویت ملی ما تفکیک‌ناپذیر بوده‌اند و در ارزیابی هویت دینی نیز، این نکته انکارناپذیر می‌باشد که چارچوب اصلی این هویت را قرآن شکل داده است. ولی از آنجا که برخی مفسرین در تحلیل آیات ناسخ و منسوخ بر این اعتقادند که، آیات ناسخ صرفاً جنبه حکمی و اجرایی داشته و آیات منسوخ ویژگی کاربردی خود را از دست داده‌اند، در واقع بخش مهمی از قرآن که جوهر هویت دینی ماست، از گردونه تعقل و تدبیر خارج شده و صرفاً میراثی از گذشته محسوب می‌شوند که بدون شك هویت ملی ما نیز از این نقیصه صدمات زیادی را متحمل خواهد شد. این نوشتار با عنایت به امر بازسازی هویت دینی، بحث ناسخ و منسوخ و تبعات تاریخی و اجتماعی آن را به بحث می‌کشد.

مرحوم طالقانی مفسر کبیر قرآن توشه‌گیری بدیع و نوینی از آیه مشهور به نسخ (بقره-۱۰۶) ارایه کرده است. این قلم بر آن است تا ابعاد راهبردی و کاربردی این برداشت را تشریح نماید. "ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدير." (بقره-۱۰۶)

ما هیچ آیه ای را نسخ نمی‌کنیم و هیچ آیه‌ای را به فراموشی نمی‌سپاریم مگر آن‌که آیه‌ای بهتر از آن، یا مانندش را بیآوریم...

ترجمه‌های گوناگون از آیه

ترجمه الهی قمشه‌ای: هر چه از آیات قرآن را نسخ کنیم حکم آن را متروک سازیم بهتر از آن یا مانند آن بیآوریم. آیا مردم نمی‌دانند که خداوند بر هر چیزی قادر است؟

ترجمه جلال‌الدین مجتبی: هر آیتی را نسخ کنیم - حکم آن را برداریم - یا از یادها ببریم - یا بازپس داریم - بهتر از آن یا مانند آن را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که خداوند بر همه چیز تواناست؟

ترجمه محمدکاظم معزی: آنچه براندازیم از آیت‌ها یا از یاد بریمش، بیاریم بهتر از آن یا مانند آن را، آیا ندانی که خدا بر همه چیز تواناست؟

ترجمه فولادوند: هر حکمی را نسخ کنیم، یا آن را به (دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر کاری تواناست؟

ترجمه تفسیر نمونه: هیچ حکمی را نسخ نمی‌کنیم یا نسخ آن را به تأخیر نمی‌اندازیم، مگر این‌که بهتر از آن یا همانند آن را جانشین آن می‌سازیم. آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیز قادر است؟

ترجمه تفسیر المیزان: ما هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و از یادها نمی‌بریم مگر آن‌که بهتر از آن یا مثل آن را می‌آوریم. مگر هنوز ندانسته‌ای که خدا بر هر چیزی قادر است؟

ترجمه تفسیر پرتوی از قرآن: هر آیه‌ای را یکسره برداریم یا از یادش ببریم، بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم. آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیزی تواناست؟

مفسرین تفسیرهای مختلفی از این آیه کرده‌اند که در ادامه، به برخی از آنها اشاره می‌شود. ولی تازگی نظریه مرحوم طالقانی در آن است، که ایشان جوهر نسخ را اصل "شکوفایی" و اصل "تکامل طبیعت و تاریخ" می‌دانند و "تکامل" را "نوبه نو شدن" تعبیر می‌کنند و این که خداوند در هر لحظه، مشغول به کاری است و از طرفی دیگر کلیه ذرات آسمان و زمین نیازمند رشد و تحول هستند. *یسئله من فی السموات والارض کل یوم هو فی شأن* (الرحمن-۲۹) از این آیه می‌توان این معنا را دریافت، که ذرات زمین و آسمان در حال تسبیحند.

و آن گونه که باز در قرآن آمده است: *"و اعان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم"* (اسرا - ۴۴): "همه اشیا در



□ "نسخ" به اعتبار حرکت و "تکامل" است و در واقع محصول "شکوفایی"

و نوبه‌نوشدن طبیعت و تاریخ است. از آنجایی که در روند تکامل، همواره مقوله‌های "کمال‌یافته" تری ظهور می‌کنند، بنابراین جایگزینی، به معنای حذف مطلق پدیده پیشین نخواهد بود. آیه منسوخ، زمینه‌ای برای شکوفایی پدیده جدید فراهم می‌کند که اصطلاحاً "درمتدولوزی، به آن باروری و غنا می‌گوییم"

بهار است و پدیده منسوخ جایگاه جدیدی در تکامل طبیعت و تاریخ پیدا می‌کند.

با عطف به این تمثیل، نظریه مرحوم طالقانی درباره "نسخ" را عیناً از تفسیر پرتوی از قرآن نقل می‌کنیم:

"مانسوخ من آیه او تنسها نأت بخیر منها او مثلها... (بقره - 106)"

نسخ، در اصطلاح برداشتن صورتی است از محل اول خود و قراردادن در جای مناسب دیگر، یا گذاردن صورت دیگری بجای آن. به همین مناسبت جابجاشدن ارواح را تناسخ، و رونویسی نوشته را استنساخ گویند. "من آیه" دلالت بر عموم و شمول دارد چون هر آیه کوچک و بزرگ، تکوینی و تشریحی را از کتاب هستی و قانونی یا از ذهنها و خاطره‌ها: "او ننسها"، برداریم برتر و گزیده‌تر از آن را می‌آوریم: "نأت بخیر منها".

ناسخ یا باید از هر جهت برتر از منسوخ یا از جهتی برتر یا از جهتی مانند آن باشد: "او مثلها". اگر ناسخ و منسوخ مثلاً از جهت ظاهر و نظر سطحی همانند باشند، در واقع ناسخ باید کاملتر و برتر از منسوخ باشد. یا از جهت واقع و مصلحت مانند همد و از جهت ظاهر و شرایط، ناسخ متناهیتر و برتر می‌باشد. هر چه باشد نباید ناسخ و منسوخ از هر جهت مانند هم باشند، وگرنه نسخ بدون علت و داعی، با حکمت درست نمی‌آید. "الم تعلم ان الله علی کل شیء قدير": این قدرت مشهود که همه هستی را در زیر پنجه تدبیر خود گرفته، پیوسته در عناصر و مواد آسمانها و زمین تصرف می‌نماید:

نسخ آیات در عرصه هستی

"الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض"؟: آن قدرت نافذ و این تصرف مالکانه که مشهود اهل نظر است، مظاهر جهان و انواع را آماده نقشهای آیات می‌گرداند و پس از نسخ هر آیه‌ای، از مبدأ فیض و فضل عظیم، آیه دیگری رخ می‌نماید: "والله نوالفضل العظیم". آیه قبل به صورت قانون تکامل در سراسر هستی درمی‌آید و با ولایت و تدبیر خاص پروردگار به پدیده متکامل آدمی منتهی می‌شود، تا او را کاملترین گرداند و در برابر عوامل تضاد، به‌وسيله تکامل یاریش دهد: "و ما لکم من دون الله من ولی و لانسیر": آن فضل و قدرت و تدبیر نامحدود پیوسته، جوهر عالم را پیش می‌برد. این پیشرفت و تکامل جوهری صفحه ماده، مانند تخته سیاه، نقوشی می‌بخشد و باز محو می‌کند تا نقش بهتر که اثر تکامل جوهری است پدید آرد. (پرتوی از قرآن)

آیا نسخ منحصر به آیات قرآن است؟

مرحوم طالقانی می‌گوید: "بیشتر مفسرین آیه "ما ننسخ... " را به صورت قضیه حملیه محقق الوقوع و محدود به آیات قرآنی در نظر گرفته‌اند، از این جهت مطلب را محدود به نسخ آیات قرآنی کرده، آن‌گاه بحث را به اقسام نسخ آیات قرآن کشانده‌اند،

حال تسبیح‌اند و در حال جوش و خروش. ولی شما متوجه تسبیح آنها نمی‌شوید. "تفقه واقعی (دریافتن)، درک این جوش و خروش و فهم تسبیح پدیده‌هایی است که در واقع جریان تکامل را عینیت می‌بخشد. مولوی هم می‌گوید:

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می‌گویند روزان

و شبان

با شما نامحرمان ما

خامشیم

ما سمعیم و بصیریم و هشیم

مرحوم طالقانی با چنین نگرشی به تکامل، تفسیر زیبایی نیز از "صراط مستقیم" ارایه می‌کند. ایشان با طرح حرکت "جوهریه" نظریه "تطبیق" لامارک و نظریه "بقاء اصلح" داروین را نقد کرده و می‌گوید: اگر شیئی در روند تکاملش صرفاً بخواهد با محیط خارج تطبیق یابد، چیزی جز درج‌ازدن، ارتجاع و عقبگرد عاید او نخواهد شد. بر این اساس اگر شیئی بخواهد از محیط خود تکامل یافته‌تر شود، تنها از راه حرکت جوهریه الهیه است که قادر به تبیین آن خواهیم بود. از این منظر شیئی با یک جهش از محیط خود فراتر می‌رود، گویا که او موضع بعدی خود را می‌داند.

وی می‌افزاید: "بقای موجودات زنده به اندازه انطباق با تکامل است. میلیاردها موجودات زنده منقرض شده، همانهایی بوده است که از سیر تکامل منحرف شده‌اند. علمای طبیعی، مانند "لامارک"، "داروین" و پیروان آنها مبدأ و منشأ تکامل را، احتیاجات طبیعی و تنازع در بقا و تطبیق با محیط و بقای اصلح معرفی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که این عوامل، صورت و اعضای موجودات را تغییر می‌دهد و قابل را کامل می‌سازد و ناقابل را فانی می‌گرداند، اینها چون حرکت و تکامل را از احتیاج و تنازع شروع کرده‌اند. پس با انتخاب طبیعی و تطبیق با محیط به پایان می‌رسد. پس، اصول فرضی تکامل اینها، نقض تکامل را می‌نماید و می‌نگرند پس از انقراض نوعی، قرن‌ها گذشته نوع دیگری ظاهر شده که از جهتی شبیه به نوع سابق است و از جهات بسیاری کاملتر می‌باشد." (تفسیر پرتوی از قرآن تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم. جلد اول).

تکامل اجتماعی

با توجه به این نظریه، مرحوم طالقانی معتقد است در جامعه انسانی نیز "نسخ" جوهر تکامل اجتماعی و یا شکوفایی اجتماع است. به عنوان مثال درخت در بستر تکامل، شاخ و برگ می‌دهد، پس از آن که این برگها در پاییز و زمستان زرد شده و بر زمین می‌ریزد، برگها معدوم نخواهند شد، بلکه بر روی زمین ریخته و خاک را بارور می‌کنند و خاک تقویت شده در بهار، برگهای جدیدی پدید می‌آورد. در واقع برگ ریزان پاییز، مقدمه شکوفایی



□ شاید بتوان گفت در فرهنگ قرآنی "نسیان"

بهمعنای از اولویت افتادن است.

همانطور که در نقطه مقابل چنین تعبیری، معنای ساده سیاست، علم تعیین

اولویتها می‌باشد.

با این تعبیر، جایگاه "ننساها" در آیه مورد نظر چیست؟

جایگاه تکاملی جدیدی است. چونان برگ درخت که در پاییز بر روی زمین می‌ریزد.

وقتی از تکامل سخن می‌گوییم، بهمعنای این نیست که بخواهیم مقوله تکامل را به قرآن تحمیل کنیم، بلکه به تأسی از مرحوم طالقانی، اصل تکامل و شکوفایی را از متن قرآن الهام می‌گیریم و آن را تمایز یافته از نظریه لامارک (تطبیق شیء با محیط) یا نظریه داروین (انتخاب اصلح) می‌بینیم.

مرحوم طالقانی، قرآن را قانون تکامل و "گوش آفرینش" می‌داند و معتقد است که هر آیه‌ای مابه‌ازای خارجی و مدلول خارجی داشته و در واقع هر آیه‌ای عینیت خارجی دارد. بر این اساس هر کدام از آیات، در عینیت طبیعت و تاریخ و جامعه تأویل شده و مصداق عینی و خارجی پیدا می‌کنند.

نظریات علامه طباطبایی در رابطه با آیه نسخ

"ما ننسخ من آیه" کلمه (نسخ) به معنای زایل کردن است. وقتی می‌گویند: (نسخت الشمس الظل)، معنایش این است که آفتاب سایه را زایل کرد و از بین برد، در آیه: و ما ارسلناک من قبلك من رسول و لا نبي، الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقى الشیطان، هیچ رسولی و پیامبری نفرستادیم، مگر آن که وقتی شیطان چیزی در دل او می‌افکند، خدا القای شیطانی را از دلش زایل می‌کرد، به همین معنا استعمال شده است. معنای دیگر کلمه نسخ، نقل یک نسخه کتاب به نسخه‌ای دیگر است و این عمل را از این جهت نسخ می‌گویند، که گویی کتاب اولی را از بین برده، و کتابی دیگر به جایش آورده‌اند و به همین جهت در آیه: و اذا بتلنا آیه مکان آیه و الله اعلم بما یُنزل قالوا انما انت مقتر بل اکثرهم لا یعلمون بجای کلمه نسخ کلمه تبدیل آمده، می‌فرماید: چون آیتی را بجای آیتی دیگر تبدیل می‌کنیم، ولی بیشترشان نمی‌دانند و به هر حال منظور ما این است که بگوییم: از نظر آیه نامبرده نسخ باعث نمی‌شود که خود آیت نسخ شده به کلی از عالم هستی نابود گردد، بلکه حکم در آن، عمرش کوتاه است... پس با نسخ، اثر آن آیت از بین می‌رود و اما خود آن باقی است، حال اثر آن با تکلیف است و یا چیزی دیگر و این معنا از پهلوی هم قرار گرفتن نسخ و نسیان به خوبی استفاده می‌شود. چون کلمه (ننساها) از مصدر "انسا" است که به معنای از یاد دیگران بردن است. همچنان که نسخ به معنای از بین بردن چیزی است، پس معنای آیه چنین می‌شود که ما عین یک آیت را بکلی از بین نمی‌بریم و یا آن‌که یادش را از دل‌های شما نمی‌بریم مگر آن که آیتی بهتر از آن یا مثل آن می‌آوریم."

نسخ و ضرورت تکامل اجتماعی

در ذیل تفسیر آیه مزبور در تفسیر نمونه (آیت الله ناصر مکارم شیرازی) می‌خوانیم: "... در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که: چه می‌شد حکم از اول طوری نازل می‌شد که احتیاج به

نسخ تلاوت آیه‌ای به آیه دیگر، نسخ حکم و تلاوت، نسخ حکم و بقا و تلاوت. با آن‌که جز برای نسخ حکم، مثال و موردی در قرآن نیست و آنچه نقل شده بی‌اساس است و با شأن قرآن سازگار نیست، نسخ کلی حکم از هر جهت و هر حیثیت هم، دلیل و موردی در قرآن ندارد و مثالهایی که برای نسخ حکم آورده‌اند، جز نسخ حیثیتی و زمانی را نمی‌رساند، نسخ به این معنی که با در نظر گرفتن خصوصیات و شرایط و حیثیات باشد، درهای اجتهاد و استنباط را به روی اهل نظر باز می‌کند و مطابق با تعمیم آیه نسخ و ابدیت قرآن حکیم می‌باشد.

[مفسرین] یکی از موارد نسخ را آیات قبله دانسته‌اند آیات تغییر قبله حکم منسوخ قرآنی ندارد و دستور قبله نخستین به حسب سنت رسول خدا بوده. دستور گذشت و خودداری از ایستادگی در برابر کفار (عفو و صفح - آیه بعد) است که ناظر به شرایط زمان و وضع مسلمانان بوده و با تغییر شرایط و قدرت مسلمانان و تهاجم کفار، به وسیله آیات قتال و جهاد نسخ شده است. این دو حکم را همیشه و درباره هر محیط اسلامی نمی‌توان تطبیق کرد؛ یا دستور، صبر و تقویت بنیه ایمانی و تبلیغ و دعوت است، یا تحکیم صف و جهاد و ایستادگی. همچنین در عموم آیاتی که احتمال نسخ در آنها راه یافته، چون تأمل کنیم بیش از نسخ به حسب جهات و حیثیات نتوان فهمید.

به هر صورت و هر چه باشد، این آیه متصل به آیات قبل و بعد و ناظر به نسخ بعضی از احکام و شرایط گذشته و آیات نبوت است و بیانگر این که جمود و تعصب اهل کتاب، بخصوص یهود به بقای آیات و احکام شریعت خود درست نیست. چه قدرت خداوند نامحصور و تصرفش نامحدود است. پس هر آیه و حکم شریعتی را که بردارد، برتر و رساتر بجای آن می‌آورد." (برتوی از قرآن)

وقتی آیه‌ای منسوخ تلقی می‌شود، بدین معنی نیست که آن آیه کاربردی ندارد و نباید به آن توجه کرد که اگر این‌گونه باشد، آیات منسوخ زیادی وجود دارد که نباید به آن توجه نمود و راهنمای عمل قرار داد.

"نسخ" به اعتبار حرکت و "تکامل" است و در واقع محصول "شکوفایی" و نوبه‌نوشدن طبیعت و تاریخ است. از آنجایی که در روند تکامل، همواره مقوله‌های "کمال‌یافته" تری ظهور می‌کنند، بنابراین جایگزینی، بهمعنای حذف مطلق پدیده پیشین نخواهد بود. آیه منسوخ، زمینه‌ای برای شکوفایی پدیده جدید فراهم می‌کند که اصطلاحاً در متدولوژی، به آن باروری و غنا می‌گوییم. وقتی شیئی در بستر تکامل و شکوفایی قرار می‌گیرد، یکی از این دو حالت را پیش رو دارد، یا این‌که بارور می‌شود. که در این صورت می‌توان به آن "نسخ کمالی" گفت و یا این که استعداد بارور شدن را ندارد که در این صورت "نسخ زوالی" می‌یابد. البته زوال نیز بهمعنای نابود شدن نیست، بلکه قرار گرفتن در



□ هر انسان، هر قوم، یا تشکیلاتی يك توان تاریخی دارد که اگر بیش از آن توان بر او بار شود، به اصطلاح می‌برد. در این حالت نیرویی که در روند انجام عمل صالح متوجه کشش محدود خود

می‌شود، از خداوند طلب می‌کند که نیروی جدیدی مسؤلیت ادامه راه را به عهده بگیرد

است که در واقع نوعی کم‌رنگ شدن است و نه از بین رفتن و محو شدن! شاید "به تأخیر انداختن" را اگر معادل نسیان بگیریم، به نوعی بیانگر همین معنا باشد. اگر اصل تکامل و شکوفایی را در شرح مفهوم نسیان معیار قرار دهیم، آمدن هر آیه جدیدی، را می‌توان به معنای از اولویت افتادن آیه پیشین تلقی نمود.

مفهوم نسیان تغییر در اولویتهاست

در سوره یوسف می‌خوانیم: *"فانسیه الشیطان نکر ربه"* (یوسف ۴۲) این آیه شرح حال آن فرد زندانی است که با حضرت یوسف هم‌بند بود و حضرت یوسف رؤیای او را تأویل کرد. وقتی آزاد می‌شود، از یاد می‌برد که بی‌گناهی یوسف را نزد پادشاه مصر متذکر شود. این که آیه می‌گوید: *"فانسیه الشیطان نکر ربه"*، پس شیطان، یادآوری به پادشاه را از یاد او برد، در واقع بیان آن است که شیطان او را وسوسه می‌کند و به او این موضوع را القا می‌نماید، حال که تو آزاد شده و به کاخ آمده‌ای، اگر از یوسف نزد ملک یاد کنی، مغضوب مخالفین یوسف در دربار خواهی شد و دوباره گرفتار می‌گردی. اگر در چنین شرایطی یک ارزیابی از خود داشته باشیم، پدید آمدن چنین وسوسه‌هایی را که اولویتهای ما را عوض می‌کند، طبیعی خواهیم یافت. بنابراین، هم‌بند یوسف نه این که واقعا" موضوع یوسف را از یاد برده باشد، بلکه اولویتهای خود را جابجا می‌کند. شاید بتوان گفت در فرهنگ قرآنی "نسیان" به معنای از اولویت افتادن است. همانطور که در نقطه مقابل چنین تعبیری، معنای ساده سیاست، علم تعیین اولویتهای ما باشد. با این تعبیر، جایگاه "ننساها" در آیه مورد نظر چیست؟

اگر حرکت‌های انبیا را آیات جاری در طول تاریخ تصور کنیم، آیا می‌توان گفت آمدن پیامبر جدید، پیامبر پیشین را به فراموشی سپرده و تعالیم او منسوخ گشته است؟ اگر چنین باشد، در آن صورت چگونه می‌توان محمد(ص) را وارث آیه منسوخ و فراموش شده آدم(ع) دانست؟ بر این اساس، تعبیر آیه شده از مفهوم نسیان که به معنای تغییر در اولویتهاست، بهتر می‌تواند تعبیر به فراموشی سپردن آیات توسط خداوند را تبیین کند. در واقع هر رسول جدیدی اولویتهای نوینی را مطرح می‌کند که دربرگیرنده و منطوقی اولویتهای پیشین نیز می‌باشد، "چون که صد آمد نود هم پیش

نسخ نداشت؟ در پاسخ باید گفت: ۱- افراد بشر همچنان با تدریج، گام به سوی تکامل برمی‌دارند. در هر دوره مردم از نظر فکر و درک مطالب بر یک پایه نیستند. این هم که برای تکامل آنها آمده است، می‌بایست مطابق رشد فکری و اجتماعی باشد. زمانی اقتضا دارد که آنها را به حکم مخصوصی مکلف سازند و پس از مدتی که گام به سوی تکامل برداشتند، دیگر این حکم برای آنان مفید نیست، لذا می‌بایست حکم دیگری برای تکامل آنان نازل شود. سر این که بعضی از احکام و دستوراتی که بعضی از پیامبران الهی آورده‌اند و در زمان پیامبر دیگری نسخ شده، چیزی جز مسأله تکامل نیست. دستورات انبیا در حقیقت مانند نسخه‌های شفابخش طبیبان یا مانند دروسی است که برای تعلیم و تربیت فرزندان انسان بیان می‌گردد. بدیهی است، بسیار اتفاق می‌افتد که نسخه امروز طبیب برای فردا زیانبخش یا نسخه فردا برای امروز زیان‌آور است و همچنین دروس امسال یک محصل، مسلماً در سال گذشته یا سال آینده او به درد نمی‌خورد. در دستورات الهی نیز گاهی پارهای از دستورات پیدا می‌شود که به همین صورت است. یعنی مخصوص زمان معینی است و با گذشت آن زمان، فلسفه خود را از دست می‌دهد در چنین حال باید تغییر یابد و نسخ گردد، ولی البته غالب احکام الهی چنین نیست بلکه متضمن یک سلسله اصول کلی فطری است که گذشت زمان هیچ‌گونه تأثیری در وضع آن ندارد."

به فراموشی سپردن آیه به چه معناست؟

ما ننسخ او ننسها... همان‌گونه که دیدیم، مرحوم علامه کلمه (ننساها) را از مصدر "انسأ" به معنای از یاد دیگران بردن معنی کرده است. در تفسیر نمونه هم گفته شده است: منظور از جمله "ننساها" محو از خاطره‌ها نیست، بلکه از ماده "انسأ" به معنی تأخیر انداختن و نسخ نکردن می‌باشد. یعنی اگر آیه‌ای را نسخ کنیم یا اعلام آن را طبق مصالحی تأخیر بیندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم.

در پرتوی از قرآن آمده است: "لننساها" از "نسی": از یاد بردن، به فراموشی واداشتن. "از "نسا": واگذاریدن، و به تأخیر انداختن.

بنظر می‌رسد عادت "از یادها بردن" یا "به فراموشی واداشتن" که در تفاسیر گوناگون آمده است، ترجمه‌ای مناسب نمی‌باشد. چرا که در این صورت حکم خواهیم کرد که آنچه در تاریخ از یادها برده شد، از جنبه راهنمایی عمل بودن ساقط شده است. به نظر می‌رسد، مفهوم عرفی نسیان که در ترجمه‌های قرآن نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، بیان‌کننده مضمون واقعی آیه نمی‌باشد. نسیان را اگر به معنای از اولویت افتادن بگیریم، یعنی آن که موضوع مورد نظر از اولویت کارهای ما خارج شده و اولویت نخست را ندارد و اولویت دوم یا سوم یا... پیدا کرده

گیاهی. مرحله بیولوژیک جانوری و مرحله انسانی و از مرحله انسانی به مراحل آدم شدن و تکامل اجتماعی.

مولانا می گوید:

از جمادی مُردم و نامی شدم از نما مُردم ز حیوان
سر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مُردن
کم شدم

بر این اساس، تکامل اجتماعی تمامی مراحل قبلی را دربردارد.

بررسی آیات منسوخ قرآن از نظر دربرگیرندگی تکاملی.

اگر نسخ و نسیان به معنی دوریختن، از بین رفتن و امحا باشد، دو آیه مربوط به حرمت شرب خمر را از قرآن حذف کنیم:

۱- "لا تقربوا الصلاة و انتم سكارى..." (بقره ۴۳)

۲- "يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمها اكبر من نفعهما..." (بقره ۲۱۹)

به این ترتیب باید صرفاً آیه ذیل را باقی بگذاریم: "انما الخمر والميسر والانصاب والازلم رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون" (مائده ۹۰)

آیا می توان گفت که با وجود آیه سوم که ناسخ دو آیه پیشین است، نیازی به آیات اول و دوم نداریم؟ به نظر می رسد هر سه آیه می تواند راهنمای عمل باشد. ما می توانیم در یک محورمختصات، از این سه آیه یک منحنی برحسب زمان رسم کنیم. این منحنی یک روند را نشان می دهد و دارای این پیام است، که در تکوین و تشکیل هر جامعه اسلامی، باید به مراحل تکامل و زمانبندی تحولات توجه داشت و در عین توجه به سیر تدریجی آن، به جهش و تحول بزرگ نیز قابل بود. در اینجا است که هر سه آیه، جایگاه طبیعی و تاریخی خودشان را پیدا خواهند کرد. ما از این منحنی نسخ می توانیم به این استنتاج برسیم که اگر پیامبر اکرم (ص) با وجود اتصال به وحی الهی طی بیست و سه سال با رعایت مرحله بندی و تحمل مرارت های زیاد، حرمت کامل مشروبات الکلی را تحقق داده، ما نیز اگر بخواهیم در یک جامعه، اسلام را احیا کنیم، باید به طی شدن این مراحل توجه نماییم. آیا اگر بطور مثال در شرایط کنونی بخواهیم اسلام را در آمریکا احیا کنیم، گام نخست ما باید این باشد که مشروب را تحریم کامل کنیم یا اینکه اولویت درجه اول ما دست گذاشتن بر معضل تبعیض نژادی خواهد بود؟ یا باید توجه نمود که در فرآیند زنجیره ای اعمال صالح، بطور طبیعی انسان در جا گرفتار می آید. به گرفته و درجات بالاتر حرمت شراب را نیز تعبیر مرحوم طالقانی در پرتوی از قرار احکام، رشد عقول است. "می توان از این سیر گرفته و اساساً کلیت منحنی نسخ را رشد



ماست" در عین حال در وجهی دیگر از یاد بردن آیات را اینگونه می توان تعبیر کرد که بدون آنکه حکم آشکاری دال بر نسخ آیه مورد نظر داده شود، در روند حرکت تکاملی از اولویت می افتد.

حرکت تکامل دربرگیرنده پدیده های منسوخ نیز هست

وقتی تکامل مطرح می شود باید توجه نمود که تکامل مراحل مختلفی دارد، مرحله فیزیکی، مرحله شیمیایی، مرحله بیولوژیک



دهد؟ بنابراین در چنین جوامعی باید مراحل چهارگانه حرمت قرآنی رباطی شود و به روند تحقق آیات توجه کنیم. در این که اصل بر حرمت رباط است، شکی نیست، اما اگر فارغ‌البال از بستر زمان و مکان و بدون توجه به زمانبندی و مرحله‌بندی صورت بگیرد، نتیجه‌ای معکوس به‌دنبال خواهد داشت.

عدم توجه به روند تحقق آیات در بستر زمان و مکان موجب می‌شود که ما به خط مشی فداییان اسلام در غلغله‌ها در دوران نهضت ملی‌شدن که اولویت نخست زمانه ملی‌کردن نفت و درگیری با امپراطوری کبیر بریتانیا بود، می‌گفتند: باید ظرف بیست و چهار ساعت مشروب‌فروشیها تعطیل شده و زنها به زور محجبه شوند و... این شیوه برخورد آنچنان شتابزده بود که حتی آیت الله کاشانی فتوا داد که بستن مشروب‌فروشیها در خط انگلیس است، (۱) در این معرکه سید ضیا فداییان را علی‌رغم صداقت آنها تحریک می‌کرد. شاه نیز در سفر به شیراز به ملاقات مرحوم سید نورالدین رفت و به او گفت: من مایلم احکام اسلام اجرا بشود، ولی مصدق و فاطمی مانع آن می‌شوند. فداییان اسلام به این نکته توجه نداشتند که نسخ یک شیوه غلط در جامعه، زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که به تعبیر آیه نسخ "أنت بخیر منها" صورت گرفته باشد و الا نابودی روشهای گذشته، بدون جایگزینی یک نظام صحیح، بیش از آن که در خدمت اصلاح جامعه و رشد عقول باشد، انسانها را منفعل خواهد نمود. با مطالعه تاریخ نهضت ملی هم مشاهده می‌کنیم که محصول چنین روشهایی چیزی جز حاکمیت کودتاچیان نبود که بعداً نیز با طیب خاطر تمامی آن منکرات را به مرحله اجرا درآوردند.

ویژگیهای راهبردی و کاربردی آیه

۱- ما نباید به دستاوردهای تکاملی حرکت خود دلخوش کنیم، چرا که طبق اصل شکوفایی و تکامل، آنها نیز بارور شده و مشمول نسخ کمالی یا نسخ زوالی می‌شوند. آیه "کل حزب بمالذیم فرحون" (مؤمنون ۵۳) صرفاً در وجه منفی نیست، بلکه در وجه مثبت هم مدنظر می‌باشد. نیروهای انقلابی و مصلح باید توجه کنند که دستاوردهای خودشان را دگم و ثابت نگرفته و در بستر زمان و مکان به غنا و باروری آنها ببینند.

۲- ویژگی دوم، سهولت در نقد است. یعنی ما با علم به راهنمای عمل قراردادن آیه، یقین می‌کنیم که همه‌چیز از خود ما گرفته تا جامعه، در حال گذار است. جامعه به دلیل آن که در معرض تکامل است، ما هم همواره باید در حال نوآوری بوده و خود را با روح زمان تعالی دهیم و در این بستر هنگامی که به دستاورد جدیدی می‌رسیم در پرتو آن بتوانیم وضعیت گذشته خود را که چون آیه منسوخ است، مورد نقد قرار دهیم. هرچند که باید به این نکته توجه نمود که نقد گذشته به معنای کوبیدن و نفی گذشته نیست. برای تقریب به ذهن، وقتی اینشتین به تئوری نسبیت رسید، نیوتن را نکوبید، بلکه گفت نیوتن در زمان خود بسیار

عقول دانست. به‌گونه‌ای که در یک روند بلندمدت، انسانها در درون خود نیز ضرورت یک حکم را لمس کنند. رشد عقول در بلندمدت نیازمند ممارست دایمی انسانها با اعمال صالح است، به‌گونه‌ای که در نتیجه مأنوس‌شدن با اعمال صالح، به خودی خود از هر آنچه که می‌تواند مانع و رادع آنها در این راه باشد، خودداری ورزند، که در این حالت می‌توان آنها را از مصادیق "راشدون" دانست. با این تعبیر "راشدون" به آنهایی اطلاق می‌شود که به دلیل گرایش به خوبی، از هرگونه بدی و پلشتی خودداری می‌ورزند. به عبارتی دیگر خوبی را به‌دلیل خوبی انجام داده و از بدی به خاطر بد بودن بدی اجتناب می‌کنند. در چنین فرآیندی است که ضرورت یک حکم، به روح و روان انسان رسوخ می‌کند. برخورد مکانیکی با احکام، بدون توجه به منحنی نسخ مانند انقلاب الجزایر خواهد بود که بدون آن که به مراحل نسخ این پدیده در جامعه الجزایر توجه کنند، عده‌ای از علما فتوای نابودی همه تاکستانها را صادر کرده و مردم را توصیه به کشت گندم نمودند. آنها فکر کردند که صرفاً باید سومین آیه را راهنمای عمل قرار دهند. در حالی که روند آیات را باید راهنمای عمل قرار داده و اقتصاد الجزایر را بعد از پیروزی انقلاب، فلج نمی‌کردند تا این که اقتصاد الجزایر بتواند تدریجاً بر روی پای خود ایستاده و از حرام بزرگتر که وابستگی به فرانسه بود، نجات پیدا کند. آنها می‌توانستند در درجه اول، مشروبات را صادر کنند و مراحل بعدی محصول تاکستانها را تبدیل به آب انگور و عصاره یا محصولات متناسب با زمان و مکان کنند. در رابطه با حرمت ربا نیز اگر ما بخواهیم در جامعه‌ای مانند آمریکا، اسلام را احیا کنیم؛ آیا قادر خواهیم بود که ربا را در یک مرحله تحریم کنیم؟ آیا با این روش آمریکاییها از همان ابتدا نخواهند گفت که اسلام می‌خواهد اقتصاد آنها را به هرج و مرج و انهدام سوق



□ نسخ يك شیوه غلط در جامعه، زمانی امکان‌پذیر خواهد بود که به تعبیر آیه نسخ "نأت بخیر منها" صورت گرفته باشد و الا نابودی روشهای گذشته، بدون جایگزینی يك نظام صحیح، بیش از آن‌که در خدمت اصلاح جامعه و رشد عقول باشد، انسانها را منفعل خواهد نمود.

"فهزموهم باذن الله و قتل داوود جالوت... (بقره ۲۵۱) داود لشکریان جالوت را منهزم کرده و طالوت را به قتل رسانده و پیروز می‌شود. در این جایگزینی (داوود به جای طالوت) که قرآن به صورت ظریفی آن را طرح می‌کند، اصل شکوفایی، تکامل و نو به نو شدن خود را نشان می‌دهد. علی‌رغم این‌که طالوت دارای علم و قدرت است، اما در شرایطی قرار می‌گیرد که توانایی و کشش به‌دوش گرفتن مسئولیت به ثمر رساندن جنگ با جالوت، را در خود نمی‌بیند. جایگزینی داوود به جای طالوت با حذف سرکوب او قرین نمی‌باشد، بلکه صلاحیت داوود به‌گونه‌ای است که به خودی خود ابتکار عمل را در دست می‌گیرد و فرماندهی جالوت نسخ می‌شود.

مترقی بوده و قانون جاذبه - دافعه نیوتن همچنان در اکثر موارد مصداق می‌یابد و تنها در مواردی که سرعت زیاد و فاصله کم باشد، تنوری جاذبه - دافعه نیوتن کاربرد ندارد. این‌که قانون جاذبه - دافعه نیوتن در حوزه‌هایی از اولویت افتاده و استثناها را نمی‌تواند تبیین کند، می‌تواند از یک قاعده کلی‌تری حکایت کند و این قاعده کلی‌تر، همان فرضیه نسبیت است که هم استثنا و هم سایر موارد را تبیین می‌کند.

۳- ویژگی سوم ورود آسانتر در روند ریشه‌یابی است. اگر ما به اصل تکامل و نوآوری معتقد باشیم، باید همواره در تطبیق با زمان، عمل صالح ن متناسب با همان مرحله را جست‌وجو کنیم که در پرتو آن خواهیم توانست به بهترین وجهی نارساییها را ریشه‌یابی کنیم. وقتی ما به عمل صالح زمان می‌رسیم، به "دور" نمی‌افتیم و در امر ریشه‌یابی نیز موفق‌تر عمل خواهیم کرد. در غیر این صورت در يك مدار بسته دور زدن و خود را نقد کردن منتج به آن خواهد شد که گامی به پیش برداشته نشود. روال طبیعت نیز به همین صورت است آیه جدیدی می‌آید و آیه دیگری نسخ می‌شود اگر دایما "درد" چه باید کرد؟" داشته باشیم و بخواهیم با جریان تکامل اجتماعی صادقانه به پیش برویم و در این راه نیز خودمحموریها را به کناری بگذاریم، در این صورت قانونمندیهای جاری خداوند، ما را به عمل صالح زمان رهنمون خواهد ساخت که در پرتو آن نوآوری، نقد بهتر حال و گذشته نیز امکان‌پذیر خواهد بود. به این نکته باید توجه نمود که با تعبیر قرآنی از عمل صالح، دستیابی به يك متدلوزی یا يك تنوری راهگشا نیز می‌تواند عمل صالح تلقی شود و صرفاً عمل مکانیکی مدنظر نمی‌باشد.

پی نوشت:

۱- مکتوبات آیت الله کاشانی گردآورنده محمد ترکمان



منحني نسخ و توان تاریخی

در اینجا می‌توان مقوله حد کشش‌پذیری را نیز مطرح کرد. هر انسان، هر قوم، یا تشکیلاتی يك توان تاریخی دارد که اگر بیش از آن توان بر او بار شود، به اصطلاح می‌برد. در این حالت نیرویی که در روند انجام عمل صالح متوجه کشش محدود خود می‌شود، از خداوند طلب می‌کند که نیروی جدیدی مسئولیت ادامه راه را به عهده بگیرد. تمثیل این جایگزینی در قرآن طالوت می‌باشد که مورد تأیید ساموئل پیامبر نیز بود. طالوت از دو ویژگی مهم برخوردار بود: "زاده بسطه فی العلم والجسم" (بقره ۲۴۷) او از دانش و توانایی توأمان برخوردار بود، با این اوصاف که او به فرماندهی انتخاب می‌شود. طالوت با لشکریانش از نهری عبور می‌کند و با لشکریان انبوه جالوت مواجه می‌شود تا در چنین شرایطی که قرآن می‌گوید: "قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فنه قابله غلبت فنه کثیره باذن الله" (بقره ۲۴۹) آنها که به لقاءالله ایمان دارند، چه‌بسا به اذن خدا، گروه اندک آنها بر لشکر انبوهی غلبه کند، ناگاه صحبت از داوود می‌شود.

توتالیتر

کتاب توتالیتراریسم (۱) که توسط انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی در پاییز ۱۳۵۸ طبع گردید، در عین سادگی و اختصار ملاک‌های مفیدی برای شناخت رژیم‌های توتالیتر می‌دهد. در پیش‌گفتار کتاب می‌خوانیم: این که آدمی نداند چه کاری جرم است و چه کاری جرم نیست، و نداند که به چه وسیله می‌تواند با خیال کم و بیش راحت در گوشه‌های زندگی کند، مهمترین خصلت زندگی يك فرد در رژیم "توتالیتر" است و هنگامی که قیومیت مسلکی رژیم برعهده پلیس گذاشته می‌شود، طبیعی می‌نماید که پلیس علاوه بر ایفای نقش آدمکش و شکارچی، نقش روانشناس و نظریه‌پرداز را نیز به عهده گیرد. يك مرکز مقاومت در برابر اصول اخلاقی رژیم توتالیتر دستگاهی است که برای خود اصول اخلاقی خاص (مذهب) دارد. در نمونه آلمانی نظام توتالیتر، هیچ‌کس بر سر جای خویش محکم نیست، خواه قاضی باشد، خواه وزیر و خواه فرمانده ارتش. هرکس به اعتبار لطف اراده مطلق! بر سر جای خویش نشسته است و هر لحظه که این لطف دریغ شود، نه تنها مقام که جانش نیز در خطر خواهد بود.

فصل اول کتاب، "ویژگی‌های اساسی رژیم توتالیتر" را شرح می‌دهد: چنین می‌نماید که بهترین راه برای بررسی مقوله حکومت توتالیتر مطالعه تطبیقی رژیم‌هایی است که از سوی پژوهندگان و صاحب‌نظران، توتالیتر دانسته شده‌اند...

چنان که از تاریخچه اصطلاح برمی‌آید سه رژیم در این مقوله جا می‌گیرند: ایتالیایی موسولینی، اتحاد شوروی استالینی و آلمان هیتلری. از میان تقسیم‌بندی‌های مختلفی که برای ویژگی‌های توتالیتراریسم ارایه شده است تقسیم‌بندی لئونارد شاپیرو، انتخاب شده و ساختار کتاب براساس این تقسیم‌بندی شکل گرفته است. در این تقسیم‌بندی نخست صفات ویژه رژیم‌های یک‌ه‌تاز آمده و سپس ارکانی که رژیم بر آنها استوار می‌باشد شرح داده شده است.

زعامت توتالیتر

در يك رژیم توتالیتر زعامت چهره‌ای کاملاً متفاوت با سایر نظام‌های سیاسی دارد. در اینجا پیشوا تنها رییس حزبی نیست که به قدرت رسیده است، هر چند

که به دست آوردن قدرت از طریق حزب، گام نخست در راه رسیدن به هدف است. برای پیشوای توتالیتر، هدف یک‌ه‌تاز شدن خود اوست و نه حتی یک‌ه‌تاز شدن جنبشی که او را به قدرت رسانیده است. برای این کار لازم است که هیچ نهاد دیگری که بتواند با او مقابله کند، در جامعه وجود نداشته باشد.

سرکوبی نظام قانونی

از دیگر ویژگی‌های نظام توتالیتر سرکوبی نظام قانونی قلمداد شده است. هنگامی که از انقیاد یا سرکوبی نظام قانونی سخن گفته می‌شود، منظور حالتی است که در آن يك عنصر پیش‌بینی نشدنی و يك حالت بی‌ثباتی و بلا تکلیفی وجود دارد. برای يك حکومت استبدادی در عصر کنونی، گذراندن قوانینی که با هدفها یا سلیقه‌هایش بخواند و لغو قوانینی که آنها را مزاحم می‌پندارد، کار دشواری نیست. در واقع هیتلر و استالین از چنان قدرتی برخوردار بودند، که به يك اشاره آنها نه تنها هر قانونی تهیه و تصویب می‌شد، بلکه در صورت لزوم، حقوقدانان در مدح این قوانین و مطابقت آن با علایق نژادی یا منافع پرولتاریا، کتابها می‌نوشتند. در شوروی هنگامی که استالین اراده کرد خانواده تروتسکی، را نیز از میان بردارد، رسماً قا نونی گذرانده شد، که مطابق آن اعدام کودکان ۱۲ سال نیز مجاز اعلام گردید. این کار بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی در برابر جهانیان انجام گرفت. ...

اصول اخلاقی در رژیم توتالیتر

از دیگر ویژگی‌های برشمرده شده رژیم‌های توتالیتر آن است که می‌کوشد اصول اخلاقی خاص خود را جانشین اصولی سازد که در دستگاه‌های اخلاقی دیگر، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، مطرح است. دستگاه اخلاقی نظام تمامیت‌خواه را می‌توان در يك جمله خلاصه کرد: آنچه به هدف ما خدمت می‌کند، اخلاقی و آنچه در راه آن مانع ایجاد می‌کند، غیر اخلاقی است! لنین در ۱۹۲۰ خطاب به کمونیست‌های جوان گفت: اخلاق ما یکسره تابع منافع مبارزه طبقاتی پرولتاریاست... ما به اخلاقیات جاودانی عقیده نداریم. هیملر می‌گفت: افراد "S.S." همواره يك اصل اساسی را باید مورد توجه قرار دهند و آن این است که در ستکاری، شرافت، وفاداری و رفاقت را ما تنها به مردم همخون خود مدیونیم و نه به کس دیگر.



پلیس سیاسی در زندگی خصوصی و اموراتجتماعی

یک لطیفه سیاسی قدیمی می‌گوید: "در انگلستان همه کاری آزاد است، مگر آن که صریحاً خلاف قانون باشد. در آلمان هر کاری قدغن است، مگر آن که صریحاً موافق قانون باشد و در روسیه هر کاری قدغن است حتی اگر مطابق قانون صریحاً آزاد باشد."

خصلت برجسته رژیم توتالیتر از میان رفتن نظام قانونی و حاکم شدن پلیس سیاسی بر اداره امور جامعه است. دستگاه پلیس که در حالت عادی به تعبیر رژیم‌های مشروطه "ضابط" دادگستری یا قوه قضایی است، به تدریج از پیله خود بیرون می‌آید و در دستگاه‌های دولتی بسط می‌یابد و تمامی نهادها تدریجاً تحت تسلط پلیس سیاسی درمی‌آیند. از اختیارات دستگاه اداری برای صدور جواز گرفته تا بازرسی و کنترل تجارت، حرفه‌ها و آموزش رسانه‌های همگانی و منافع خارج از کشور و همگی زیر نفوذ پلیس سیاسی قرار می‌گیرند.

تفاوت رژیم توتالیتر با استبداد کهن

کتاب در ادامه مطلب از همانندیهای رژیم توتالیتر با دیگر رژیم‌های استبدادی در گذشته سخن می‌گوید، اما در عین حال به خصوصیتی اشاره می‌کند که بسیاری از ناظران آن را ویژگی رژیم توتالیتر می‌دانند و آن، نیاز رژیم به نشان دادن پشتیبانی توده‌ها از خویش است. نوع رویکرد رژیم توتالیتر استبداد پس از دموکراسی است که با رژیم‌های استبدادی کهن متفاوت است. در گذشته رژیم‌های استبدادی به این امر قانع بودند که مردم علیه آنها طغیان نکنند و رژیم نیز سکوت آنان را علامت رضا تلقی می‌کرد. اما در نظام توتالیتر، سکوت علامت رضا نیست و فرد باید هواداری خود را به شیوه‌ای مثبت بیان کند. توتالیتر با تمام بی‌اعتقادی به دموکراسی، اصرار دارد که پشتیبانی مردم را از خویش به نمایش بگذارد.

این کار در جهت گسترش جامعه توده‌وار (Mass Society) که در آن سازمانها و نهادهای واسط مدنی وجود ندارد، می‌باشد. در فرآیند توتالیتریزم ترور اشخاص با موضوع جامعه توده‌وار ارتباطی نزدیک دارد. چرا که ترور از نظرگاه عملی وسیله‌ای برای همگون‌تر کردن جامعه است. آنها با حذف فیزیکی گروه‌ها و قشرهای ناسازگار با خود،

زمینه یکدست کردن جامعه را فراهم می‌کنند.

وجوه تمایز ایدئولوژی توتالیتر با سایر ایدئولوژی‌ها!

یکی از پایه‌هایی که توتالیتریزم بر آن پایه استوار است، مسلک رسمی می‌باشد. مسلک گرایی که صیغه ایدئولوژیک به خود می‌گیرد، در رژیم توتالیتر چیزی شبیه به آمیختگی مذهب و دولت است، که در تاریخ شرق و غرب سوابقی برای آن می‌توان یافت. مسلک ایدئولوژیک در رژیم توتالیتر دو نقش اساسی دارد. نخست، ایجاد مشروعیت است که از این حیث کاربرد یکسانی با دیگر ایدئولوژی‌ها دارد. ولی از آنجا که رژیم توتالیتر در روند یک جنبش اجتماعی روی کار می‌آید، بیش از دیگر رژیم‌ها که دارای حاکمیت سنتی هستند یا بر انتخابات عمومی آزاد متکی می‌باشند، به توجیه ایدئولوژیک نیازمند است. پیشوا برای مشروع جلوه دادن اختیارات بلامنازع

جلوگیری کند یا آن را به‌سوی دیگری منحرف نماید. در اینجا است که ایدئولوژی توتالیتر آن جنون جمعی لازم را که همراه با بی‌حسی اخلاقی نسبت به قربانیان است را پدید می‌آورد. نکته قابل توجه تفاوت اصلی میان نقش ایدئولوژی در رژیم توتالیتر و رژیم دموکراسی می‌باشد. در رژیم توتالیتر، ایدئولوژی در انحصار حکومت است که به تعبیری می‌توان آن را انحصار ایدئولوژی نامید... ولی در عین حال نقاط ابهام فراوانی در این دستگاه فکری وجود دارد. چرا که یک ایدئولوژی روشن با برنامه‌ریزی دقیق، آزادی عمل رژیم توتالیتر را سلب می‌کند. اگر نقش رژیم توتالیتر صرفاً عملی کردن برنامه روشن از پیش تعیین شده باشد، طبیعتاً اصالت با ایدئولوژی و برنامه خواهد بود و دست و پای آنها بسته خواهد شد. از این رو خصلت ایدئولوژی توتالیتر، داشتن نقاط تاریک و مبهم است، که آن را نیازمند تفسیر و تعبیر می‌کند.

نقش حزب از منظر توتالیتریزم

نقش حزب در رژیم توتالیتر با کارکرد آن در رژیم دموکراسی به ظاهر همانند است، و از آن به مثابه ابزاری جهت شرکت دادن مردم در امور سیاسی و "بسپج" آنها سود برده می‌شود. اما در واقع امر، برخلاف احزاب دموکراتیک که رقابت

خویش، ناگزیر باید از ایدئولوژی کمک بخواهد، زیرا هیچ منبع دیگری برای مشروعیت حکومت او وجود ندارد.

دومین نقش ایدئولوژی در رژیم توتالیتر رواج بی‌حسی اخلاقی در میان توده مردم است زیرا وقتی که به تجاوزهای آشکاری علیه حقوق مردم دست می‌زند و حتی چارچوب پذیرفته شده قانونی خویش را نیز زیر پا می‌گذارد، تا به عنوان یک مانع از بروز خشم مردم

سیاسی را برای بدست آوردن قدرت سازمان می‌دهند، حزب توتالیتر انحصار

قدرت سياسي و حذف قطعي رقبا را در دستور کار خود قرار مي‌دهد. هنگامی که رقبا حذف می‌شوند و آنها حاکم بلامنازع می‌گردند، حزب حالت نهادی خود را از دست داده و به صورت یکی از چند سرچشمه اراده مطلق پیشوا درمی‌آید.

دستگاه اجرایی و حدود اختیارات

یکی از روشهایی که پیشوای تمامیت خواه برای محکم ساختن سلطه نهایی خویش بر مجموعه ارگانهای رژیم در پیش می‌گیرد، مبهم نمودن حدود اختیارات و مسؤلیتهای سازمانهای گوناگون می‌باشد. در مقایسه دستگاه دولت و دستگاه حزب، می‌توان گفت که دستگاه دولت دارای اقتدار صوری بوده و قدرت واقعی در اختیار حزب قرار می‌گیرد. هر چند که پیشوا در نهایت، حزب را نیز در روند حاکمیت خود به چالش می‌کشد.

پی‌نوشت

۱- کتاب توتالیتریزم در مقدمه خود، بحثی را پیرامون اصطلاح توتالیتر مطرح کرده است که در آن به این نکته اشاره شده، که اصطلاح (Totalitar) به معنای کل‌گرا، همه‌گرا، همه‌گیر یا یکمناز است و چون از میان برابریهایی که در زبان فارسی برای این واژه بکار برده‌اند، معادل مناسبی را نیافتیم، به‌ناچار همان اصطلاح اروپایی را بکار بردیم... اما بطور کلی توتالیتریزم به معنای حکومتی است که می‌خواهد فراگیر باشد و به عبارت دیگر همه جنبه‌های زندگی اجتماعی را زیر کنترل خویش درآورد.



حاکمیت ملی و آزادی در گذر تاریخ

نقل از: نیم قرن تجربیات و خاطرات مهندس عزت الله سبحانی

مهندس عزت الله سبحانی در بازگویی بخشی از تجربیات مبارزاتی ۵۰ ساله خود، به این نکته راهبردی اشاره کرده است که بعد از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، در حالی که مطبوعات و احزاب در اظهار نظرات خود آزاد بودند، چگونه از اشغالگری و تاراج ذخایر ملی غفلت ورزیدند. امید آن می‌رود که در شرایط کنونی و در پرتو آزادیهای موجود، از مقوله‌های اساسی چون تاراج ثروت‌های ملی و مسایل امنیتی و دفاعی غفلت نورزیم.

اشغال ایران و سقوط استبداد!

سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ که ایران از سوی نیروهای متفقین مورد هجوم واقع شد، رضاشاه نیز به واسطه فشار نیروی اشغالگر از سلطنت کناره گرفت و از ایران تبعید شد.

رضاشاه فردی بسیار قدرتمند، ظالم و ستمگر و بنیانگذار فساد اداری، مالی و سیاسی در دوران جدید به شمار می‌رفت. رضاخان که در اساس وابسته به انگلستان بود و در نتیجه کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ از سوی انگلیسیها بر سر کار آمده بود، پس از یک دوره سردار سپهی و نخست‌وزیری، سرانجام در آبان ۱۳۰۴ با رأی مجلس مؤسسان دایر بر انحلال سلسله قاجاریه، به شاهی برگزیده شد و تشکیل سلسله پهلوی توسط وی اعلام گردید. در دوره حکومت رضاشاه و به ویژه از سال ۱۳۱۰ به بعد، سرکوب، خفقان و حاکمیت رژیم پلیسی در ایران به حد اعلائی خود رسید. در دوران رضاشاه، هیچ‌کس بر مال و جان و ناموس خود ایمنی نداشت و همگان در معرض خطر قرار داشتند. این موضوع را من نیز که در آن زمان یازده سال بیشتر نداشتم کاملاً حس می‌کردم و به همین دلیل مردم در آن زمان به این موضوع فکر نمی‌کردند که آیا متفقین حق چنین کاری را دارند یا خیر! یا این که ما ملت مستقلی هستیم و این عمل نیروهای متفقین نقض حاکمیت ملی و استقلال ایران محسوب می‌شود.

پس از اشغال ایران، رضاشاه از سلطنت برکنار شد و پسرش با تلاش افرادی

همچون محمدعلی فروغی که پس از علی منصور به نخست‌وزیری رسید، به تخت سلطنت نشست. بر اثر این تغییر و تحول، آزادی‌هایی در صحنه سیاسی پدید آمد و احزاب سیاسی در کشور شکل گرفتند. همچنین روزنامه‌ها و نشریات متعدد و متنوعی یکی پس از دیگری منتشر و شروع به انتقاد از دوران قبل کرده و از ستم و ظلم زمان رضاشاه سخن گفتند. موج انتقادها به روزنامه‌ها محدود نشد و حتی نمایندگان مجلس شورای ملی هم که تا پیش از آن، مدیحه گوی رضاشاه و نظام بودند، به صف منتقدین پیوستند. شاه جدید هم که در آن زمان جوان بی‌تجربه‌ای بود، از ترس از دست دادن تاج و تخت خود، در مقابل این انتقادها و فضایی جدید اقدام خاصی نمی‌کرد. در نتیجه هر گروه و دسته‌ای با گرایشات خاص خود به تبلیغ و فعالیت می‌پرداخت و از این لحاظ یک نوع آشنفتگی در کشور پدید آمد. علی‌رغم فضای باز سیاسی، به دلیل برخورد میان گروه‌های سیاسی، نه تنها تحول عمده‌ای در کشور به وقوع نپیوست، بلکه از لحاظ معیشتی، وضعیت مردم به دلیل مسایل ناشی از جنگ و پیامدهای آن وخیم‌تر هم شد.

نهضت آزادیخواهی ملی!

بطور کلی منشاء و زمینه حوادثی که به نهضت ملی منجر شد، دو جریان عمده بود.

جریان اول مقابله و مبارزه با روندی بود که در درون حاکمیت آن روز، به منظور بازگشت به دوره استبداد رضاشاهی و حاکمیت اراده شخص یا گروه معینی صورت می‌گرفت، یعنی مبارزه برای دفاع از آزادی موجود و مخالفت با بازگشت استبداد.

جریان دوم، مسأله استیفای منافع ملی بود. از سال ۱۳۲۶ مسأله نفت و استیفای حقوق ملت و مملکت از شرکت نفت انگلیس و ایران، به‌عنوان سمبل مبارزه با استعمار شناخته شده بود. گرچه استعمار پیوندهای وابستگی تنها در نفت خلاصه نمی‌شد، ولی در ایران قهارترین و مداخله‌گرترین نیروی استعماری همان

شرکت نفت سابق بود. اعمال دخالت و نفوذ این شرکت در همه شؤون و امور سیاسی و اجرایی کشور دیده می‌شد. مناطق نفت‌خیز در جنوب و جنوب غربی کشور کاملاً صورت مستعمره داشت و مأمورین دولت و استانداران، مجبور به دستور گرفتن از شرکت بودند. در تهران نیز شرکت در امور سیاسی و دولتی دخالت بسیار می‌کرد. پس مبارزه در مورد نفت و طرح شدن تز ملی شدن صنعت نفت تنها یک شعار اقتصادی مبنی بر اعتراض به سهم درآمدی کشور از نفت جنوب نبود که بالاتر از آن، قطع ید سیاسی، اجتماعی و اقتصادی استعمار انگلیس مورد نظر بود. پس مبارزات آن روزگار دو وجه داشت، یکی وجه آزادیخواهی و یکی مبارزه برای اعمال تسلط بر منابع ملی و بطور کلی دفاع از منافع ملی که صورت مبارزه با استعمار را داشت. بنابراین، آن طور که پاره‌ای از دوستان یا بزرگان مطرح می‌کنند، نهضت ملی صرفاً یک نهضت آزادیخواهی نبود، بلکه نهضت آزادیخواهی ملی بود و منظور از آزادیخواهی ملی، همان معنا و مفهومی است که در علوم سیاسی در خصوص "حاکمیت ملی" مطرح می‌شود.

در دوره شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ آزادی وجود داشت، همه گونه احزاب اعم از چپ و راست و مذهبی و غیرمذهبی در عملکرد خود از آزادی برخوردار بودند. پارلمان هم بود. انتخابات برگزار می‌شد. گرچه در انتخابات تقلبات فراوان صورت می‌گرفت ولی به هر صورت امکان راهیابی عده‌ای از شخصیت‌های ملی و مردمی به مجلس وجود داشت. تا حدودی هم حکومت قانون برقرار بود. مطبوعات نیز از قدرت فراوانی برخوردار بودند. یعنی این طور نبود که دولت یا قدرتمندان، هر کاری را که می‌خواستند، بتوانند انجام دهند. ولی با این همه حاکمیت ملی نبود، چرا؟ برای این که علی‌رغم وجود پارلمان و حضور احزاب و... روند اصیل سیاسی کشور، روندی مخفی از افکار عمومی و احزاب و نخبگان ملی و رجال آزادیخواه کشور بود.



زمانی این روند می‌توانست روند مطلوبی داشته باشد که اراده و تمایلات مردم و نمایندگان آنها در جریان تصمیمات و توافقات سیاسی و اقتصادی با خارج و داخل تعیین‌کننده باشد. تنها در آن زمان است که می‌توانیم بگوییم آزادی به حاکمیت ملی منجر شده است.

اگر در داخل کشور آزادی وجود داشته و دموکراسی برقرار باشد، ولیکن منابع و ذخایر آن در اختیار و تحت سیطره دیگران باشد، اینجا می‌گویند حاکمیت ملی خدشه‌دار شده یا تأمین نگردیده است. بدین ترتیب اصل حاکمیت ملی از دو مؤلفه اصلی تشکیل می‌شود. یک مؤلفه درونی که با حاکمیت رأی مردم توسط نمایندگان منتخب آنها تعیین می‌شود و یک مؤلفه بیرونی که به حراست از منافع و مصالح و ذخایر باز می‌گردد. در جریان نهضت ملی، با پیشگامی دکتر مصدق، این دو مؤلفه خود را نشان داد و از این جهت است که می‌توانیم نهضت ملی را نهضت بازیابی حاکمیت ملی بخوانیم.





جاده ابريشم يا گذرگاه مواد مخدر

روزى كه بسيارى از دست‌اندرکاران امور و ديگر نيروهاي اجتماعى از احياي جاده ابريشم سخن مي‌گفتند، شايد اين موضوع را باور نداشتند كه از اين جاده، كالاهاي عبور خواهد كرد كه نه به سان ابريشم مظهر لطافت است و نه به مانند نفت و گاز مملو از انرژي! و اکنون جاده ابريشم به يك تراژدي مبدل شده است و ما همچنان در آرزوي آن كه سهمي از ترانزيت كالا يا نفت و گاز را به ما اعطا كنند، در اين تقسيم كار جهاني مغبون شده و نظاره‌گر عبور كاروان مرگ هستيم. شايد اين، تکرار تلخ تاريخ باشد كه در يك برهه پل پيروزي متفقين در جنگ جهاني دوم شدیم كه ماحصلي جز غارت و استثمار مردم ايران در پي نداشت و اکنون پل پيروزي باندهاي جهاني موادمخدر تلقي مي‌شویم. ما بايد همان‌گونه كه خاتمي شجاعانه وجود اين ناهنجاري را پذيرفت، به جاي كتمان واقعيّت، در پي كالبدشكافي اين معضل برآييم تا در گام بعدي بتوانيم باسهولت بيشتري چاره‌جويي كنيم. در اين راستا، به سراغ يكي از كارشناسان دلسوخته‌اي رفتيم كه بي‌پيرايه با ما از دردها سخن گفت. همچنان‌كه از فحواي گفت‌وگو برمي‌آيد، او در طول اين پرسش و پاسخ بر اين نکته پاي مي‌فشرد كه براي مقابله با اين بلاي عظيم، نبايد ساده‌گزيني كرد. چرا كه در آن سو، نيروهايي حضور دارند كه كارشكني شرکتهاي نفتي در پيش پاي آنها حقير مي‌نمايد.

گفت‌وگو با عليرضا کرمانی

كه اين دو مقوله را جدي از هم بررسي كنيم. معمولاً وقتي بحث از موادمخدر مي‌شود، قاچاقچيان خرده‌پا و معتادان در اذهان تداعي مي‌شوند. در حالي كه موضوع تجارت جهاني موادمخدر، عوامل دست‌اندركار، ارزش و سطح معاملات و روابط و سازمان‌دهي آن جايگاهي بسيار فراتر از اين تصورات عاميانه دارد.

■ يعني كشت و سيع خشخاش در افغانستان، بازار ايران را هدف نگرفته است؟

□ بحث كشت ترياك در افغانستان، در واقع به سياستهاي شبكه جهاني تجارت موادمخدر مربوط مي‌شود و تنها توزيع در ايران و معتادان ايراني را مدنظر ندارد. موضوع فراتر از اين مسائلي است. اکنون در حدود ۵۰۰۰ تن ترياك در افغانستان توليد مي‌شود كه تقريباً دو برابر محصول سال پيش و ۷۵٪ توليد ترياك در همه جهان مي‌باشد كه اين يك پديده جدّي است. براي پاسخ كامل به سؤال شما مجبورم مقداري به عقب برگردم. همزمان با پيروزي انقلاب در ايران، كشت ترياك از مثلث طلايي يعني لانوس، تايلند و برمه در جنوب شرقي آسيا، به هلال طلايي شامل افغانستان، بلوچستان پاكستان و بلوچستان ايران منتقل و هلال طلايي جايگزين مثلث طلايي شد و به تبع آن اين منطقه مركز ثقل تجارت و ترانزيت موادمخدر به اروپا گرديد. اين پديده

■ آقاي خاتمي براي برخورد با معضل موادمخدر با دشواريهاي زيادي روبروست. از يكسو درگير شدن با كاروانهاي موادمخدر كه به مقصد اروپا از ايران عبور مي‌كنند، به معنای آن است كه ايران براي نجات جوانان ديگر كشورها نيز قرباني مي‌دهد. ولي از سوي ديگر كشورهاي ذينفع تنها نظاره‌گر هستند و دولت و ملت ايران را در اين نبرد تنها گذاشته‌اند. نکته مهم ديگر آن است كه نيروهاي فعال سياسي با غفلت از چنين پديده‌اي، عملاً در يافتن راه حل، دولت خاتمي را ياري نمي‌كنند. در مقابل قاچاقچيان فشار مي‌آورند كه دولت ايران از آنها حق ترانزيت بگيرد و آنها از اين معبر با آسودگي عبور كنند. وجود حدوداً سه‌هزار شهيد و چند هزار معلول كه حاصل اين نبرد بلندمدت بوده است و از طرفي وجود حدوداً يك ميليون معتاد دائم و سه ميليون معتاد اصطلاحاً تفريحي! نشانگر ابعاد وسيع اين پديده است. در اين رابطه چه بايد كرد؟

□ براي اين كه بتوانيم يك بررسي كارشناسانه و علمي انجام دهيم، بايد مسأله ترانزيت موادمخدر را از مسأله توزيع موادمخدر در داخل كشور و پديده اعتياد جدا كنيم. اينها دو مقوله جدا از هم مي‌باشند. درست است كه سر نخ هر دو به خارج از كشور و مسأله كشت ترياك در افغانستان و ورود آن به داخل ايران توسط قاچاقچيان مربوط مي‌شود. ولي مسأله ترانزيت ويژگيهاي خاص خود را دارد. پس اولين گام در تحليل اين پديده اين است

مربوط به این چندسال اخیر و دوران روی کار آمدن طالبان هم نیست. در بیست سال گذشته، ترانزیت موادمخدر از شرق آسیا به این منطقه منتقل شد و رفته رفته کار به جایی رسیده که هم اینک ۴۷٪ زمینهای افغانستان و برخی از اراضی شمال پاکستان، زیر کشت خشخاش رفته است.

■ عدنان مندرس را که در ترکیه محاکمه می‌کردند، گفت: اجازه بدهید، خدمتی را که به دهقانان ترکیه کرده‌ام بگویم. او گفت: این من بودم که از طریق قدرت سنتو به دولت ایران فشار آوردم تا کشت خشخاش را ممنوع کند و ایران هم چنین کرد. تریاک ایران به دلیل مرغوبیت بسیار بالا مورد نظر آزمایشگاههای دنیا بود. وقتی ایران از این رقابت خارج شد، برای پاکستان و ترکیه فضای لازم به وجود آمد تا در بازار، جای ایران را پر کنند. کشت خشخاش ممنوع شد، ولی پدیده اعتیاد توسعه پیدا کرد و رژیم شاه به جای آن که با اعتیاد مبارزه کند، با کشت خشخاش مقابله کرد و ایران را نیز از درآمد حاصله آن محروم نمود. در حالی که مصرف وسیع فراورده‌های خشخاش در صنعت داروسازی غیرقابل انکار بود.

□ بله، در واقع ایران را حذف کردند تا خود، بازار را در دست بگیرند. اما اضافه بر این باید اشاره کرد که نوع کالایی که ترانزیت می‌شود، عمدتاً مورفین و به مقدار کمتر هروئین است. تریاک به دلیل حجم بیشتر، در انتقال از مرز شرقی ما تا اروپا، خطرات بیشتری را به همراه دارد. ولی مورفین یا هروئین به دلیل نداشتن بو و همچنین حجم بسیار کمتری که اشغال می‌کنند و با توجه به درجه خلوص بالا، در نقل و انتقال سهولت بیشتری را دارا هستند، ضمن این که ارزش بیشتری نیز دارند. از طرفی مورفین در صنایع داروسازی دنیا کاربرد بسیار وسیعی دارد و این‌طور نیست که تنها یک ماده مخدر تقریبی قلمداد شود.

ما باید به این نکته توجه کنیم که شهدای ما که حدوداً سه هزار نفر تخمین زده می‌شود، عمدتاً در مبارزه با باندهای ترانزیت و به اصطلاح تجار بین‌المللی موادمخدر به شهادت رسیده‌اند. این پدیده که برای ما مشکل‌ساز بوده و هست، باید جدا از بحث اعتیاد در داخل مورد بررسی قرار بگیرد.

■ بافت نیروهای عمل‌کننده بر علیه باندهای ترانزیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اگر امکان دارد تاریخچه‌ای از عملکرد این نیروها را بیان نمایید.

□ پیش از آن که کمیته‌ها در نیروی انتظامی ادغام شوند، این نیرو واحد جداگانه‌ای برای مبارزه با موادمخدر داشت که رأساً با کاروانها و خط ترانزیت درگیر می‌شدند. ولی بعد از آن که کمیته‌ها در نیروی انتظامی ادغام شدند، واحد اطلاعات آنها نیز که در کنار واحد اطلاعات شهربانی و همچنین وزارت اطلاعات فعال بود، از گردونه کار خارج شد و به قرار مسموع از اوایل دهه هفتاد اساساً وزارت اطلاعات کار را در دست گرفت. بعد از ادغام کمیته‌ها نیز، نیروی انتظامی آن انسجام و کارایی قبلی کمیته‌ها در برخورد با کاروانها و خط ترانزیت را نداشت.

پیش از ادغام، بچه‌های کمیته‌ها در خیلی موارد رأساً حتی بدون آن که با وزارت اطلاعات هماهنگ کنند، درگیر می‌شدند یا مذاکره می‌کردند. اساساً به شیوه‌های خودشان اقدام می‌کردند. بچه‌های کمیته، بچه‌های جان به کفی بودند که سیستم بسیار گسترده‌ای حداقل در استان سیستان و بلوچستان با مخبرهای مستقل داشتند. به همین دلیل آن موقع برخورد با قاچاقچیان

اصطلاحاً یک کاسه نبود و این موضوع برای باندهای ترانزیت بسیار در دسر آفرین شده بود. زیرا اگر می‌خواستند با یک باند در یک دستگاه هماهنگی کنند، ممکن بود دستگاه دیگر آنان را به دام بیندازد. بعد از ادغام کمیته، نیروی انتظامی آن حالت نهادی و اقدام کمیته‌ها در برخورد با خط ترانزیت را نمی‌توانست داشته باشد. به‌تازگی هم فرمانده نیروی انتظامی گفته است: چه کسی گفته مبارزه با موادمخدر با ماست. او افزوده است: "خارجیها آمده‌اند یک مقدار ما را شیر کرده‌اند که نیروی انتظامی جلوی ترانزیت موادمخدر را بگیرد. در صورتی که در داخل هر پارک که بروید، هر مقدار موادمخدر که بخواهید هست." ایشان مبارزه با موادمخدر را وظیفه ستاد مربوطه که زیر نظر رییس جمهور است می‌دانند. نکته جالب دیگر در اظهارات ایشان این است که فرمانده نیروی انتظامی هم بحث ترانزیت را با توزیع موادمخدر در داخل قاطی می‌کند. پدیده اعتیاد و توزیع در پارکها به کلی از مقوله ترانزیت موادمخدر جداست.

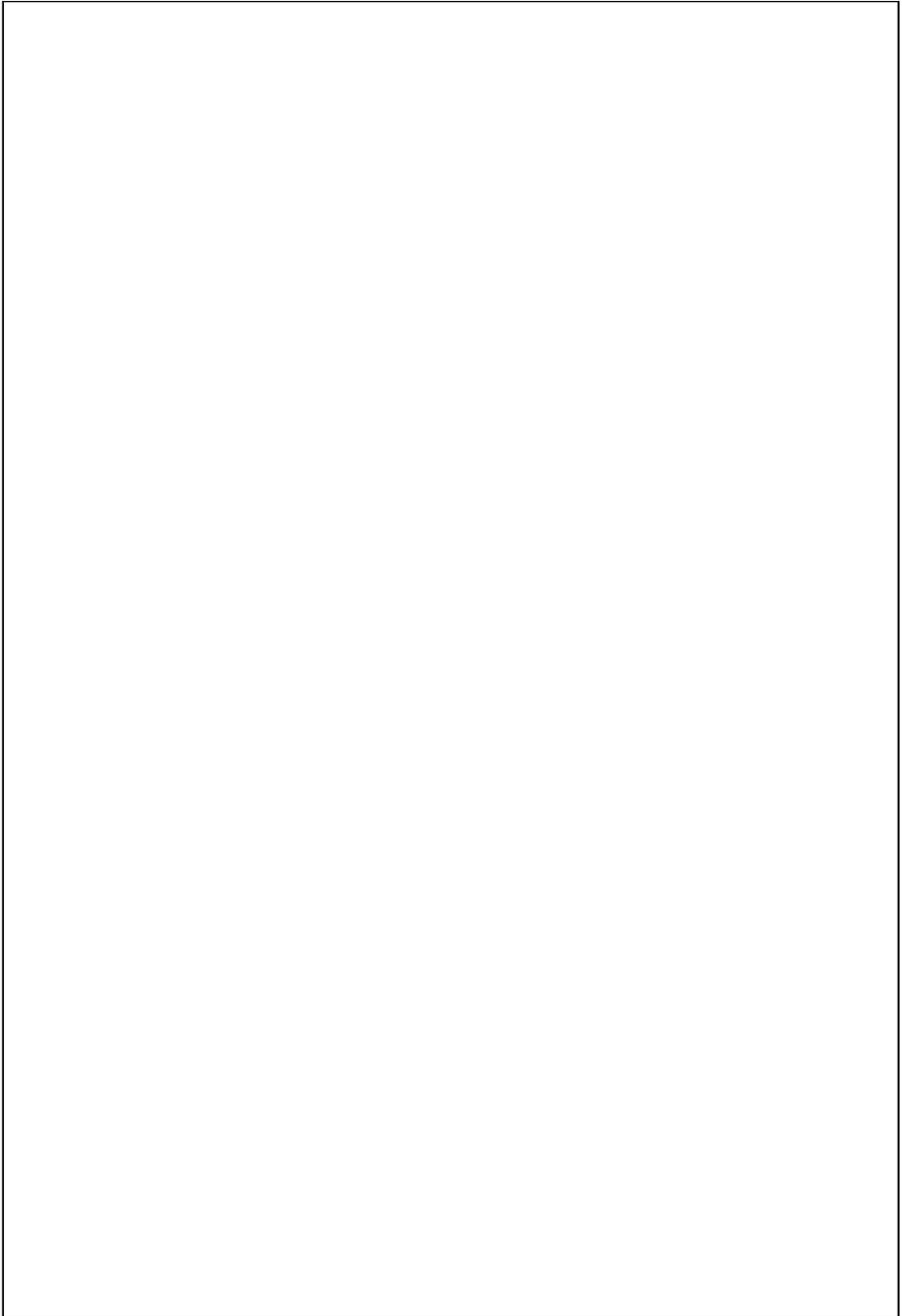
■ چندی پیش روزنامه صبح امروز به ارتباط باند امامی با قاچاق موادمخدر اشاره کرده بود، آیا ردیابی از محافل خودسر در این قضیه دیده می‌شود؟

□ بنظر من خروج بچه‌های کمیته از صحنه مبارزه، زمینه را فراهم کرد که آدمهایی مثل سعید امامی بتوانند در این زمینه فعال شوند. چرا که ماهیت ترانزیت موادمخدر ایجاب می‌کند که یک نفر یا یک سیستم که واجد قدرت است، عبور محموله را تضمین کند و طرف گفت‌وگویی تجار موادمخدر باشد. از آنجا که باندهای ترانزیت می‌دانند، افراد منطقه‌ای یا محلی یا دارای رتبه‌های میانی، در آن حد از اقتدار نیستند که بتوانند امنیت ترانزیت را مطلقاً تضمین کنند، بنابراین باید با سیستمی که اقتدار کامل دارد، خود را هماهنگ کنند تا حتی اگر محموله به دام افتاد، سیستم به نحوی آن را آزاد کند و خلاصه هماهنگی را در حد اعلائی خودش انجام دهد، هم با قاچاقچیها و هم با دستگاههایی که ممکن است در طول مسیر مشکل ایجاد کنند. آقای سعید امامی هم که در پست معاونت امنیتی بود، اقتدار کامل در حوزه وزارتخانه‌اش داشت می‌توانست بهترین فردی باشد که وارد این کار شود. برخی از مطلعین می‌گویند به همین علت از معاونت امنیتی خلع شده بود.

■ حال دوباره به موضوع نحوه برخورد با ترانزیت موادمخدر برگردیم. با توجه به آن که در برخوردهای اخیر، تلفات سنگینی داشته‌ایم. در شرایط کنونی چه راه حلی را باید دنبال کرد؟

□ بحثی این روزها بعد از شهادت ۳۶ تن از افراد نیروی انتظامی مطرح شده است، که چرا ما به خاطر اروپا شهید بدهیم؟ این بحث شاید از حدود ۱۵ سال پیش هم مطرح بوده است. این که واقعاً چه دلیلی دارد به خاطر آن که موادمخدر به اروپا نرسد، بچه‌های ما شهید شوند؟ در حالی که غرب کمک مؤثری هم نمی‌کند. اگر شما بخواهید با تمرکز نیروی نظامی در مرزها جلوی ترانزیت موادمخدر را بگیرید. تدارکات و پشتیبانی این نیروها هزینه بسیار سنگینی را دربردارد که گاهی غیر عملی نشان می‌دهد. ژاندارمری در زمان شاه معتقد بود که امکان ندارد شما بتوانید مرز را به‌طور کامل ببندید. در حالی که مهمترین وظیفه ژاندارمری مرزبانی بود. اگر ما بخواهیم ۱۵۰۰ کیلومتر مرز سیستان و بلوچستان را به‌طور کامل ببندیم، باید حداقل هر پنجاه متر یا صد متر یک سرباز بگذاریم. حالا شما فقط تصور







□ بچه‌های کمیته، بچه‌های جان به کفی بودند

که سیستم بسیار گسترده‌ای حداقل

در استان سیستان و بلوچستان

با مخبرهای مستقل داشتند. به همین دلیل آن
موقع برخورد با قاچاقچیان اصطلاحاً يك كاسه
نبود

و این موضوع برای باندهای ترانزیت بسیار
در دسر آفرین شده بود.

زیرا اگر می‌خواستند با يك باند در يك دستگاه
هماهنگی کنند، ممکن بود دستگاه دیگر آنان را
به دام بیندازد

نظام به چه سمتی میل
خواهد کرد و تا چه حد
حقوق آنها را رعایت خواهد
نمود. پس این يك واقعیت
منطقه‌ای است که در حال
حاضر توان درگیری ما با
باندهای ترانزیت موادمخدر
چندان زیاد نیست. شاید هم
بر همین مناسبت که در
جناحهای گوناگون، از روی
دلسوزی یا به خاطر جلب
منافع حاصله از ترانزیت
این تحلیل وجود دارد که با
ترانزیت موادمخدر کنار
بیایم و بیهوده در این راه

کشته ندهیم.

■ اخباری که در مطبوعات خارجی حاکی از قدرت
کاروانهای ترانزیت است آیا منطبق بر واقعیت است؟ این که
باندهای مذکور موشک استینگر آمریکا در اختیار دارند و تاکنون
چند هلی‌کوپتر نظامی ما را ساقط کرده‌اند؟ یا این که مترجمین
مسلط به چند زبان دارند. حتی گفته می‌شود که آنها بی‌سیمهای
بسیار قوی دارند که در سیستم مخابراتی و بی‌سیمهای نظامی
هم وارد می‌شوند و استراق سمع می‌کنند یا این که از شبکه‌های
ماهواره‌ای هوایی استفاده می‌کنند.

□ اغراق نیست و واقعاً این توان در آنان وجود دارد. آنها
استینگر و موشک زمین به هوا دارند. جریان طالبان همچنین
تعدادی استینگر در اختیار مبارزین چینی گذاشته است تا با
روسیه مبارزه کنند. قبلاً آمریکا این موشکها را برای مبارزه با
دولت کودتا و طرفدار شوروی سابق در بین برخی نیروهای
افغان توزیع کرده بود که پس از سقوط دولت کودتا در افغانستان،
اینک در دست طالبان قرار دارد و طالبان هم که درآمدها از
محل ترانزیت موادمخدر است و طبیعی است از موشک استینگر
هم برای تضمین سلامت کاروانهای ترانزیت استفاده کنند.

■ با توجه به این عوامل، شما این معادله قدرت را چگونه
ارزیابی می‌کنید؟

□ مقوله تجارت جهانی موادمخدر يك بحث کلان است که
وجوه اقتصادی و نظامی در آن لاینفک می‌باشند. این تجارت
ایجاب می‌کند که چنین تجهیزاتی داشته باشند. مجدداً بر این نکته
تأکید می‌کنم که ما در این قضیه اصلاً با آدمهای معمولی و
قاچاقچی‌های خرده‌پا درگیر نیستیم. این جریان وابسته به يك خط
تجارت فوق‌گسترده بین‌المللی است که برخورد با آن، ابزار و
لوازم مخصوص به خود را طلب می‌کند.

■ راجع به این شبکه‌ها، از کجا می‌توان اطلاعاتی به‌دست
آورد؟ آیا کتاب یا دایره‌المعارفی در این رابطه وجود دارد؟

□ درباره این شبکه‌ها، اطلاعات به روز و مکتوبی که قابل
دسترسی عموم باشد، وجود ندارد.

■ ظاهراً خانم تانسو چیلر و مسعود ایلمان نیز هر دو با
شبکه قاچاقچیان در ارتباط بوده‌اند که دامنه آن به مطبوعات

مسئولیت‌های بسالای
قضایی در استان سیستان و بلوچستان بوده‌اند که در این رابطه
دستگیر شدند و در مقابل موارد متعددی هم وجود دارد که سران
قاچاقچیان آزاد شده امان‌نامه گرفته‌اند که این موارد شائبه نوعی
معامله در رده‌های میانی را تداعی می‌کند. متأسفانه باید گفت که
این وسوسه همیشه وجود داشته است. منتها بعد از پایان جنگ و
پس از منحل‌شدن کمیته‌ها، در سطح خیلی وسیع‌تری این پدیده
رشد کرد. وجود مهره‌ای مانند سعید امامی با قدرت تحلیل و توان
اجرایی بالا، بحران قبلی را بسیار گسترده‌تر کرد. در حال حاضر
هم، چون نیروهای عمل‌کننده عموماً سرباز هستند، فاقد يك نیروی
کاملاً حرفه‌ای برای برخورد با این باندها هستیم. تکیه ما برای
مبارزه با قاچاقچیان به مخبرین و خیرچینهای محلی است، که آنها
نیز به‌عنوان جاسوس دوجانبه عمل می‌کنند و می‌توانند نیروها را
به درون کمین ببرند (مانند مورد اخیر). آنها نیروهای کیفی و با
انگیزه‌های دینی و ملی نیستند و بیشتر با رعایت مصالح خودشان
همکاری می‌کنند و عمدتاً دوجانبه می‌باشند.

■ گفته می‌شود در برخی موارد باندهای بزرگ باندهای
کوچکتر را لو می‌دهند. آیا این موضوع صحت دارد؟

□ توزیع کنندگان داخلی عموماً خرده‌پا هستند و لودادن اینها
هیچ ضرری را متوجه محموله‌های ترانزیت نمی‌کند. بنابراین،
آنها می‌توانند همکاری کنند و توزیع‌کنندگان داخلی را مرتباً لو
بدهند، بدون آن که ضرری متوجه خودشان شود. ما در منطقه‌ای
می‌خواهیم مبارزه کنیم که کوهستانی است و رفتن به آن منطقه
بدون شناسایی و بدون این که نیرو بدانند به کجا می‌رود، چگونه
باید برود و آیا مسیر پاکسازی شده است یا نه، کار اشتباهی است.
ممکن است اجازه بدهند شما تا وسط کمین بروید، ولی هنگامی که
در درون کمین قرار گرفتید، هم راه پیش بسته است و هم راه
برگشت وجود ندارد. ضمن این که دارای اسلحه‌های پیشرفته‌ای
هستند که حتی به‌سوی هلیکوپتر و هواپیما هم می‌توانند شلیک کنند.

■ با توجه به صحبت‌های مولوی عبدالحمید که در واقع
موضعگیری علنی علیه قاچاقچیان بود، آیا ممکن است که اهل
سنت بلوچ، بعد از این، در خدمت مبارزه بر علیه خط ترانزیت
در آیند؟

□ گرایش مثبتی که در منطقه و در میان روحانیون اهل
سنت به قانون اساسی و نظام پدید آمده است؛ در کوتاه‌مدت کمکی
به مبارزه با ترانزیت نمی‌تواند بکند و کار درازمدت می‌خواهد.
حتی همین طیف از روحانیت اهل سنت هنوز مطمئن نیستند که





تجارت جهانی موادمخدر در این منطقه با اشکال مواجه شده است و مافیا می‌خواهد بر خورد کند و این مانع را از سر راه بردارد. حالا گروگانگیری اتباع خارجی چگونه می‌تواند به رفع این مانع کمک کند؟ بنظر می‌رسد که آنها در جریان گروگانگیری‌های اخیر دنبال شناسایی جایگزین باند سعیدامامی می‌باشند. به این معنی که وقتی تعدادی اتباع بیگانه به گروگان گرفته می‌شوند، مسأله تبدیل به یک مسأله بین‌المللی می‌شود و این مسأله در سطح کلان مملکتی، شورای عالی امنیت و سران سه قوه مطرح خواهد شد.

چرا که این موضوع بالاتر از سطح دخالت مقامات محلی در منطقه کرمان و سیستان و بلوچستان است و همه نظام را به مبارزه می‌طلبد. بنابراین، به‌طور طبیعی قویترین کادرها از طرف نظام با داشتن اختیاراتی دخالت خواهند کرد تا مسأله را حل کنند. حل مسأله هم نیاز به مذاکره دارد. در دو مورد اول گروگانگیریها توانستند زندانیهایشان را آزاد کنند و گروگانها را هم پس دهند. این کار محصول یک مذاکره چند روزه بود تا نظام به این نتیجه برسد که زندانیان را آزاد کند و برای حفظ حیثیت ایران گروگانها را پس بگیرد. اما نکته مهم این است که در طول این مذاکرات افراد و جریاناتی که از طرف حکومت مذاکره می‌کنند، و رانداز می‌شوند، حد و حدود آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد تا ببینند چقدر اختیار و قدرت دارند.

در طرف مقابل آمه‌های باهوش تحصیلکرده‌ای وجود دارند که دیپلماسی مذاکره را به خوبی می‌شناسند و در این فرآیند تحلیل عینی‌تری از برنامه‌های حکومت بدست می‌آورند و هم این که اشخاص را مورد مطالعه قرار می‌دهند تا بتوانند با جریان جایگزین باند سعید امامی وارد مذاکره اصلی شوند.

در مورد سوم گروگانگیری شورای امنیت و دولت ایستادگی کرده و گروگانها را پس گرفتند، ولی در عین حال زندانیهای

مورد درخواست قاچاقچیه‌ها آزاد نشدند. شورای عالی امنیت و دولت محکم ایستادند که باج نخواهیم داد و کسی را آزاد نمی‌کنیم. برخی به این نکته توجه نمی‌کنند و برای بهره‌برداری سیاسی از قضیه می‌گویند چرا اجازه داده شد که گروگانگیرها فرار کنند؟ در حالی که در مورد سوم گروگانگیری امتیازی به گروگانگیرها داده نشد و تنها به آنها اجازه داده شد که بروند. آنهايي که به دولت و استاندار حمله می‌کنند، اگر خودشان هم مسؤول مذاکره بودند مجبور می‌شدند در این حد انعطاف نشان دهند. از این موضوع که بگذریم به احتمال قوی گروگانگیرها به دستور مافیای ایتالیا برای برداشتن يك مانع از سر راه ترانزیت عمل کرده‌اند به احتمال بسیار قوی آنها به دنبال يك فرد یا جریان قدرتمندی در داخل ایران می‌گردند که طرف مذاکره باشد و در واقع خلاء سعید

ترکیه نیز کشیده شده است. البته قضیه محدود به این چند نفر نمی‌باشد. گفته می‌شود در جنوب شرقی ترکیه که هم مرز با ایران است، شهری وجود دارد که نماینده آن در مجلس ترکیه، یک ژنرال ارتش است که در عین حال "خان" نیز هست. کاروانهای ترانزیت موادمخدر را از ترکیه تا اروپا هدایت و در این راه حتی از هلی‌کوپتر برای حمل مواد استفاده می‌کند. گفته می‌شود درآمد ترکیه از محل ترانزیت موادمخدر حدود ۵۰ میلیارد دلار است. در حالی که بودجه این کشور ۴۸ میلیارد دلار می‌باشد. آیا در ایران نیز چنین مهره‌هایی وجود دارند که در خدمت شبکه موادمخدر باشند؟

□ من در ابتدای گفت‌وگو اشاره کردم که ضربه خوردن شبکه هماهنگ‌کننده در ایران تأثیر مهمی را بر جا گذاشته است و نکته قابل توجه در همین جاست. چرا که با ضربه خوردن این گروه، در شرایط کنونی امکان این که يك سیستم متمرکز دیگر بتواند سریعاً جایگزین شود، وجود نداشته است. اگر هم کسانی مایل بوده‌اند که خود را جایگزین کنند، به دلیل جو به وجود آمده علیه خودسری‌ها، این احتمال را می‌داده‌اند که توسط کادرهای پایین‌تر لو بروند.

خواست جامعه مدنی این است که حوزه‌های محرمانه، شفاف شود و پنهان‌کاران احساس امنیت کامل نمی‌کنند.

در چنین شرایطی است که بلافاصله گروگانگیری‌های پی‌پی در منطقه رخ می‌دهد. واقعه گروگانگیری اتباع ایتالیایی در ارگ بم، گروگانگیری سه اسپانیایی و يك ایتالیایی در جریان پدیده خورشیدگرفتگی در کرمان و بعد هم گروگانگیری اتباع پرتغالی در بلوچستان! برابر اطلاعات بدست آمده، لادیزمن مرد شماره ۲ مافیای ایتالیا

در جریان گروگانگیری اخیر پرتغالیها در ایران، دست داشته است. این پرسش مطرح می‌شود که گروگانگیری چه نفعی می‌توانسته برای مافیای ایتالیا داشته باشد؟ آیا مافیای ایتالیا می‌خواهد به حیثیت بین‌المللی آقای خاتمی ضربه بزند؟ آیا قصد دارد در اذهان مردم، دولت را ناتوان جلوه دهد؟ من فکر می‌کنم؛ مسأله طراحی این گروگانگیریها توسط مافیای بین‌المللی موادمخدر به دنبال ضربه خوردن شبکه هماهنگ‌کننده است، چرا که دچار مشکل بزرگی برای ترانزیت موادمخدر شده‌اند بر این اساس ساده‌اندیشی است که بگوئیم گروگانگیریها تنها کار گروهی محلی بوده است که صرفاً بخواهند دونفر قاچاقچی را از زندان آزاد کنند وقتی مافیا دخالت می‌کند، در واقع مسأله خیلی بزرگتری وجود دارد که باید حل شود و آن مسأله این است که

□ مسأله طراحی این گروگانگیریها توسط مافیای بین‌المللی موادمخدر به دنبال ضربه خوردن شبکه هماهنگ‌کننده است، چرا که دچار مشکل بزرگی برای ترانزیت موادمخدر شده‌اند بر این اساس ساده‌اندیشی است که بگوئیم گروگانگیریها تنها کار گروهی محلی بوده است که صرفاً بخواهند دونفر قاچاقچی را از زندان آزاد کنند وقتی مافیا دخالت می‌کند، در واقع مسأله خیلی بزرگتری وجود دارد که باید حل شود

امامی را پر کند. درگیری اخیر را نیز که منجر به شهادت ۳۶ تن از افراد نیروی انتظامی شد، در همین جهت تحلیل می‌کنم. یعنی سطح درگیری را رفته رفته بالاتر برده‌اند تا راه‌حلی قطعی برای ترانزیت پیدا شود. کما این که می‌بینیم پس از شهادت نیروها، جلسات متعددی برگزار شد، واکنش‌های متفاوتی بروز کرد و مسأله از سکوت و سکون به‌سوی تلاش برای نشان‌دادن راه‌حل کشیده شد. به هر حال تحلیل من این است که شبکه تجارت جهانی موادمخدر بک حلقه مفقوده دارد که تلاش می‌کند این حلقه را نیز بیابد و سازمان شبکه را تکمیل کند.

برای پی بردن به ماهیت این شبکه خوب است که تجارت جهانی موادمخدر را با تجارت نفت مقایسه کنیم. براساس آخرین آمارها، مبادلات جهانی نفت در جهان بر مبنای قیمت ده دلار برای هر بشکه حدود دویست و هفتاد میلیارد دلار بوده است. در حالی که مبادلات تجاری موادمخدر رقم پانصد میلیارد دلار را به خود اختصاص می‌دهد. حال در شرایطی که جناح‌های نفتی بر علیه هر مانعی که جریان عبور نفت را مختل کند، واکنش

نشان می‌دهند و از حمله نظامی و ترتیب دادن کودتا در کشورهای دیگر برای تأمین منافع خود رویگردان نیستند، آیا شبکه تجارت جهانی موادمخدر که از درآمد و سود بیشتری برخوردار است، نباید واکنش نشان دهد؟ یادمان نرود که ارزش معاملات موادمخدر دو برابر نفت است.

■ برخی به‌دنبال نازکی کار و درشتی پول هستند که طبیعتاً در این جریان هر چه کار نازکتر و پول درشت‌تر باشد، انگیزه‌ها قوی‌تر است و بیرحمی بیشتر! شاید اگر آگاهان جامعه، مردم را به سود سرشار و منافع عظیم این تجارت آشنا کنند، مردم جریاتهای مقابل خود را بهتر بشناسند!

□ بله، مردم ما، حتی مطبوعات هم با ابعاد عظیم مسأله آشنا نیستند و این یک اشکال بزرگ است.

از نظر تاجران بین‌المللی موادمخدر، انسانها قابل خریدن و دولت‌ها قابل مذاکره می‌باشند. با توجه به این که هر حکومتی سعی می‌کند سود و زیان را بسنجد و عاقلانه عمل کند، آنها مطمئن هستند که بالاخره می‌توان راهی باز کرد. در این مرحله هم سعی دارند حکومت ایران را متوجه کنند که منافع شما در این است که این کار را انجام دهید وگرنه ضرر می‌کنید. در ضمن تلاش خواهند نمود عده‌ای را هم بخرند و با آنها هماهنگی کنند. باید توجه داشت که قاچاقچیان بین‌المللی موادمخدر موافق تداوم این درگیریها نیستند چرا که منطقه نظامی می‌شود.

■ به‌عنوان آخرین سؤال، شما راه‌حل نهایی را در برخورد با معضل ترانزیت موادمخدر براساس چه مختصاتی ترسیم می‌کنید؟

□ در این مجال فرصت پرداختن به طرح کامل و نهایی یک راه حل وجود ندارد و تنها می‌توان اصولی را که راه‌حل مناسب باید بر پایه این اصول شکل بگیرد ذکر کرد.

اولین اصل این است که آقای خاتمی و شورای عالی امنیت ملی نباید بگذارند که مصالح باندهای محرمانه بر منافع ملی پیشی گیرد. چرا که ممکن است دوباره عده‌ای به‌عنوان کارشناسان مسایل محرمانه! همه‌چیز را در ید خود گرفته و دور از چشم مردم و حتی مسؤولان نظام به رتق و فتق امور ترانزیت بپردازند.

□ اولین اصل این است که آقای خاتمی و شورای عالی امنیت ملی نباید بگذارند که مصالح باندهای محرمانه بر منافع ملی پیشی گیرد. چرا که ممکن است دوباره عده‌ای به‌عنوان کارشناسان مسایل محرمانه! همه‌چیز را در ید خود گرفته و دور از چشم مردم و حتی مسؤولان نظام به رتق و فتق امور ترانزیت بپردازند

□ به احتمال بسیار قوی آنها به دنبال یک فرد یا جریان قدرتمندی در داخل ایران می‌گردند که طرف مذاکره باشد و در واقع خلاء سعید امامی را پر کند. درگیری اخیر

را نیز که منجر به شهادت ۳۶ تن از افراد نیروی انتظامی شد، در همین جهت تحلیل می‌کنم



دومین اصل بنظر من آن است که فعلاً باید بنا را بر مبارزه بی‌امان با توزیع موادمخدر در داخل و به موازات آن تلاش فرهنگی، اجتماعی و سیاسی برای کاهش میزان اعتیاد گذاشت و در مرحله تدوین برنامه مبارزه، بحث ترانزیت را از مقوله اعتیاد و توزیع داخلی جدا کرد.

سومین اصل آن است که شورای عالی امنیت ملی در یک فضای واقع‌بینانه در مورد مقوله ترانزیت تصمیم نهایی را اتخاذ کند و این تصمیم در مرحله اجرا نیز باید تحت نظارت کامل شورای عالی امنیت ملی باشد و عملکرد کادرهای اجرایی حداقل برای شورای امنیت شفاف باشد.

مورد آخر این که آقای رییس جمهور نمی‌بایست خود را به امکانات درون دولت و حاکمیت محدود کند چه بسا نیروهایی در خارج از چارچوب حاکمیت وجود داشته باشند که بتوانند در جهت ارایه راهکار برای برخورد مناسب با مقوله ترانزیت موادمخدر، کمکهای فکری و اجرایی ذیقیمتی ارایه کنند.

مردم ایران توقع دارند که برای مبارزه با ترانزیت موادمخدر که یک معضل ملی است، یک استراتژی همه‌جانبه و بلندمدت از جانب شورای عالی امنیت ملی تدوین گردد که در آن علاوه بر ظرفیتهای موجود در نظام، از تمام توان ملی و نیروهای دلسوز نیز استفاده شود.



دولت خاتمی وراهبردن مبارزه با قاچاق مواد مخدر

با وجود آن که زمامداران ایران سالیان دراز از طرح موادمخدر به صورت يك معضل اساسي در ایران خودداري مي‌کردند، ليکن با افزايش ورود موادمخدر به ایران، دولت خاتمي اين مشکل را در صدر ساير مشکلات قرار داده است.

قاچاقچياني که بخش اعظم موادمخدر عرضه شده به اروپا را از ایران ترانزيت مي‌کنند و مجهز به انواع سلاحهاي تهاجمي و تدافعي از موشکهاي استينگر گرفته تا توپهاي ضد هوايي مي‌باشند، مقامهاي ايراني را به جنگي تمام عيار فراخوانده‌اند.

موقعيت جغرافيايي ايران و مرز طولاني اين کشور در شرق موجب شده است تا جبهه گسترده‌اي در مبارزه با قاچاق موادمخدر پديد آيد.

تاکنون حدود ۲۷۰۰ نفر از مأموران ايراني در اين نبرد کشته شده‌اند. در صورتي که تمامی اخبار مربوط به کشف و ضبط موادمخدر توسط مأموران ايراني صحت داشته باشد، وجود اين تعداد تلفات قابل توجه است. مسؤولان ايراني مي‌گویند از سال ۱۹۷۹ تاکنون بيش از هزار و سيصدتن مواد مخدر را توقيف کرده‌اند که نزديک به ششصدتن آن در پنج ساله اخير کشف و ضبط شده است. ايران اکنون رکورد توقيف ۸۵ درصد از ترياک قاچاق و بيش از ۳۰ درصد از هروئين و مورفين در کل جهان را به خود اختصاص داده است. در مقابل باندهاي قاچاق

موادمخدر بر شدت مبارزه خود افزوده‌اند. ريدن ۴ جهانگرد اروپايي و مبادله آنها با قاچاقچيان زنداني، نشان از گستاخي و جسارت اين باندها دارد. قاچاقچيان که عمدتاً از قوم بلوچ هستند، داراي زرادخانه بزرگي از سلاحهاي جنگي مي‌باشند. مقامات ايراني مي‌گویند، برخي از باندهاي قاچاق موادمخدر هلسي کوپترها و هواپيماهاي جنگي را با توپهاي ضد هوايي سرنگون کرده‌اند. همچنين برخي از منابع ايراني خبر از وجود موشکهاي زمين به هواي "استينگر" ساخت آمريکا در دست اين باندها مي‌دهند. يك ديپلمات غربي مي‌گويد؛ قاچاقچيان آنچنان به لحاظ نظامي مجهزند که حکومت ايران را ناچار کرده‌اند که صرفاً به صورت نظامي در مقابل آنها واکنش نشان دهد. سازمان ملل متحد با ارايه يك آمار تقريبي بر اين اعتقاد است که بخش اعظم ترياک توليدشده در افغانستان به ميزان ۳۵۰۰ تُن عمدتاً از طريق ايران صادر مي‌شود و تنها پانصدتن از اين محموله‌ها از طريق پاکستان به ديگر مناطق راه مي‌يابد. زمينهاي باير و ناهموري که در مرزهاي شرقي وجود دارد، پوشش ايمني مناسبی را براي تردد کاروانهاي قاچاق فراهم کرده است. اين باندها براي حمل برخي از محموله‌ها که توسط خودروها جابجا مي‌شوند، از رانندگاني سود مي‌جویند که با داشتن عينکهاي مخصوص "ديد در شب" مسير خود را در تاریکي مطلق مي‌پيمايند. برخي ديگر از اين باندها از شترهايي

سود مي‌جویند که به تازگي وضع حمل کرده‌اند. آنان شترمادر را از بچه جدا کرده و بچه را در ايران باقي مي‌گذارند، اما شتر مادر را با خود به کشور افغانستان برده و در بازگشت او را پيشاپيش يك کاروان شتر قرار مي‌دهند تا آنها را به سوي ايران هدايت کند. شتر مادر تا زماني که به نوزاد خود در ايران دست نيابد، کاروان شتر را که ظاهراً هيچ انساني آنها را همراهي نمي‌کند، به دنبال خود مي‌کشد. البته قاچاقچيان مسلح از فاصله‌اي امن و از طريق دوربينهاي قوي، حرکت کاروان شتر را زير نظر مي‌گیرند. يکي از مقامات ايراني مي‌گويد: در اين حال اگر ما به کاروان دسترسي پيدا کنيم، با هيچکس جز شتر مواجهه نمي‌شویم.

نکته ديگر اين است که تمامی مواد مخدر حمل شده به ايران، به مقصد بازارهاي خارج از ايران نيست. براساس تحقيقات دفتر کنترل و مبارزه با قاچاق موادمخدر سازمان ملل متحد در تهران، تقاضاي روز افزوني براي ترياک و هروئين در ايران وجود دارد. اين تقاضا به ويژه در بين هفتاد درصد جمعيت ايران که کمتر از ۳۰ سال دارند و به سبب مقررات شديد اجتماعي در ايران و نيز وجود درصد بالايي بيکاري دچار سرخوردگي شده‌اند، حايز اهميت است. مقامهاي ايراني تخمين مي‌زنند که عملاً بالغ بر ۱/۲ ميليون نفر در ايران معتاد به موادمخدر هستند. حدود ۶۰ درصد از

زندانیان به جرم داشتن، خرید و فروش و قاچاق موادمخدر محکوم به زندان شده‌اند. یکی از نمایندگان پارلمان ایران می‌گوید؛ مبارزه با موادمخدر برای ایران گران و پرهزینه است، با این وجود غرب اهمیتی به این قضیه نمی‌دهد. بریتانیا اخیراً تعداد ۳۰۰۰ جلیقه ضدگلوله برای نگهبانان مرزی در حال مبارزه با کاروانهای قاچاق در ایران، ارسال کرده است. ولی آنچه اوضاع را پیچیده می‌کند، ممنوعیت صدور تجهیزات نظامی به ایران است. ایران تدریجاً پی می‌برد که خود نیز با معضل موادمخدر دست به گریبان است. مسأله خشونت و هرج و مرج مرتبط با موادمخدر و آدم‌رباییهای اخیر باعث شده است تا مسؤولان ایران به طور فزاینده و آشکاری با این معضل درگیر شوند.

نیویورک تایمز (آمریکا) اوت ۹۹



استراتژی نفتی ایران

مهندس لطف اله میثمی

این نوشتار نقدی مستدل بر استراتژی نفتی موجود است. هدف اعلام شده این استراتژی بالابردن میزان صادرات نفت می‌باشد. از آنجا که برای دستیابی به این هدف، اولاً به سرمایه‌گذاری کلان خارجی و ثانیاً به سرعت عمل در جهت جذب این سرمایه‌ها نیازمند است. بر این اساس طبیعی بنظر می‌رسد که جز مقاطعه‌کاران خارجی نتوانند در این رابطه فعال شوند. با اعتقاد به این که پدیده نفت باید در عرصه ملی مورد ارزیابی قرار گیرد، لذا نشریه چشم‌انداز ایران، کلیه صاحب‌نظران و دلسوزان را دعوت به مشارکت در این بحث ملی نموده و آمادگی خود را جهت درج نظریات آنان اعلام می‌کند.

در برنامه دوم توسعه کشور طی بند (م) تبصره ۲۲ قانون برنامه، به دولت اجازه داده شده است که در طول پنج سال مدت برنامه، جهت تأمین مالی طرح‌های مُعین از روش بیع متقابل (۶/۵ میلیارد دلار) و فاینانس (۳/۵ میلیارد دلار) استفاده نماید. با توجه به این که به دلایل گوناگون بخش اعظم تأمین سرمایه به روش بیع متقابل در بخش صنعت نفت قابلیت جذب پیدا کرده است، لذا بررسی نحوه جذب منابع مالی و تعهدات ناشی از آن و در مرحله بالاتر ارزیابی و تحلیل استراتژی نفتی از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. در همین راستا درباره قراردادهای نفتی و بالاخص قرارداد توتال در روزنامه‌ها و نشریات، مقالات و انتقادات نسبتاً مفصلي مطرح گردیده است. در شماره گذشته نشریه چشم‌انداز ایران به پاره‌ای از موضوعات مطروحه و پاسخ‌های وزارت نفت اشاره گردید و آنچه بدون پاسخ مانده بود تحت عنوان "قرارداد توتال و پرسش‌های ما" ارائه گردید.

اینک در این شماره سعی شده است یکی از موضوعات مهم و اساسی را که پیرامون آن کمتر بحثی به میان آمده است مورد کنکاش قرار دهیم تا شناخت بیشتری نسبت به دیدگاه‌های متنوع بدست آید و از این منظر فضایی بحث و بررسی کارشناسی برای اساتید و صاحب‌نظران بازتر گردد. بدان امید که در پرتو تعمیق و گسترش توسعه سیاسی مباحث "کارشناسی ملی" نیز جایگاه شایسته خود را باز یابد.

ضرورت تدوین استراتژی نفتی

مجله مجلس و پژوهش نوشته است (۱): ضرورت تدوین و ارائه و تصویب استراتژی نفتی مقدم بر تصویب طرح‌ها... پیشنهاد این است که وزارت نفت، استراتژی و اهداف و برنامه‌های افزایش ظرفیت تولید نفت و گاز همراه با اولویت بندی طرح‌ها را مدون و



چشم‌انداز ایران شماره

جهت بررسی به مجلس ارائه نماید... با عنایت به طولانی بودن دوره اجرایی و بهره‌برداری و تعهدات ناشی از آن که به مراتب بیش از یک دوره وزارت و نمایندگی مجلس است و ماهیت استراتژیک این تصمیمات، تدوین و ارائه استراتژی نفت را مقدم بر تصویب طرح‌ها به صورت مجزا به اضعاف مضاعف ضروری می‌سازد.

وزارت نفت در مقاله‌ای به فراز مذکور پرداخته و در جواب می‌نویسد: (۲) "باید یادآور شویم که وزارت نفت اقدام‌هایی لازم را انجام داده و استراتژی کلی صنعت نفت را تدوین و برای بحث به مجمع تشخیص مصلحت نظام عرضه کرده است. مجمع پس از بحث و بررسی، طرح مذکور را تصویب و خدمت مقام معظم رهبری ارسال کرده که پس از تأیید و ابلاغ معظم‌له به‌عنوان سیاست‌های کلی نظام، جنبه رسمی خواهد گرفت. همچنین گزارش‌های متعدد وزارت نفت به سازمان برنامه و بودجه برای تدوین برنامه سوم گسترش مباحث مربوط به فضای بین‌المللی بازار نفت طی دهه‌های آینده، نقش جایگاه ایران و تولید آن در عرضه و تأمین نفت جهانی و... حکایت از تدوین، ارائه و حتی به بحث و نظرخواهی گذاشتن اصول توسط وزارت نفت دارد."

عدم انتشار عمومی و رسمی استراتژی نفت و بررسی آن صرفاً در مجمع تشخیص مصلحت ابهام‌پیرامون آن را دامن می‌زند و در این رابطه جا دارد که مسؤولین محترم وزارت نفت توضیحات ضروری را به افکار عمومی ارائه نمایند. اما در یک جمع‌بندی کلی و اولیه می‌توان گفت: (۳) "استراتژی صنعت نفت ظاهراً مبتنی بر سه عنصر جذب سرمایه کلان خارجی، سرعت در انجام پروژه‌ها توسط پیمانکار خارجی و افزایش توان صادرات به‌منظور حفظ سهم ایران در اوپک می‌باشد."

بنظر می‌رسد مهمترین رکن از عناصر سه‌گانه فوق؛ افزایش توان صادرات به‌منظور حفظ سهم ایران در اوپک و به تبع آن نیاز به ظرفیت‌سازی می‌باشد که به‌دنبال آن "جذب سرمایه کلان خارجی" و "سرعت در انجام پروژه‌ها" را ضروری می‌نماید. دلایل ارائه شده جهت "افزایش ظرفیت و توان تولید به‌منظور

صادرات" به شرح زیر می‌باشد:

الف) افزایش تقاضای جهانی نفت.

ب) حفظ سهم بازار و افزایش نفوذ در اوپک.

ج) روند بلندمدت کاهش بهای واقعی نفت.

الف) افزایش تقاضای جهانی نفت

گزارش وزارت نفت (۴) در قسمت بررسی بازار و وضعیت عرضه و تقاضا، پس از ارزیابی عوامل مثبت و منفی تأثیرگذار بر رشد تقاضای نفت به جمع‌بندی زیر می‌رسد:

با پیش‌بینی رشد سالانه تقاضای جهانی نفت بین ۱/۵ - ۲ درصد، نیاز جهانی به نفت در سال ۱۳۸۸ به حدود ۸۸ میلیون بشکه در روز خواهد رسید که ۴۰ میلیون بشکه آن توسط اوپک تأمین خواهد شد و سهم ایران با حفظ وضعیت موجود حدود ۵/۶ میلیون بشکه در روز می‌باشد که با احتساب جبران افت طبیعی تولید، ایران تا سال ۱۳۸۸ باید حدود ۴ میلیون بشکه در روز ظرفیت‌سازی نماید.

از آنجایی که حاکمیت هر یک از دو خط مشی مذکور می‌تواند تأثیرات تعیین‌کننده و متفاوتی بر استراتژی نفتی ایران و دیگر عناصر اصلی آن و بطور کلی جهت‌گیری کلان کشور بگذارد، ضروری است نکات برجسته آنها مورد شناسایی و ارزیابی قرار گیرد.



ب) افزایش نفوذ در اوپک

برخی از مسوولان و صاحب‌نظران معتقدند که برای حفظ قدرت و افزایش نفوذ و اقتدار در اوپک، باید به ظرفیت‌سازی هر چه بیشتر اقدام نمود و در این رابطه از الگوی عربستان سعودی پیروی می‌نمایند.

عضو هیأت عامل جمهوری اسلامی ایران در اوپک در شرح وقایع مربوط به نشست جاکارتا و تصمیم به افزایش صادرات ۲/۵ میلیون بشکه در روز که افت شدید قیمت‌ها را بدنبال داشت. اشاره می‌نماید که موافقین با افزایش تولید در مقابل ایران چنین استدلال می‌کردند: (۵) "آیا ظرفیت افزایش تولید دارید که مخالفت می‌کنید؟ چون شما توانایی افزایش تولید را ندارید به سایر اعضا نمی‌توانید بگویید لطفاً تولید نکنید. آنها به ما می‌گویند اگر شما ۲ میلیون بشکه بیش از این ظرفیت تولید دارید سایر اعضا را از افزایش تولید منع کنید. ایران برای آن که در سال‌های آینده سهم خود را در اوپک حفظ کند، بشدت نیازمند سرمایه‌گذاری است."

همین مسوول محترم در تبیین سیاست‌های جدید وزارت نفت می‌گوید: (۶) "سیاست‌های جدید وزارت نفت در رابطه با افزایش ظرفیت تولید است که اتفاقاً می‌تواند بازدارنده تولید دیگران باشد. به عبارتی می‌توان از آن به‌عنوان یک عامل بازدارنده استفاده کرد. زیرا تهدید و دوجانبه‌ای برای متوقف کردن حریف وجود خواهد داشت. چرا که هر دوی ما مازاد ظرفیت خواهیم داشت. همچنین زمانی که ظرفیت‌سازی نداریم دنباله‌رو هستیم. به همین دلیل ما به سمتی در حرکت هستیم که ظرفیت ایجاد کنیم تا از این طریق توازن در سهم بازار و درآمد برای خودمان به‌وجود آوریم."

ج) روند بلندمدت کاهش بهای واقعی نفت

یکی از دلایلی که جهت توجیه "ظرفیت‌سازی صادراتی" طرح شده، این است که روند بلندمدت بهای واقعی نفت نزولی می‌باشد. (۷) "لذا کشورهای تولیدکننده باید هرچه زودتر توان تولید نفت خود را بالا ببرند تا سرمایه‌میلی‌شان به قیمت‌های بالاتری به‌فروش برسد."

از مجموعه مباحث مطرح شده دو خط مشی متفاوت جهت ظرفیت‌سازی بدست می‌آید:

- ۱) ظرفیت‌سازی به منظور صادرات هرچه بیشتر (به هر قیمت).
- ۲) ظرفیت‌سازی بر مبنای توان ملی (ظرفیت‌سازی ملی).

۱- ظرفیت‌سازی به منظور صادرات هر چه بیشتر (ظرفیت‌سازی صادراتی)
هسته اصلی استدلال در این خط مشی چنین است: "درآمد بیشتر از

طریق سیاست سهم بازار بدست می‌آید و برای حفظ سهم بازار باید ظرفیت‌سازی متناسب با افزایش تقاضا صورت پذیرد." بطورکلی کشورهای نفتی درون اوپک، به تناسب ذخایر نفتی خود دو شیوه متفاوت را برای کسب درآمد دنبال می‌کنند.

"کشورهایی که ذخایر کمتری دارند، ترجیح می‌دهند که درآمدهای خود را از طریق افزایش قیمت‌ها به حداکثر برسانند و

کشور هایی که ذخایر بیشتری دارند، ترجیح می‌دهند درآمدهای خودشان را از راه دیگری، یعنی از طریق افزایش سهم بازار بالا ببرند." (۸)

دیدگاه توجیه پیرویی از نظریه سهم بازار معتقد است که سیاست تکیه بر قیمت، یک سیاست شکست خورده است؛ "اگر ما تنها دنبال این سیاست (سیاست قیمت) رقتیم آن را به نفع بقیه اعضا به اجرا درمی‌آوریم زیرا سهم خود را کم می‌کنیم و قیمت را نیز افزایش می‌دهیم... بنابراین نتایج، نشان دهنده این است که ما باید در سیاست خود تجدید نظر کنیم." (۹) یا "ما دنبال این بودیم که بیشتر از طریق کاهش عرضه و افزایش قیمت، درآمد خود را افزایش دهیم. بعد از منتهی به این نتیجه رسیدیم که این بازی تا آخر نمی‌تواند ادامه یابد..." (۱۰)

اولین چالش در برابر این خط مشی این است که: آیا قیمت نفت به عنوان یک منبع تمام شدنی عادلانه است یا خیر؟ وزیر جدید نفت معتقد است: (۱۱) "ما سیاست "سهم بازار" را به عنوان یک سیاست اصلی در جمهوری اسلامی قبول نداریم و فکر می‌کنیم بهای نفت بسیار پایین و غیر عادلانه است."

دومین مطلب این که پیرویی از سیاست قیمت حتی اگر در عمل از نظر درآمد به نفع دیگر اعضا اوپک تمام شود، ولی با توجه به اصولی بودن آن در درازمدت، هم در جهت آگاهی‌بخشی مردم منطقه و افزایش فشار آنها بر حکومت‌های خود مؤثر بوده است و هم به اقتناع نسبی اعضای اوپک منجر خواهد شد.

تجربه نشست "جاکارتا" و تصمیم به افزایش صادرات و سپس بازگشت به سیاست ایران (کاهش عرضه) به وضوح این نظریه را تأیید می‌کند. طبیعی است که دفاع از سیاست قیمت باید با صبورگی خاص در چارچوب حفظ وحدت اوپک انجام پذیرد. سؤال مهمتر این است که آیا چالش اصلی ما درآمد بیشتر است (از طریق اجرای سیاست سهم بازار) یا فقدان یک برنامه توسعه ملی که مورد وفاق نیروهای اجتماعی و سیاسی باشد؟ به قول معاون دبیرکل سازمان اگو: (۱۲) "فرض کنیم سه میلیارد دلار از نفت درآمد اضافی پیدا کنیم. این مبلغ می‌رود در بودجه دولت و به یک مقدار سوبسید یا سرمایه‌گذاری زیرساختی و غیره تبدیل می‌شود."

در شرایطی که وزیر مسکن اعلام می‌نماید: (۱۳) "ساخت ۲۵ سد توجیه اقتصادی نداشته است." با فرض این که افزایش درآمد بیشتر منجر به افزایش واردات تجاری بی‌رویه نشود (که در عمل حتماً خواهد شد) چه تضمینی وجود دارد که این سرمایه‌های اضافی در "چاه و بل" دیگری سرازیر نشود؟ بنابراین، مقدم بر این مسایل، طراحی مشارکت جویانه یک استراتژی "توسعه ملی" مورد وفاق نیروهاست که می‌تواند راهبرد ما را در بخش درآمد و شیوه‌های افزایش آن مشخص نماید.

سؤال دیگر این است که آیا "سیاست سهم بازار" واقعاً خاصیت بازدارندگی دارد؟ باید بپذیریم که ذخایر نفتی عربستان و قدرت تولید آن سه برابر کشور ما می‌باشد و رقابت در این سیکل معیوب (بازدارندگی از طریق افزایش ظرفیت تولید) همان تاکتیک "صلح مسلح" است و بازنده اصلی کشور های با قدرت مالی و ذخایر کمتر خواهند بود.

کشور های غیر اوپک با ۲۳٪ ذخایر، تأمین کننده ۶۰٪ نیاز بازار هستند و کشورهای اوپک با ۷۷٪ ذخایر، ۴۰٪ نیاز بازار را تأمین می‌کنند و این به معنای فرسایش سریع ذخایر نفتی کشورهای غیر اوپک می‌باشد. با تکنولوژی موجود پیش‌بینی

می‌گردد که ظرف بیست سال آینده، ذخایر آنها به اتمام برسد (۱۴). با توجه به این که حدود دو سوم ذخایر جهان اسلام در منطقه خلیج فارس قرار دارد و دوام این ذخایر بین ۵۰ تا ۱۵۰ سال تخمین زده شده است، (۱۵) لذا ذخایر موجود در این منطقه ضمن این که دارای کمترین هزینه تولید هستند (۱/۵-۲ دلار در هر بشکه) (۱۶) با دوامترین ذخایر نفت جهان نیز می‌باشند.

از طرف دیگر طبق برآوردهای معتبر تا سال ۲۰۲۰، تقاضا برای نفت، ۲۵ میلیون بشکه در روز افزایش می‌یابد و از این اضافه تقاضا تنها ۴ میلیون بشکه توسط کشورهای غیر اوپک پوشش داده خواهد شد. بنابراین ۲۱ میلیون بشکه دیگر باید توسط اوپک تأمین شود، در این صورت سهم بازار خودبخود برای اوپک حفظ خواهد شد. (۱۷) این امر باید به کشورهای اوپک و از جمله جمهوری اسلامی ایران آرامش و منانیت لازم را ببخشد تا در برنامه‌ریزی‌های مشترک در امر اکتشاف و استخراج و کسب تکنولوژی بر اساس توان ملی، از هرگونه تعجیل بی‌مبنا یا رقابت مخرب و ارزیابی غیرواقعی مخازن زیرزمینی مصون بمانیم.

نیاز به سرمایه کلان خارجی

با فرض پذیرش سیاست سهم بازار، برای حفظ سهم ایران در اوپک (۱/۵٪) و تأمین تقاضای نفت در سال ۱۳۸۸، نیاز به ظرفیت‌سازی در حد ۴ میلیون بشکه در روز وجود دارد و با سطح تکنولوژی موجود حدوداً برای هر یک میلیون بشکه افزایش ده میلیارد دلار سرمایه‌گذاری نیاز خواهیم داشت. لذا بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار سرمایه در طی این دوره باید جذب گردد و با توجه به کمبود سرمایه داخلی بالطبع جذب سرمایه خارجی در اولویت قرار می‌گیرد تا آنجایی که برخی معتقدند (۱۸): "باید با بازنگری سیاست کلان سیاسی و ایدئولوژیکی درها را به روی سرمایه‌گذاری بیگانگان باز بگذاریم." یا ساختاری که به دنبال ناسیونالیسم بود (ملی کردن) به دلیل عقب افتادن از تکنولوژی پیشرفته باید به نفع دستیابی به تکنولوژی برتر تغییر کند و "دهه ۱۹۶۰ (ملی کردن‌ها)، دهه پدیده‌های دیگری بوده است. بنابراین ما نمی‌توانیم تا ۲۰۲۰ هم اسیر دهه ۱۹۶۰ باشیم، اوضاع و احوال تغییر پیدا کرده است و ما باید متناسب با این تحولات فکر کنیم." (۱۹) به قول توماس والد: "در آن دهه (۱۹۶۰) به دلیل استثمار و وضعیت جهان، کنترل دولتی و ملی‌گرایی مد روز بود." (۲۰) این دیدگاه با اتخاذ مشی "سهم بازار و ظرفیت‌سازی صادراتی متناسب و به تبع آن" نیاز به جذب سرمایه کلان خارجی" دارد و به دنبال آن "طرح خصوصی‌سازی از مبدأ در ادامه تسلسل منطقی خود به دفاع از "روش مشارکت در تولید" (Production Sharing) می‌رسد و در نهایت با طرح "تجدیدنظر در قانون اساسی" دستاوردهای حاصله را در مخاطره قرار خواهد داد.

در فرازهای گذشته، مستنداً با دیدگاه "سهم بازار" و "جذب سرمایه کلان خارجی" آشنا شدیم. اینک در ادامه مطلب برخی از اظهارنظرها پیرامون خصوصی‌سازی از مبدأ و دفاع از روش مشارکت در تولید را مد نظر قرار می‌دهیم و ضمن آن به نقد مختصر بسنده می‌کنیم.

خصوصی‌سازی در صنعت نفت؟

در حالی که در فضای عمومی ایران، بحث خصوصی‌سازی و تعدیل اقتصادی، همچنین رهنمودهای بانک جهانی در این مورد

بشدت مورد تردید قرار گرفته است، عده‌ای معتقدند که "خصوصی‌سازی" باید از مبدأ انجام گیرد. (۲۱) اینان مبدأ را "نفت" فرض می‌کنند و در قدم اول، طرح خصوصی‌سازی صنایع نفتی حداقل در صنایع پایین دستی آن مثل فروش همه پالایشگاهها، همه کارخانجات پتروشیمی و صنایع حفاری به بخش خصوصی را توصیه می‌نمایند. (۲۲) در کنار این طرح خصوصی‌سازی بنیادی و جذب سرمایه کلان خارجی، عده‌ای معتقدند که اگر روش مشارکتی برای جذب سرمایه خارجی طرح شود، شرکت‌های خارجی علاقه بیشتری نشان می‌دهند مدعی‌اند که: شرکت‌های آمریکایی هم دولت خود را برای لغو تحریم ایران تحت فشار قرار خواهند داد (۲۳) و رهنمود صادر می‌نمایند. از آنجایی که دولت ایران روش مشارکت را مغایر با قانون اساسی می‌داند، تنها راه برداشتن این منع، دستور مقام رهبری یا راه‌های دیگری است که می‌شود پیدا کرد. (۲۴) (احتمالاً تجدیدنظر در قانون اساسی!) و نهایتاً قاطعانه اعلام می‌نمایند. "پروداکشن شرینگ راه اساسی است و اگر ایران برای جلب سرمایه‌های خارجی مصمم است باید این مشکل را حل کند. (۲۵) مجموعه سیاست‌ها و رهنمودهای فوق و نتایج طبیعی آن، وضعیتی را بر صنعت نفت تحمیل خواهند نمود که از دید برخی صاحب‌نظران و کارشناسان ملی بشدت قابل انتقاد است.

با توجه به هزینه پایین تولید چه دلیلی وجود دارد که شرکت‌های خارجی در روش مشارکت در تولید، تکنولوژی‌های جدید را برای استخراج بکار گیرند سؤالی که پاسخ آن را مدافعان روش مشارکت در تولید باید بدهند. با توجه به فشار بالای مخزن با همین ضریب بازدهی ۲۰٪ نیز شرکتها سود خود را خواهند برد. ۷۰ سال تجربه صنعت نفت ایران گواهی می‌دهد که کمپانی‌های نفتی، بک گام کوچک در جهت صیانت مخازن نفتی برداشته‌اند، در حالی که هم صاحب امتیاز بودند و هم در مخازن زیرزمینی و تولید شریک بودند.

این که برخی قایلند که روش مشارکت در تولید امنیت عرضه (Security of Supply) را برای مصرف‌کنندگان تضمین می‌نماید، باید اثبات نمایند که ملی‌کردن در تعارض با امنیت عرضه بوده است. واقعیت تاریخی این است که حتی در اوج شرایط ملی‌کردن نفت در ایران در دهه ۱۳۳۰ نیز مرحوم مصدق هیچ‌گاه جلوگیری از صدور نفت را سیاست خود قرار نداد و همیشه آمادگی خود را برای تأمین نفت اعلام داشت. باید توجه داشت، منافع غرب ايجاب می‌نماید که مشتاقانه بخواهد در منابع نفتی ما سرمایه‌گذار می‌نماید. لذا نباید به بهانه این که اصل ملی‌شدن و قانون اساسی جمهوری اسلامی مغایر با روش مشارکتی است، بخواهیم این موانع را در جهت اهداف غرب در هم بکوبیم و حتی تا جایی پیش رویم که در قدم اول، تعطیلی سالروز ملی‌شدن نفت (۲۹ اسفند) را ملغی کنیم.

نهایتاً این که اگر همچنان معتقدیم که اصل ملی‌کردن مربوط به دهه ۱۹۶۰ و باصطلاح "در مُد آن روز" بوده است و تا سال ۲۰۶۰ نمی‌توان اسیر آن بود، آیا هزینه اجتماعی - سیاسی مرتبط با تغییر قانون اساسی را در شرایط فعلی محاسبه کرده‌ایم که سخن از تغییر آن به میان می‌آوریم؟ آیا با عنایت به مجموعه شرایط و مطالبات موجود، توان تغییر قانون اساسی بدون بحران وجود دارد؟ چه جریانی می‌خواهد هزینه این بحران را بپردازد؟

بررسی مختصر فوق نشان می‌دهد که مجموعه سیاست‌هایی که در قالب "حفظ سهم بازار" و "جذب سرمایه کلان خارجی" با اولویت روش مشارکتی " طرح می‌گردد و برای تحقق و اجرای

آن نیز شتابان به‌سوی شرکت‌های پیمانکار خارجی دست دراز می‌کند، زاینده از "نگاه به بیرون" است و تابع تحولات بین‌المللی می‌باشد. اما پرسش اصلی این است که در برابر این وضعیت راه "حل ملی" و "روش اثباتی" چیست؟

پاسخ به این سؤال را با توجه به نیاز به تبیین و تفصیل بیشتر در حد توان در شماره آینده مطرح خواهیم نمود.

پی‌نوشتها:

- ۱) مجله مجلس و پژوهش (شماره بهار ۱۳۷۷) گزارش ویژه "توسعه صنعت نفت و بیع متقال در بودجه ۷۸" ص ۱۰۸
- ۲) روزنامه نشاط شماره ۱۲۳ (۱۳ مرداد ۷۸)
- ۳) نشریه چشم‌انداز ایران (شماره ۲)
- ۴) قراردادهای خدمات نفتی (بیع متقابل)، خلاصه‌ای از اصول حاکم بر قراردادها. صفحه ۲
- ۵) حسین کاظم پور اردبیلی، روزنامه فردا، شماره ۳۱ اسفند ۷۶
- ۶) حسین کاظم پور اردبیلی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۱۷ (بهار ۷۸) صفحه ۱۹
- ۷) روزنامه فردا، شماره ۱۰۸ ۷۷/۲/۲۶
- ۸) حسین کاظم پور اردبیلی، منبع شماره ۶، صفحه ۶
- ۹) حسین کاظم پور اردبیلی، منبع شماره ۶، صفحه ۱۸
- ۱۰) حسین کاظم پور اردبیلی، منبع شماره ۶، صفحه ۱۴
- ۱۱) بیژن زنگنه، روزنامه فردا شماره ۱۳۰ ۷۷/۴/۲۵
- ۱۲) سهراب شهابی، منبع شماره ۶، صفحه ۳۱
- ۱۳) عبدالعلی زاده اخبار اقتصاد، شماره ...
- ۱۴) حسین کاظم پور اردبیلی، روزنامه فردا، شماره ۳۰، ۷۶/۱۲/۴
- ۱۵) هوشنگ امیراحمدی، فصلنامه خاورمیانه، شماره ۲ (تابستان ۷۴) صفحه ۳۶۳
- ۱۶) حسین کاظم پور اردبیلی، منبع شماره ۶، صفحه ۱۸
- ۱۷) بیژن زنگنه، روزنامه فردا، شماره ۱۳۰، ۷۷/۴/۲۵
- ۱۸) حسین کاظم پور اردبیلی، روزنامه فردا، شماره ۳۱
- ۱۹) حسین کاظم پور اردبیلی، منبع شماره ۶، صفحه ۱۶
- ۲۰) توماس والد، روزنامه اخبار اقتصادی، شماره ۵۰، ۷۸/۸/۱۸
- ۲۱) حسین کاظم پور اردبیلی، منبع شماره ۶، صفحه ۲۹
- ۲۲) حسین کاظم پور اردبیلی، منبع شماره ۶، صفحه ۲۹
- ۲۳) فریدون فشارکی، روزنامه اخبار اقتصادی، شماره ۱، ۷۸/۸/۲۲
- ۲۴) فریدون فشارکی، همان منبع
- ۲۵) فریدون فشارکی، همان منبع

F.M.S) Fair Market Share) سهم مناسب بازار که اصطلاحاً سیاست سهم بازار ذکر شده است.



چشم‌انداز ایران خاور



استراتژی حفظ

کاظم پور اردبیلی:

- عربستان از اول انقلاب اسلامی ایران تاکنون، ۹۸۰ میلیارد دلار نفت فروخته است و ایران ۲۸۰ میلیارد دلار. - در کشور ما سهم درآمدهای نفتی در تراز پرداختها بیش از ۸۰٪ است. - در سال ۹۸ در اثر کاهش قیمت نفت درآمدهای از دست رفته نفتی ایران و عربستان حدود ۳۵٪، کویت حدود ۲۳٪، قطر حدود ۲۵٪ و امارات حدود ۳۲٪ است. - حجم معادلات کاغذی در دنیا حداقل بین ۷ الی ۱۰ برابر حجم معاملات نفت خام فیزیکی است. - بازیافت نفت از ذخایر دریای شمال ۵۰٪ است. در حالی که بازیافت از ذخایر خلیج فارس ۱۸٪.

(فصلنامه مطالعات خاورمیانه شماره ۱۷)

کاظم پور اردبیلی:

- اگر روزی در ایران، شرکتهای اصلی با ۶ تا ۷٪ پس از کسر پرداخت مالیات و غیره، سهمبری داشتند، امروز کمتر از ۱۰ الی ۱۲٪ روی هزینه‌های بانکی که عرف هم است، حاضر به سرمایه‌گذاری در طرحهای ما نیستند. یعنی برای تضمین بازگشت سرمایه، که آن را از منابع ثانویه قرض کرده و روی طرحها سرمایه‌گذاری می‌کنند از روی این منافع ۱۰ تا ۱۲٪ سود می‌خواهند. (فردا شماره ۳۰ مورخ ۷/۱۲/۷۶)

فریدون فشارکی:

- این که می‌بینیم شرکتهایی با روش بیع متقابل در ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند، این است که دستشان در ایران گیر باشد تا با تغییر شرایط از موقعیت بهتری نسبت به دیگران برخوردار باشند. - تولید ۳۰ میلیون بشکه توسط عربستان در سال ۲۰۲۰ يك شایعه است. امریکاییها هم این حرف را نزنده‌اند، غیرممکن است که عربستان در آن زمان از ۱۴ میلیون بشکه بیشتر تولید کند. - من پیش بینی می‌کنم در نیمه اول سال میلادی جدید قیمت نفت بشکهای بین ۲۰ تا ۲۱ دلار و در

نیمه دوم حدود ۱۶ دلار باشد که متوسط آن ۱۸ دلار است.

(اخبار اقتصاد ۷۸/۸/۲۲)

کتاب نفت و سیاست در خلیج فارس: (جیمز کریستال، دانشگاه کمبریج)

- تخمین زده می‌شود که کویت، حدود ۲٪ از ۱۰۰ میلیارد بشکه نفت ذخیره حوزه‌های نفتی خود را، در اثر آتش کشیدن چاه‌های نفت توسط نیروهای عراقی به هنگام عقب‌نشینی، از دست داده باشد.

دکتر هاشمی:

- گروه زکی پیمانی این ایده را پیش می‌برد که زمان مرگ اوپک فرارسیده و باید با سازمان دیگری به رهبری عربستان و امارات و کویت به‌عنوان اعضای اصلی، جان‌نشین شود. آنگاه استراتژی این سازمان، این خواهد بود که با مانور قیمت، سهم بازار کشورهای عضو را ماکزیم کند.

(فصلنامه مطالعات خاورمیانه شماره ۱۷ مورخ ۷۸)

بهر روز پورسینا:

- درون اوپک از سیاست سنتی مهار جناح نفتی عربستان باید حمایت شود. رویارویی با موقعیت تک قطبی عربستان در سازمان با تجدید حیات دوران دوقطبی ایران - عربستان دشوار است ولی می‌توان امیدوار بود اوپک با سازوکار دو قطب (عربستان - ونزوئلا) و (ایران - عراق) به یک توازن و تعادل مناسب برسد.

(فردا شماره ۲۴ مورخ ۷۶/۱۱/۲۶)

کاظم پور اردبیلی:

- امروزه در اوپک چیزی حدود ۶ تا ۷ میلیون بشکه ظرفیت مازاد وجود دارد. اگر این ظرفیت مازاد عرضه شود قیمت نفت به ۴ دلار می‌رسد.

(فصلنامه مطالعات خاورمیانه شماره ۱۷)

دکتر غنی‌نژاد:

- دستاورد حاکم بر اوپک مثبت بوده زیرا مانع شده است مازاد تولید به بازار عرضه شود.

(فصلنامه مطالعات خاورمیانه شماره ۱۷)

پورسینا:

- چنانچه بهای هر بشکه زیر ۱۴ دلار در هر بشکه بماند، سرمایه‌گذاران در منابع نفت آسیای میانه دچار تردید خواهند شد.

(فردا شماره ۴۹ مورخ ۷۶/۱۲/۲۷)

دکتر رزاقی:

- نفت شرایطی را به‌وجود آورده که اقتصاد ایران خودش را با درآمد آن تطبیق دهد... بهره‌برداری خام از صادرات نفت خام، اقتصاد ایران را، به‌طور یکجانبه محتاج اقتصاد بین‌المللی کرده است. در ابتدا این نیاز بیرون از مرزها بود، که به کشور ما فشار وارد می‌شد که نفت به آنها فروخته شود. ولی پس از سال ۱۳۵۰ فروش نفت یک نیاز درونی شد. در این شرایط مدیران و مردم به‌گونه‌ای زندگی می‌کنند، که مقاضی صادرات نفت در حجم زیاد هستند و زمانی که صادرات محقق نمی‌شود (مثلاً در سال ۷۰ و ۷۱) شروع می‌کنیم به استقراض، یعنی اگر می‌توانستیم نفت بیشتري بفروشیم، می‌فروختیم. بخصوص که بعضی این نظر را دارند که نفت بفروشیم و توسعه بکاریم.

(فردا شماره ۸۳ مورخ ۷۷/۲/۲۶)

هوشنگ امیراحمدی:

- وابستگی (دولت مسلمان) به درآمد نفت چنان عظیم می‌باشد که هیچ‌یک از این دولت‌ها نمی‌تواند از نفت به‌عنوان سلاحی علیه غرب استفاده نماید.

(فصلنامه مطالعات خاورمیانه شماره ۲)

هوشنگ امیراحمدی:

- نباید اهمیت اساسی نگرانی غرب از بابت جنبش‌های فعلی اسلامی در خاورمیانه را دست کم گرفت. در دوره پس از جنگ سرد در دو حوزه نگرانی همچنان باقی است: دسترسی به نفت و حفظ وضع موجود.

(فصلنامه مطالعات خاورمیانه شماره ۲)

فریدون فشارکی:

- ابوظبی در حال امضای قراردادی با شرکت موبیل و توتال برای اجرای پروژه خط لوله "دلفین" است. کشورهای طرف معامله ابوظبی طی چندین سال در قبال فروش اسلحه به این امیرنشین، تعهد کرده‌اند ۱۰٪ مبلغ خریدهای این کشور را سرمایه‌گذاری کنند که هم‌اکنون این مبلغ به ۶/۵ میلیارد دلار رسیده است. هدف این پروژه، خرید ۳ میلیارد فوت مکعب گاز از قطر است که این گاز از طریق خط لوله دلفین به ابوظبی سپس به دبی و عمان و بعد از کف دریا به هندوستان خواهد رفت.



چشم انداز ایران شماره

(خرداد شماره ۲۶۹ مورخ ۷۸/۸/۲۰)

توماس والد:

- ایران باید برای مدرن سازی صنایع نفت خود، مدیریت وزارت نفت را از مدیریت شرکت‌های نفتی جدا کند و شرکت‌های نفتی به صورت اقتصادی کار کنند. یعنی کالاهای خود را براساس هزینه تمام شده و سود در بازار بفروشند و از درآمد خود به دولت مالیات بدهند. در این وضعیت، وزارت نفت فقط بر حسن اجرای قوانین و قراردادها نظارت می‌کند و دیگر عامل اجرایی نیست، بلکه فقط ناظر است.

(اخبار اقتصاد شماره ۵۰ مورخ ۷۸/۸/۱۸)

کاظم پور اردبیلی:

- بنظر می‌رسد مشکل اصلی، مسأله انتقال مالکیت به افراد نیست بلکه مشکل عقب‌ماندگی تکنولوژیک از سایر نقاط جهان، به‌دلیل عدم ارتباط با آنها مشکل راندمان است. بالا بودن هزینه‌ها و عدم رقابت و مسأله بازارها نیز مطرح است. جنگ در دنیا، جنگ قدرت و بازار است.

- بهره مالکانه که ما از نفت می‌گیریم حق ما هست.

(فصلنامه مطالعات خاورمیانه شماره ۱۷)

دکتر غنی‌نژاد:

- اگر ارزش‌ها را طبق نظر مارکسیستها از کار بدانیم ما هیچ کاری

(روي نفت) انجام نداده‌ايم. بنا بر اين، ما از طريق درآمدهاي رانت‌ي خودمان كشورهاي صنعتي را در اين مدت غارت کرده‌ايم و اين غارت‌مان ادامه دارد. در حالي كه هميشه برعكس آن را بيان کرده‌ايم.

(فصلنامه مطالعات خاورميانه شماره ۱۷)

هوشنگ اميراحمدي:

- در سال ۱۹۹۰ ميانگين فروش هر بشكه نفت در اروپاي غربي ۴۹ دلار و در ژاپن ۳۹ دلار بود. خالص دريافتي از محل ماليات‌بندي فرآورده‌هاي نفتي در غرب، بيش از درآمد صادراتي كشورهاي صادرکننده نفت است.

(فصلنامه مطالعات خاورميانه شماره ۲۰)



مسجد سلیمان بدون نفت

(نامه‌ای به رییس جمهور)

بسمه تعالی
جناب آقای سیدمحمد خاتمی
رییس جمهور محبوب

احتراماً به عرض می‌رساند یکی از مهمترین موانع توسعه سیاسی - اقتصادی که از اعتیادهای بزرگ تاریخی مملکت ما بشمار می‌رود و دستهای مرموز از قبیل آن ارتزاق کرده و می‌کنند، همانا "اندیشه نازکی کار و کلفتی پول" از طریق وابسته شدن به درآمد بادآورده صادرات نفت خام می‌باشد که در واقع چیزی جز تاراج ثروت ملی ما نیست و به غلط نام آن را درآمد گذاشته‌اند.

اندیشمندان ایران چه در دوره نهضت ملی و چه پس از آن، همواره در فکر احیای اقتصاد ملی بوده‌اند. این اندیشه در زمان مرحوم دکتر مصدق به منصفه ظهور رسید و برکات زیادی داشت و دکتر مصدق آن را "اقتصاد بدون نفت" نامید. بگذریم، در ابتدای انقلاب نیز شورای انقلاب تصویب کرد، صادرات نفت از ۶ میلیون بشکه در روز به ۲ میلیون بشکه تقلیل یابد که حرکت انقلابی بزرگی بود در جهت قطع وابستگی به نفت. قصد من بر شمردن تلاشهای انجام شده نیست، ولی در سیر دفاع مقدس از زمانی که تحمیل‌گران جنگ، اسکله خارك و سایر اسکله‌ها را بمباران کردند، اندیشه "خودگردانی بدون نفت" دوباره نضج گرفت. تز خودگردانی شهرها بطوری که اداره و توسعه شهر منکی به درآمد نفت یا

بودجه عمومی نباشد، متولد شد و عملکرد مثبت خود را نشان داد. این تز در ابتدا توسط آقایان ملک مدنی و غلامحسین کرباسچی در اداره شهر اصفهان عینیت پیدا کرد و عملاً نشان داد که اگر درآمد نفت قطع شود، می‌توانیم بدون اتکا به آن

آقای خاتمی "رییس جمهور"، بیماری ساختاری اقتصاد ایران را اعتیاد به نفت دانستند. با این همه، تلاش چشمگیری برای رهایی از این بیماری ساختاری دیده نمی‌شود. یکی از گامهای بزرگ در این راه، خودگردانی شهرهای ایران بدون اتکا به درآمد نفت و بودجه‌های عمومی است که این مهم نیازمند وجود مدیرانی شجاع و باتدبیر می‌باشد. به نظر می‌رسد هماهنگی قوای مجریه و قضاییه در این رابطه می‌تواند بستر مناسبی را برای فعال شدن مدیران لایق و تقویت راهبرد خودگردانی شهرها فراهم نماید. به‌گونه‌ای که مدیران با داشتن امنیت قضایی بتوانند مبتکرانه طرح خودگردانی را تحقق بخشند. نامه ذیل که همزمان با محاکمه آقای غلامحسین کرباسچی خطاب به رییس جمهور نگاشته شده است، اشاره مستقیمی به همین موضوع دارد. انتشار این نامه در حالتی که قوه قضاییه به شرایط جدیدی پا می‌گذارد، می‌تواند تأکیدی بر ضرورت هماهنگی قوه مقننه و قوه قضاییه با قوه مجریه باشد.

درآمد، شهرها را اداره کنیم. این تز در تهران نیز توسط آقای کرباسچی و یارانانش و با حمایت رییس جمهور وقت عینیت یافت. برای روشن شدن اهمیت تز خودگردانی، به مسجدسلیمان اشاره می‌کنم که در دوران دانشجویی و اشتغال در صنعت نفت بطور مکرر به آنجا سفر می‌کردم. اداره اصلی کنسرسیوم نفت در آنجا بود. شهری بود به هر لحاظ آباد و پررونق. اما وقتی سیصد و پنجاه و دو حلقه چاه نفت مسجدسلیمان تخلیه شد و متأسفانه جایگزینی هم برای نفت وجود نداشت، اداره اصلی کنسرسیوم به اهواز منتقل شد و این شهر در تمامی وجوه افول خود را آغاز کرد. حال اگر به مسجدسلیمان "بدون نفت" نظری بیفکنیم، آثار اعتیاد به نفت و بدبختی‌ها و عوارض ناشی از آن را می‌بینیم. با کمی تأمل پی به عظمت خودگردانیهای شهرهای اصفهان و تهران بزرگ می‌بریم که خوشبختانه این تز برای سایر شهرهای ایران نیز الگویی خوبی شده است.

در کنار این تحول و شکوفایی در سایه تز خودگردانی شهرها، واکنش جریانات بازدارنده‌ای را هم ملاحظه می‌کنیم که از

ترك اعتیاد به نفت نگران و ناراحتند، چرا که چیزی جز مرگ گروهبانهای پورسانتاژ نخواهد بود و شبکه دستهای مرموز و ایادی بیگانه هم تضعیف خواهد شد. به هر حال بنظر می‌رسد خط تجاری - نفتی مصمم است جلوی این تحول بزرگ را به اشکال مختلف بگیرد. کما اینکه در اصفهان نیز در ابتدا همین خطوط مقاومت کردند، ولی با توجه به حمایتهای مرحوم امام و دفاع مقدس، کارشکنی‌هایشان به جایی نرسید. خود شما از آنجا که در رأس امور هستید، بهتر از همه ناظر و شاهد آن می‌باشید و نیازی به توضیح ندارد. به هر حال در پروسه ترك اعتیاد نفت و در مسیر احیای اقتصاد ملی با نابسامانیهای زیادی روبرو خواهیم شد که برخورد متناسبی را طلب می‌کند. در مواجهه با این سیر رشد و چنین تحوّل، آیا قوه مجریه، مقننه و قضاییه نباید این تحول را گرمی داشته و قوانین متناسب با آن را وضع نمایند؟ مگر شعار انقلاب ما "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" نبود؟ مگر استقلال و خودکفایی در همه زمینه‌های مکتبی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از اصول انقلاب نیست؟ آیا اگر مردم شهرها از جمله تهران بخواهند از آب تصفیه شده استفاده کنند، باید هزینه آن به بودجه عمومی تحمیل شده و مالیات آن را، دهقانان و زحمتکشان دهات دور افتاده بپردازند؟ اگر تحوّل انجام شود که خودگردانی منکی به بودجه عمومی نباشد، آیا نباید از آن حمایت کرد تا نضج گرفته و فراگیر شود و آیا نباید جلوی ضربات وارد شده بر آن را گرفت؟

به هر حال ما در کشاکش يك تحول بزرگی هستیم و آنهایی که در کار اجرایی تجربه‌ای دارند، برایشان طبیعی است که در يك نظام با ساختار اداری فاسد، اگر بخواهند پروژه‌های را به انجام برسانند، لامحاله کارهای نامناسبی هم انجام می‌گیرد که همه باید دست به دست هم بدهند و این ضعفها را از طریق دلسوزانه برطرف نمایند.

امیدوارم جنابعالی جمع‌بندی اینجانب را که طی چهل سال زندگی مبارزاتی بدست آمده و بدون حب و بغض می‌باشد، به سمع مقام رهبری و سایر مسئولین برسانید. انشاءالله بتوانیم از فرصتهای طلایی تاریخی و جغرافیایی‌مان استفاده‌های شایانی ببریم.

نکته قابل ذکر این است که ملاحظه می‌کنیم همزمان، جناحهای متخاصم



افغانستان تضادهای خود را تا حدی تخفیف داده‌اند که لوله گاز ترکمنستان از طریق آن کشور به پاکستان و اقیانوس هند برسد، ولی در ایران برعکس جریانات تشنج‌طلب کارهایشان را تشدید کرده‌اند. این اعمال با عقل منصف نمی‌خواند. با توجه به کاهش فاحش قیمت نفت، بهترین عمل، استفاده از موقعیت ژئوپولیتیکی ایران یعنی خط لوله‌های ترانزیت نفت و گاز یا معاملات پایاپای نفتی می‌باشد، بخصوص که قیمت تأسیسات خیلی زیاد و قیمت نفت خیلی ارزان است. بنابراین، درآمد ما از ترانزیت سودی است خالص بدون تاراج ثروتهای نفتی ما. فقط در سایه همبستگی همه نیروهای داخل است که می‌توانیم از این فرصت طلایی استفاده کنیم.

با کمال احترام

لطف الله میثمی - مهندس نفت





نفت، اسلحه و حساسیت‌های موجود

سازمان سیا این‌گونه تخمین می‌زند که ایران توانایی آن را دارد که طی پنج سال آینده به تسلیحات هسته‌ای دسترسی پیدا کند. اما در صورتی که بتواند مواد مورد نظر را از روسیه قاچاق کند، در مدت زمان کوتاهی به این مهم نایل خواهد آمد.

ایران با دو کشور روسیه و چین در زمینه‌های هسته‌ای موافقتنامه‌هایی را به امضا رسانیده است. با وجود دیگر منابع انرژی در ایران، این کشور در حال ساختن یک نیروگاه هسته‌ای می‌باشد که میلیاردها دلار هزینه در بر دارد. بنظر می‌رسد ایران در لوی همکاری صلح‌آمیز هسته‌ای، در صدد دستیابی به دانش تسلیحات اتمی می‌باشد. بر این اساس، ایالات متحده در ژانویه ۹۹ دو مؤسسه هسته‌ای روسیه را به علت همکاری با ایران در زمینه تسلیحات هسته‌ای مورد تحریم قرار داد.

نهادهای تجاری روسیه با عنایت به منافع چشمگیر این رابطه، منابع تأمین فن‌آوری و دانش لازم در زمینه تسلیحات هسته‌ای می‌باشند. برای نمونه، روسیه با فروش تجهیزات موشکی ایران را یاری داد تا در سال ۹۸، موشک "شهاب ۳" را تولید نماید. این موشک می‌تواند به راحتی اسراییل را هدف قرار دهد. اما ایران در این حد متوقف نمانده و در صدد ساخت موشک "کوثر" است که قادر به هدف‌گیری کلیه مناطق اروپا می‌باشد. در صورت تداوم این روند، ایران با کمک چین و کره شمالی قادر خواهد بود که ظرف ده سال آینده موشک بالستیک قاره‌پیمای

را تولید کند و بدینوسیله خاک ایالات متحده را نیز مورد تهدید قرار دهد. پیش از این، ایران سلاحهای شیمیایی را نیز تولید کرده است، لیکن در حال حاضر بر آن است تا به تسلیحات میکروبی دست یابد. در مجموع طبق آخرین برآوردها، حدود ده‌هزارتن از دانشمندان و فن‌آوران روسیه، در این پروژه‌ها ایران را یاری می‌دهند. تصویب قانون عدم گسترش تسلیحات کشتار جمعی ایران، یکی از آخرین راهلهایی بوده که ایالات متحده برای مقابله با ورود فن‌آوری هسته‌ای از روسیه به ایران اتخاذ کرده است. براساس این قانون، ایالات متحده کمکهایی خود به روسیه در زمینه تأسیس ایستگاه فضایی را منوط به خودداری این کشور از صدور فن‌آوری هسته‌ای به ایران نموده است. با توجه به آن که ایران تنگه‌هرمز را که حدود بیست در صد از نفتکشهای جهان را از خود عبور می‌دهد، تحت کنترل دارد، تلاشهای این کشور برای دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی می‌تواند جریان نفت را با خطری جدی مواجه سازد. پیش از این ایران با مستقر نمودن موشکهای زمین به زمین در خلیج فارس و سوذستن از ۳ فروند زیردریایی روسی و همچنین استقرار موشکهای ضد ناو چینی در منطقه، جدی بودن تهدیدات خود را برای بستن تنگه‌هرمز به منصفه ظهور رسانده است. بر این اساس ایران می‌تواند تهدیدکننده جریان نفت باشد. در چنین وضعیتی اگر خط لوله نفت دریای خزر از ایران عبور کند، تسلط ایران بر منابع انرژی جهان مضاعف خواهد شد و

همزمان این کشور خواهد توانست
تنگه هرمز و جریان نفت دریای خزر را
مورد تهدید قرار دهد. به همین دلیل است
که ایالات متحده با احداث خط لوله در
ایران به جهت انتقال نفت و گاز حوزه
خزر به مخالفت شدیدی دست یازیده است
و در مقابل از خط لوله باکو به بندر
سیحون در ترکیه حمایت می‌کند.

AIPAC کمیته امور عمومی
آمریکا - اسرائیل اوت ۹۹



عملکرد جامعه و ظرفیت تولید را با هم در نظر می‌گیریم، ضمن آن که ما از يك پول

بین المللی هم مجبوریم استفاده کنیم. مثلاً تولید سرانه ایران با توجه به برآوردهای موجود در سال ۱۳۷۵ حدوداً ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ دلار محاسبه شده در حالی که ظرفیت تاریخی ما حدود ۳۰ تا ۳۵ هزار دلار به ازای هر نفر است. لذا بیش از ۵ تا ۷ درصد از ظرفیت تاریخی مردم ما بکارگرفته نشده است، در حالی که آنها از صبح تا شب و طی سال تلاش می‌کنند؛ مسئولان سیاستگذاری می‌کنند و دولت اجرا می‌کند ولی در نهایت مجموعه تلاش‌ها به جایی می‌رسد که ما سالانه حدود ۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ دلار درآمد سرانه بدست می‌آوریم. به عبارت ساده‌تر، ما هنوز توان استفاده از حدود ۹۵ درصد ظرفیت تاریخی خود را بدست نیاورده‌ایم.

نیاز به تولید بیشتر

نیاز به سطح بالاتری از تولید داریم. در کلان جامعه، بخشی از این تولید سرمایه‌گذاری می‌شود، یعنی راه، مسکن و کارخانه ساخته می‌شود. بخش دیگری را جدا می‌کنیم و در اختیار دولت قرار می‌دهیم تا هزینه‌های اجتماعی را انجام بدهد، مثل هزینه آموزش و پرورش و امنیت و... یک بخش دیگر هم در اختیار خانواده قرار می‌گیرد که زندگی عادی خانوار را تأمین می‌کند.

ارقام سال ۷۵ نشان می‌دهد که به ازای هر خانوار در جامعه، در ماه رقمی حدود ۳۲ هزار تومان سرمایه‌گذاری کرده‌ایم. به ازای هر خانواده، دولت در ماه ۲۳ هزار تومان هزینه جاری صورت داده است و به ازای هر خانواده، در ماه در حدود ۶۲۰۰۰ تومان هم مصرف خصوصی داشته‌ایم. اگر این ارقام را با نیازها مقایسه کنیم ملاحظه می‌کنیم که بشدت در هر زمینه‌ای آسیب پذیر هستیم.

ضرورت حجم زیاد سرمایه‌گذاری

سرمایه‌گذاری که انجام می‌دهیم برای این است که برای جوانان شغل ایجاد کنیم. تجهیزات کهنه را نو کنیم، عقب ماندگی‌های تاریخی‌مان را جبران کنیم، راه‌آهن و راه و... بسازیم، تعداد بنادر را به حد مطلوب برسانیم، آب و خاکمان را مهار کنیم، به جنگل‌هایمان برسیم. اینها در حقیقت يك عقب‌ماندگی تاریخی است. یعنی ما، بایستی ۱۰۰ تا ۲۰۰ سال پیش

پیدایش طبقه اجتماعی جدید در ایران

تلخیصی از گفتگوی دکتر حسین عظیمی با اخبار اقتصاد

روزنامه اخبار اقتصاد دریکی از شماره‌های تابستان گذشته در گفت‌وگویی با دکتر حسین عظیمی به ارائه نظریات ایشان درباره اقتصاد ایران و مسایل مبتلابه آن از جمله ظرفیت نیروهای مولد، جایگاه و تعریف طبقه متوسط در ایران و ریشه‌یابی بحران اقتصادی پرداخت. از آنجا که نشریه چشم‌انداز ایران بر آن است تا خوانندگان عزیز را با نظریات راهبردی مختلف آشنا کند، تلخیصی از آن گفت‌وگو را تقدیم خوانندگان می‌نماییم.

تجزیه و تحلیل مسایل اقتصاد ایران را باید از متغیر تولید شروع کرد

آیا این تولید در حال رشد است یا نه؟ تلفیق این وضعیت با چگونگی توزیع درآمد به چه صورت است؟ آیا وضعیت رفاهی جامعه خوب است یا نه؟ یعنی این تولید برای نیازهای جامعه کفایت می‌کند؟

۹۵ درصد ظرفیت تولیدی ما بلا استفاده است



بر اساس روال دنیا این کارها را انجام می‌دادیم و این کار را نکرده‌ایم و حالا باید بتدریج جبران کنیم.

ریشه مشکل هویت

۱- ریشه مشکل هویت، در بحرانهای اقتصادی و فقر است.

بحران‌ها در حوزه تورم، آسیب پذیری اجتماعی، کمبود سرمایه‌گذاری و کمبود اشتغال نمایان می‌شود. این بحران‌ها مسایل دیگری ایجاد می‌کند و ما را با مشکل هویت مواجه می‌کند. مثلاً در مقابل خودمان، کشوری مثل سوئد را می‌بینیم که فقط برای خدمات تأمین اجتماعی مردم خود چیزی بیش از ۱۰ هزار دلار برای هر نفر خرج می‌کند که در مقایسه با ۲۵۰۰ دلار تولید سرانه کشورمان می‌بینیم که فقط هزینه تأمین اجتماعی سوئد ۴ برابر تولید سرانه ملی ماست و بعد می‌پرسیم چرا؟ چرا اینقدر فقیریم؟

۲- گروه کوچکی که بخش زیادی از این منابع محدود را به هر دلیلی به طرف خود می‌برد.

۳- دولت سالاری... فرمان‌های سلیقه‌ای در گوشه و کنار کشور ریشه دوانده است. اگر هم بتوانیم جامعه را قانونمند کنیم، این اول کار است. جوامع صنعتی نه تنها قانونمند هستند که در فرهنگشان آنها قانون را طوری تعبیر و تفسیر می‌کنند که به نفع مراجع‌کننده است.

۴- به دلیل استراتژیک بودن این منطقه و تأمین نفت، حوادث جهان مستقیماً و شدیداً بر ما اثر می‌گذارد.

کشوری می‌تواند از ظرفیت تولیدی خود استفاده کند که سه کار را انجام دهد

۱- اندیشه‌های اصلی تمدن معاصر خود را بشناسد و آن را هضم کند.

۲- این اندیشه‌های اصلی را به اندیشه‌های تفصیلی مبدل سازد و هضم کند.

۳- نهادهایی را که تضمین‌کننده شکوفایی این اندیشه‌های تفصیلی هستند ایجاد کند.

دو ویژگی اندیشه تمدن معاصر

۱- اندیشه تمدن معاصر در حوزه ایدئولوژیک به برابری انسان‌ها برمی‌گردد.

۲- محدودیت علم و فن یعنی مشروعیت همه جا با علم است و با قانونمندی‌های شناخته شده علمی.

نگرش به زندگی‌مان را باید عوض کنیم

با توجه به بافت تمدن قدیم هند که بر اساس نظام "کاست" متکی بود، این مشکل تنها ویژه ما نیست، بلکه در تمام جهان همین وضع در دوران ماقبل تمدن صنعتی معاصر وجود داشته است. اما کشورهای توسعه‌یافته به این توفیق دست یافته‌اند که این شیوه غلط را بشکنند، ولی ما عملاً این نوع نگرش به زندگی را از بین نبرده‌ایم... دولت در فرهنگ ما به معنی پول، قدرت، ثروت و شکوه است. هنوز در فرهنگ ما مسؤلیت‌پذیری وارد مفهوم دولت نشده است.

پیدایش طبقه اجتماعی جدید که خواهان تغییرات اساسی است

یک طبقه اجتماعی جدید در حال شکل‌گیری است که فرهنگ متکی بر علم و اصالت انسان را پذیرفته است. بخش عمده ۱/۵ میلیون دانشجوی کشور و خانواده‌های آنان در این طبقه هستند.

خاستگاه طبقه متوسط در رابطه با شیوه تولید است. شیوه تولید هم بحث صرف اقتصادی نیست. در اروپا هم طبقه متوسط محور تغییرات در جامعه بود. در ابتدای تحول جامعه صنعتی، تکنولوژی ساده بود و نیازی به علم و تخصص احساس نمی‌شد و جامعه به دو طبقه کاملاً متمایز که در مقابل هم قرار می‌گرفت، تقسیم می‌شد. طبقه صاحب سرمایه و طبقه کارگران بی‌چیز. بتدریج سرمایه‌گذاری بیشتر صورت گرفت و تکنولوژی پیچیده‌تری را می‌خواست و آن هم نیازمند تخصص و علم بیشتر بود. همراه با توسعه تکنولوژی، رفته رفته این طبقه متوسط هم وسعت گرفت و به خاطر جایگاه خود قدرت پیدا کرد و توانست در برابر دولت بایستد و آرام آرام توانست در دولت سرمایه‌داری آن موقع نفوذ کند. و لیبرالیسم خشن قرن ۱۹ اروپا را عوض کرد و دولت سوسیالیسم اروپایی را پایه‌گذاری نمود.

منشاء پیدایش طبقه متوسط فرهنگی در ایران

طبقه متوسط در ایران در رابطه مستقیم با تولید اقتصادی شکل نگرفته است، بلکه منشاء وجود آن را باید در درآمد و بخش نفت صادراتی کشور جستجو کرد. به همین حیث این طبقه را

طبقه متوسط فرهنگی نامیده‌ام که ناشی از گسترش نظام آموزشی و گسترش شهرنشینی است، ولی هیچ‌یک از این پدیده‌ها در رابطه مستقیم با تولید اقتصادی نمی‌باشد. چون درآمد نفت داشتیم، روی نظام آموزشی کار کردیم و امکان گسترش شهرنشینی را به صورت امروزی یافتیم و این حوادث طبقه متوسطی را پدید می‌آورد که از نظر خاستگاه فرهنگی، همان را می‌خواهد که طبقه متوسط جامعه صنعتی می‌خواهد ولی از نظر اقتصادی دارای آن جایگاه نیست. این طبقه فشار می‌آورد تا ارزش‌های خود را به دولت تحمیل کند... آموزش را سامان دهد و اگر موفق شود تولید ملی بطور جهشی افزایش خواهد یافت.

پدیده نوظهور مالکیت خصوصی در ایران

در قدیم مالکیت خصوصی به این صورت که به صورت شخصی مالک باشد، نبود. چون اول باید قدرت سیاسی را قبضه می‌کرد و بعد به تبع حاکم شدن، ثروتمند هم می‌شد. در دنیای جدید شما باید با نشان دادن کار و تلاش و نبوغ و سازماندهی و اختراع، ثروتمند شوید و بعد اگر مایل باشید وارد حوزه سیاست شوید. پس مالکیت خصوصی در ایران پدیده‌ای جدید است.

عدم امنیت سرمایه در فرهنگ گذشته ما ریشه دارد

چون در گذشته ثروت ناشی از زور بود نه کار و کارآفرینی و بر اساس این فرهنگ، سرمایه و پول قابل توجه معادل دزدی تلقی می‌شد لذا به راحتی در حال حاضر مصادره می‌کنیم و هیچ‌کس نمی‌تواند نسبت به سرمایه خود احساس امنیت کند، هر چند قانون آن سرمایه را به رسمیت شناخته باشد.

عملکرد بخش خصوصی ناشی از ناامن بودن سرمایه است

بخش خصوصی ما هم این ویژگی را پیدا کرده که سرمایه خود را پنهان کند و به دنبال درآمد بادآورده سریع برود و کمتر به تولید کالایی ببیند و سرمایه را خارج کند.

مشکل اقتصاد ما دولت سالاری نیست، بلکه کسانی هستند که اموال عمومی را حیف و میل می‌کنند

با آن که بخش دولتي ما داراي مالکيت
بيش از حد وسيعي است و حتي بخش
خصوصي, در صادرات گرفتار دولت
سالاري است و همه جناح‌ها اعم از راست
و چپ و ميانه, مشکلات ما را مالکيت
دولتي مي‌دانند, اما با اين حرف‌ها آتش
بيار تنور کساني شده‌اند که به دنبال حيف
و ميل کردن اموال عمومي هستند.
جناح چپ مي‌خواهد عمده توليد در
دست دولت باشد ولي دولت به مردم زور
نگويد ديگر چنين کاري شدني است؟

اقتصاد خصوصي به فاشيزم منجر مي‌شود

جناح راست مي‌خواهد همه کارها را
به تجار و صاحبان سرمايه بسپاريم و آنها
را در مسايل اقتصادي آزاد بگذاريم, ولي
در جبهه اجتماعي و فرهنگي مردم را
کنترل کنيم. اگر اين‌گونه بشود نهايتاً نوعي
فاشيزم ايجاد خواهد شد.

راهبرد اساسي براي اقتصاد ما چيست؟
بايد فهميد که انسان باوري و علم
باوري چيست؟ بايد تمدن معاصر بشري
را فهميد و درک کرد که جوامعي که
نخواهند در راستاي انسان باوري و علم
باوري حرکت کنند, الزاماً دچار بحران‌ها
مي‌شوند و در سير اضمحلال پيش
مي‌روند.



روزهای اسفند سال گذشته و به عبارت دیگر اولین روزهای انتشار روزنامه نشاط با آن دست به گریبان بودهام. سخنی بوده است که آن را گهگاه با دوستان به تحلیل می‌گذاشتم. ولی هیچ‌گاه آن را روی کاغذ نیاورده بودم. تا این که ویژه‌نامه نشاط را در سالگرد درگذشت شریعتی تورق کردم. موضوعی که می‌خواهم به آن بپردازم تغییر در مشی فرهنگی و البته طبعاً سیاسی روزنامه‌های "جامعه"، "توس"، "نشاط" است که من فقط قصد عنوان آن را دارم و علت‌یابی آن را به عهده گردانندگان محترم این نشریات می‌گذارم.

انتشار روزنامه جامعه به سردبیری محمود شمس و مدیرمسئولی حمیدرضا جلائی‌پور، حداقل برای من حاوی پیامهایی بسیار مبارک بود. محمود شمس تا قبل از این که به سردبیری روزنامه جامعه نایل آید، عهده‌دار سردبیری نشریه کیان بود. کیان با محوریت افکار دکتر سروش منتشر می‌شد و نشریه‌ای بود که در میان روشنفکران ایرانی و خارجی به ارگان کیانیسم معروف بود و می‌توان گفت که در راستای تفکر "راست مدرن" ابر تقسیم‌بندیهای فکری موجود در سطح هان و به تقسیم‌بندیهای سیاسی موجود در ایران به راهبرد می‌پرداخت. حمیدرضا جلائی‌پور نیز شخصی بود که منزلتش به محل برگزاری سلسله جلسه‌های خنرانی دکتر سروش تبدیل شده بود.

عبدالکریم سروش در مقدمه کتاب بسط تجربه نبوی می‌نویسد: "صاحب من قلم که نه در مسجد جایی و نه در دانشگاه کلاسی برای سخن گفتن با ستم‌ها می‌یافت، به پیشنهاد جوانمردانه‌ای از دوستان [حمیدرضا جلائی‌پور] لسات خود را در منزل او دایر کرد. مین محل بود که بعداً به ثبت رسید و حمیدیه معرفت نام گرفت. من که شخصاً، تفکرات "راست مدرن" اعتقاد داشتم، شایب روزنامه‌ای را با این تفکر، گام همی در نهادینه‌شدن این طبقه در ایران می‌دانستم، طیفی که در محاسبات سیاسی حزبی در ایران تا آن زمان جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده بود.

سیاستها و تفکر حاکم بر روزنامه نشاط که روزنامه‌ای با همان مدیریت قبلی ولی همراه با تغییر نسبی کادر تحریریه بود، اما جای مناقشه دارد که در همان راستای روزنامه‌های جامعه و توس باشد. اگر چه صفحه اندیشه روزنامه نشاط با

راست مدرن

نشاط به کدامی رود؟

رضا خجسته



از آنجا که در نامه آقای رضا خجسته رحیمی به روزنامه نشاط و پاسخ آقای محمد قوچانی به آن که در تیرماه سال جاری صورت گرفت، به نکاتی راهبردی اشاره شده است، تلخیصی از این گفت‌وگو ارائه می‌شود.

مطلبی که در اینجا قصد ابراز و بسط آن را دارم، بحثی است که از اولین

مطلبی تحت عنوان "شخصیت انقلابی" اثر اریک فروم، کار خود را شروع نمود ولی پرداختن به اندیشه‌های دکتر سروش و در موردی کارل پوپر و دیگر مقالات در ادامه کار، این نگرانی که حاکی از تغییر سیاست‌های منظومه فکر گردانندگان این نشریه بود را کاهش می‌داد. ولی همان تغییر نسبی کادر تحریریه روزنامه نشاط که عده‌ای آن را در راستای فشارهای قوه قضاییه می‌دانستند تغییراتی را نیز در صفحات به‌وجود آورده بود، از جمله این تغییرات افتتاح صفحه‌های به‌نام "مسایل ایران" می‌بود که نامش این اجازه را به مسؤولان صفحه می‌داد که به تمام مسایل ایران در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فکری و... بپردازند. خوانندگان در این صفحه شاهد ارایه مطالب از عزیزانی همچون دکتر حبیب الله پیمان، "دبیرکل جنبش مسلمانان مبارز" رضا علیجانی "سردبیر ماهنامه ایران فردا و عضو دفتر پژوهش‌های دکتر شریعتی، و تقی رحمانی "عضو دفتر پژوهش‌های دکتر شریعتی" و مسعود پدram "عضو دفتر پژوهش‌های فرهنگی دکتر شریعتی و سردبیر فصلنامه با مخاطب‌های آشنا"، ارگان این تشکل حسن یوسفی اشکوری "مسؤول دفتر پژوهش‌های دکتر شریعتی" مسعود فراسخو "عضو سابق دفتر پژوهش‌های دکتر شریعتی و سردبیر فصلنامه (فراراه)" و مراد تقی "مدیرمسؤول فصلنامه گفت‌وگو" و عباس عبدی از دانشجویان تسخیرکننده سفارت آمریکا و عضو سابق تحریریه روزنامه سلام و از اعضای هیأت سردبیری روزنامه (صبح امروز) و دکتر ابراهیم یزدی "دبیرکل نهضت آزادی ایران" بوده‌اند. همچنین مصاحبه ده قسمتی روزنامه با دکتر ابراهیم یزدی نیز در این صفحه به چاپ رسید. همان‌طور که می‌دانید این اشخاص - که بنده احترام خاصی برای آنها قایلیم و بنا به حرفه خبرنگاری‌ام با همه آنها ارتباط داشته‌ام. - اکثراً متمایل به طیفی می‌باشند که فارغ از سنتی بودن یا نبودن در جریان چپ ایدئولوژیک می‌گنجد. اگر چه نهضت آزادی همان‌طور که جلالی پور نیز اذعان داشته است در محدوده تفکر "راست مدرن" قرار می‌گیرد. ولی گفتنی است که نهضت از بعضی جنبه‌ها اگر چه هم‌اوا به این طیف می‌باشد، ولی این جنبه‌ها نمی‌توانند ما را از جنبه سنتی و ایدئولوژیک آنها در بعضی موارد غافل نماید. (مسلاً پرداختن به این جنبه از نهضت آزادی، مقوم جریان

راست مدرن نخواهد بود) در روند انتشار صفحه "مسایل ایران" شاهد چاپ حتی یک مقاله از آن جریان فکری که روزنامه جامعه و توس به‌دنبال آن بوده‌اند، نبوده‌ایم...

ویژه نامه وزین نشاط در سالگرد دکتر شریعتی نیز که احتمالاً توسط همین گروه تهیه شده است، مؤید همین نظر می‌باشد. ما در این ویژه‌نامه کمتر مطلبی را در نقد تفکر چپ و ایدئولوژیک و آرمان‌های عدالت اجتماعی که دغدغه شریعتی بوده‌اند، می‌بینیم:

سخن من با گردانندگان روزنامه نشاط، بالاخص جناب جلالی پور و شمس الواعظین این است که مشخص کنید با چه سیاستی پیش خواهید رفت؟ مگر عده‌ای از دوستان شما نبودند که به خاطر همین تمایلات به تغییر مواضع، وضعیت خود را با دکتر سروش مشخص نمودند و از او فاصله گرفتند. شما باید بدانید که پرداختن به دغدغه‌های دو گروه فکری متفاوت نمی‌تواند تداوم داشته باشد و نشاط یا باید به‌عنوان خاستگاه طیف راست مدرن باقی بماند و بر اعتقاد

... فرموده‌اند (و نام‌هایی نیز در ردیف کرده‌اند) که نویسندگان صفحه مسایل ایران متمایل به جریان چپ ایدئولوژیک هستند. به همین فهرست ایشان رجوع می‌کنیم:

در میان اسامی مذکور بی‌گمان هر کس چپ و ایدئولوژیک باشد حضرت آقایان "مراد تقی و ابراهیم یزدی" این توصیف را در مورد خود انکار می‌کنند و جالب اینجاست که هر خواننده منصف آثار و آشنای محقق آرای این دو بزرگوار می‌داند که اینان خود از منتقدان چپ و ایدئولوژی‌اند. به‌عنوان یک نمونه آشکار آقای رحیمی را به مقاله‌ای از جناب تقی در دومین شماره نشریه گفت‌وگو حواله می‌دهیم که به نقد آرای دکتر شریعتی پرداخته است و البته شاید چون جناب ایشان در همان گفتار از موضع نقد روشنفکری دینی به نقد دکتر سروش نیز پرداخته

است، مقبول طبع لیبرال پسند و پلورال مشرب جناب رحیمی نیفتاده و چون از ایشان نیست، خود بر لیبرالیسم دینی و سرمایه‌داری پافشاری کند و تغییر مسیر ندهد و... ولی آیا نشاط "ایران فردا" یا "پیام هاجر" خواهد شد؟ این سؤالی است که از نظر من جوابش منفی است، تا چه میسر افتد.

۷۸/۴/۷

پیام روزنامه‌ها مدنی راشتباه دریافت کرده‌اید

محمد قوچانی

نقد شفاف برادر جوانم رضا خجسته رحیمی بر صفحه مسایل ایران که روز گذشته و تحت عنوان "نشاط به کجا می‌رود" در همین روزنامه به چاپ رسید، از هر جهتی که شایسته پاسخگویی باشد از یک جهت درخور تقدیر است و آن جسارت و شهامت این دوست جوان همشهری ما در عیان کردن بسیار غلیظ تعلقات ایدئولوژیکشان است

لاجرم ایدئولوژی اندیش قلمداد شده‌اند. در مورد ویژه نامه نشاط به مناسبت بزرگداشت دکتر شریعتی که به درستی



چشم انداز ایران شماره ۶۱

دریافته‌اند، توسط همین گروه تهیه شده است.

... همان ویژمنامه افزون بر آقایان رحمانی و آعاجری و رجایی و اشکوری منتقدانی نیز حضور داشتند. آقای جلایی پور گفتند که در اندیشه شریعتی دولت جایگاهی ندارد.

موسی غنی نژاد به نقد نظریه دموکراسی متعهد پرداخت و مجید محمودی به نقادی از رویکرد شریعتی به فرهنگ پرداخت.

... سخن از غلبه تفکر صفحه مسایل ایران بر گروه داخلی و سیاسی نشاط رانده‌اند و در ستون تریبون اشاره کرده‌اند که تریبونی است در جهت اشاعه همین تفکر. خوانندگان مستمر روزنامه نشاط می‌توانند اسامی یک هفته این ستون را احصا کنند که در آن صورت بی‌گمان نامهایی چون ابراهیم یزدی، صادق زیبا کلام، حمیدرضا جلایی پور، مجید محمدی، مرتضی مردیها، مسعود بهنود بسیار آشنا خواهد بود و تکرار نامهایی حسن یوسفی اشکوری، عمادالدین باقی و یکی دو گفت‌وگو با عزت الله سبحانی و هاشم آعاجری بی‌فروغ خواهد بود...

۷۸/۴/۸



است. نخست حصول اطمینان از این که رقبای جهانی نتوانند کنترل نفت را بدست بگیرند. دوم آن که مانع بدست گرفتن کنترل نفت توسط قدرتهای منطقه

خلیج فارس عقیم می‌کرد. بعد از سقوط شاه، ایالات متحده سیاست خود را تغییر داد. از یک سو آمریکا مجبور شد، به بیطرفی ایران در معادله آمریکا و شوروی تن در دهد، ولی از سوی دیگر پنهانی صدام حسین را تشویق به درگیری با ایران نمود. این جنگ دو فایده اساسی را در بر داشت. نخست آن که حمله عراق به ایران، دولت ایران را محتاج به قطعات یدکی و اقلام آمریکایی می‌نمود. (به قضیه ایران - کنترا و سفر مک فارلین به ایران توجه شود) و دوم آن که با مشغول نمودن عراق، ساحل غربی خلیج فارس، (عربستان، کویت و...) از گزند این دولت مصون نگاه داشته می‌شد. این که چرا عراق حاضر به اتخاذ چنین سیاستی شد، صرفاً به چشمداشت او به خاک ایران قابل توجیه نیست. صدام این گونه تصور می‌کرد که اگر ایران را در هم بشکند، اجازه خواهد یافت که قدرت مسلط منطقه خلیج فارس شود. آمریکا در موضعی قرار داشت که می‌توانست از پیروزی مطلق هر یک از طرفین جلوگیری کند. با این حال این جنگ با پیروزی نسبی عراق پایان گرفت و به همین دلیل عراق به سرعت برای بهره‌برداری از ثمرات پیروزی خود در جنگ با ایران وارد عمل شد. صدام به سفیر آمریکا در عراق اطلاع داد که قصد حمله به کویت را دارد.

حکومت عراق این‌گونه تصور می‌کرد که این حمله یک تحول ضروری و منطقه‌ای است که مورد توافق آمریکا نیز هست و در فرآیند حاکمیت عراق بر منطقه می‌باشد. این ظن از آنجا تقویت شد که با وجود آگاهی سفیر آمریکا از حمله قریب‌الوقوع عراق، کوچکترین اعتراضی به این کشور صورت نگرفت. اما منافع نهفته ایالات متحده در منطقه بیش از آن بود که نسبت به قولها و تعهدات پنهانی به دولت عراق وفادار بماند و موجب شد تا این کشور به دفاع از کویت برخیزد. با این حال، ایالات متحده خود رأساً صدام را سرنگون نکرد که چند دلیل برای آن متصور بود.

۱- امکانات نظامی گسترده‌ای که سرنگونی را ایجاب می‌نمود، توأم با تلفات گسترده بود که آمریکا خواهان چنین تلفاتی نبود.

۲- ایالات متحده برای حفظ موازنه با ایران، به عراق نیاز داشت.

شده تا نتوانند در تدارکات و قیمت‌های جهانی نفت نقش مؤثری ایفا کنند. در میان قدرتهای منطقه‌ای این، ایران و عراق هستند که هر یک به تنهایی قادر به انجام عملیات نظامی می‌باشند. از نظر آمریکا، رقابت این دو کشور که از دوران "بابلها" و "پارسها" در چالش خونین با یکدیگر بوده‌اند، تا حدود زیادی ایالات متحده را آسوده خاطر می‌کند. پیش از این نیز ایالات متحده با اتخاذ یک سیاست موازنه قدرت و تقویت اختلافات فیما بین این دو کشور، چاه‌های نفت را از گزند این دو قدرت منطقه‌ای در امان نگاه داشت. تا قبل از فروپاشی شوروی سیاست موازنه قدرت با راهبرد آمریکا به منظور مهار اتحاد شوروی کاملاً منطبق بود، که از طریق اتحاد با ایران، عراقیها را مهار و آرزوهای شوروی را برای نفوذ در

استراتژی انگوی صدام حسین

با گذشت حدوداً نه سال از عملیات طوفان صحرا، حملات متناوب جنگنده‌های آمریکایی بر علیه اهداف استراتژیک در خاک عراق همچنان ادامه دارد. در یک برآورد ابتدایی می‌توان تعداد پروازهای هواپیماهای آمریکایی را از دسامبر ۱۹۹۸ تاکنون بیش از ده‌هزار مورد ارزیابی نمود، که از این میان چهارصد مورد آن به حمله مستقیم به اهداف مورد نظر اختصاص داشته است. پایگاه هوایی شاهزاده سلطان در عربستان سعودی، پایگاه هوایی اینجریلک در ترکیه و همچنین ناوهای هواپیمابر مستقر در منطقه مرکزی پوشش هوایی بر فراز خاک عراق را تأمین می‌کنند. حملات اخیر به بهانه سیستم‌های ضد‌هوایی عراق صورت می‌گیرد. هر چند که عراقیها برای حفظ این سیستمها از روشن کردن آنها خودداری می‌کنند. با این حال سیاست‌های جاری ایالات متحده بدون درک منافع نهفته این دولت امکان‌پذیر نیست. برای ایالات متحده دو منفعت در خلیج فارس متصور

۳- ایالات متحده بر این تصور بود که صدام به دلیل شکست خود در جنگ با کویت، خودبخود ساقط خواهد شد.

بنابراین، خط مشی ایالات متحده، حفظ عراق به عنوان یک کشور و در عین حال ساقط نمودن صدام از طریق مکانیسمهای داخلی بود. با این حال، ایالات متحده قابلیت صدام در کنترل و مهار مخالفینش را دست کم گرفته بود. هر چند از بسیاری جهات استراتژیک، بقای حکومت عراق به سود ایالات متحده بود و اتخاذ چنین سیاستی توانست حکومت ایران را کماکان در حالت دفاعی نگاه دارد، اما بقای صدام یک چالش استراتژیک را پدید آورد که در بلندمدت به سود ایالات متحده نیست و این نتیجه را القا می‌کند که می‌توان در مقابله با ایالات متحده، جان سالم به در برد. چنین نتیجه‌ای افراد دیگر را به قبول خطر مقابله با آمریکا سوق می‌دهد. از طرف دیگر باید پذیرفت که با وجود کارشکنیهای روسیه و چین در امر تحریم عراق، سیاست تحریمهای اقتصادی علیه این رژیم شکست خورده است. با توجه به این دو عامل، خطر این که رژیم صدام حسین بار دیگر خطر آفرین شود، وجود دارد. در این راستا حذف رژیم صدام حسین یک الزام استراتژیک برای آمریکا به شمار می‌رود. عملیات روباه صحرا و جریانهای بعد از آن از چنین الزامی سرچشمه می‌گیرد.

هر چند ادعای رژیم عراق در مورد جاسوسی بازرسان سازمان ملل به سود ایالات متحده، تا حدود زیادی به اثبات رسیده است؛ اما صحت چنین ادعایی مانع از آن نمی‌شود که ایالات متحده بمبارانهایی را که به بهانه خودداری عراق از همکاری با سازمان ملل صورت می‌گیرد قطع نماید. مرحله دوم بمبارانها با این فرضیه شگفت‌آور که صدام کاملاً دیوانه است و بمبارانها او را از میدان به در خواهد کرد، از دسامبر ۱۹۹۸ تاکنون به تناوب ادامه داشته است. با این حال او همچنان در زیر این فشارها مقاومت می‌کند.

اکنون ایالات متحده در مرحله‌ای قرار گرفته که هدف آن کاملاً مشخص است. در این مرحله قرار است که برای همیشه مسأله صدام حل شود. سیاستمداران آمریکایی به این نکته واقف هستند که راهبرد سرنگونی تدریجی صدام حسین که از سال ۱۹۹۱ دنبال می‌شود، به موفقیتی دست نیافته است. بر این اساس، استراتژی

کنونی آمریکا بر دو نکته متمرکز است. نکته اول واردآوردن شکست نهایی به رژیم صدام است و نکته دوم که بسیار مهمتر است، قرارگرفتن در موضعی است که بتواند نه با شخص صدام، بلکه با صدام به عنوان بخشی از خاورمیانه آشتی کند. ایالات متحده و بریتانیا، پیشنهاد تازه‌ای را برای تجدید بازرسیها از تأسیسات نظامی عراق در دستور کار دارند، هر چند که مانع روسیه و چین بسیار جدی بنظر می‌رسد. اگر این قطعنامه توسط سازمان ملل رد شود، در آن صورت پوشش سیاسی مناسبی برای مقابله با عراق، نصیب ایالات متحده خواهد شد و زمینه را برای حرکت انفرادی این کشور فراهم خواهد ساخت. با این حال راهبرد آمریکا در مقابل عراق، این نکته را به ما می‌آموزد که منافع استراتژیک نباید در برخورد شخصی با صدام خلاصه شود. شیطان جلوه‌دادن دشمن زمانی مؤثر است که بتوان او را خرد نمود. اما اگر شیطان ساقط نگردد و ناچار از گفت‌وگو با او باشیم، در آن صورت ضعفهای راهبردی ما برای همگان آشکار خواهد شد.

استراتفور (آمریکا) اوت ۹۹ (مرداد و شهریور ۱۳۷۸)

سیاست خارجی ایالات متحده و اسلام سیاسی

رونالد ای نویمان معاون وزیر

دو نکته را باید در سیاست خارجی ایالات متحده مورد توجه قرار داد. نخست آن که سیاست ایالات متحده در جهان و خاورمیانه بر مبنای منافع ملی و نه مذهب قابل توجیه است. نکته بعد آن که آمریکا مخالفت با اسلام را در دستور کار خود قرار نداده است. عواملی که مبنای تصمیم‌گیریهای سیاسی ما می‌باشد، متنوع هستند؛ از جمله مبارزه با تروریسم، روند صلح خاورمیانه، منع گسترش تسلیحات کشتار جمعی و حقوق بشر و در این میان مسایل مذهبی نقشی را ایفا نمی‌کنند. ما در محاسبات خود علاوه بر پیشبرد روند

صلح، رونق اقتصادی برای آمریکا و متحدان خود را نیز در نظر داریم. هر چند اعتقادات دینی جریانهای سیاسی اجتماعی می‌تواند به عنوان یک شاخص در جهت پیش‌بینی اقدامها و سیاست‌گذاریهای آنها مورد توجه ما باشد، اما نوع برخورد ما با این جریانها تابعی از یک نگاه مذهبی نیست. ما در مقابل کشورها یا گروههایی که حقوق اقلیتها را مورد تجاوز قرار می‌دهند و تعمداً بر روش خشونت‌آمیز تأکید می‌ورزند، موضعی صریح داریم، همچنین در برابر کسانی که آشکارا گفت و شنودهای صلح‌آمیز را رد می‌کنند، ولی اگر کشور یا گروهی مانند سازمان آزادیبخش فلسطین "PLO" به هنجارها و قواعد بین‌المللی تن در دهد، ما نیز با او وارد گفت‌وگو خواهیم شد. همانطور که در الجزایر نیز تلاشهای رییس‌جمهور بوتفلیقه که در جهت مشارکت سیاسی همه گروهها گام برمی‌دارد، مورد حمایت ما می‌باشد، در رابطه با ایران نیز بیش از هر چیز اقدامات این کشور و نه معتقدات مذهبی مورد نظر می‌باشد. بر این اساس ما آمادگی گفت‌وگو در مورد مسایل مورد توجه طرفین را با این کشور داریم.

ذکر این نمونه‌ها نشانگر سیاست منطقی ایالات متحده می‌باشد که به دور از خشک‌اندیشی اعمال می‌گردد. من این نظر را به نقل از برخی شنیده‌ام که هدف سیاست خارجی ایالات متحده، مهار جنبش‌ها و نظامهای اسلامی بوده است و این که ایران دیگری پدید نیاید. من با داشتن تجربه ۲۶ ساله فعالیت سیاسی - اقتصادی در خاورمیانه، چنین نظریه‌ای را یک

ساده‌اندیشی می‌دانم و با آن نیز به شدت مخالفم. اسلام و غرب هیچ‌گونه مناقشه ذاتی با یکدیگر ندارند و بر این اساس چیزی به‌نام برخورد تمدنها مصداق نمی‌یابد. برخورد ما با کسانی است که از خشونت جانبداری می‌کنند. اگر



سیاستگذاری ما بر اساس اختلاف تفکر و عقاید باشد، با اصول بنیادین جامعه آمریکا در تضاد واقع می‌شود و مخرب ارزشهای ما خواهد بود.

دخالت ما در کوزوو به علت حمایت از مسلمانان در مقابل مسیحیان ارتدوکس نبود، بلکه به جهت مقابله با یک فاجعه انسانی صورت گرفت، هر چند که برخی از کشورهای اسلامی اقدام ما را مورد حمایت قرار دادند.

در پایان به این نکته باید اشاره کنم که اگر چه "نوع عقیده" عامل اصلی سیاستگذاری خارجی ما نیست، ولی این بدان معنا نیست که ما نگران تحولات جهان اسلام نمی‌باشیم. درک جریانهای روشنفکری و جنبشهای اجتماعی مسلمانها، منافع ایالات متحده را بهتر تأمین خواهد نمود. گستره کشورهای مسلمان از ترکیه گرفته تا اندونزی و از پاکستان و نیجریه، مردمانی را نشان می‌دهد که در جهت رسیدن به یک جامعه عادلانه تلاش می‌کنند. از دیدگاه بسیاری از این جریانها، اسلام سیاسی می‌تواند راهحل بلندمدت تلقی شود. در شرایطی که یک نظام سیاسی به سرکوب مردم دست می‌یازد و وعده‌های پیشرفت و عدالت نقش بر آب می‌گردد، برای مردم مذهب جذابیت پیدا می‌کند. ما باید با افراط‌گرایی درگیر شویم، اما در عین حال باید مراقب باشیم که این موضع به حمایت از سیاستهای سرکوبگرانه دولتهای موجود تبدیل نشود. ما در سیاست خارجی ایالات متحده با یک چالش مواجه هستیم. از یکسو اصول ما مطرح است و از سوی دیگر منافع ایالات متحده. بر این اساس طبیعی می‌نماید که اهداف سیاست خارجی ما، یکدست جلوه نکرده و دچار تنش شود. با این حال، ما نیاز داریم که با پرهیز از قضاوتهای کلی در رابطه با شرایط گوناگون، سیاستگذاری متناسب با همان شرایط را داشته باشیم.



سیاست خارجی ایالت متحده از زبان آبرایت

در مصاحبه‌ای که سی.ان.ان با مادالین آبرایت وزیر امور خارجه آمریکا انجام داد، او فرازهایی از سیاست خارجی ایالات متحده را مطرح نمود که بدون شك در راهبردهای منطقه‌ای آمریکا تأثیر خود را بجای خواهد گذاشت. بر این اساس، تلخیصی از پاسخهای مادالین آبرایت از نظر شما می‌گذرد.

توسعه فن‌آوری موشکی و تسلیحاتی هسته‌ای کشورهای یاعی، ما را بسیار نگران کرده است و از نظر ما این موضوع توأمآ آمریکا و روسیه را تهدید می‌کند. بر این اساس ایالات متحده از روسیه درخواست نموده تا در معاهده AMA (معاهده ضد موشکهای بالستیک مربوط به سال ۱۹۷۲) تغییراتی صورت بگیرد. این معاهده به صورت واقعی اساس کل فرآیند کنترل تسلیحاتی آمریکا را تشکیل می‌دهد و ما برای آن ارزش زیادی قایلیم. چرا که مبنای یک دفاع موشکی ملی است. ما درباره خطر بالقوه‌ای

رابطه دوجانبه انگلیس با ایران و اسراییل در زمینه خلع سلاح



چشم انداز ایران شماره ۶۴

که آمریکا را از سوی برخی کشورهای یاعی تهدید می‌کند، نگرانیم.

ما در این مورد بحثهایی را با روسیه داشته‌ایم. آنها نیز به اندازه ما درباره آینده نگران هستند. بنابراین، یک نوع اقدام مشترک در رابطه با بررسی فن‌آوریهای موشکی مدنظر دو کشور است. ما برای روسها این نکته را روشن کرده‌ایم که دفاع موشکی ملی آمریکا، نه روسیه بلکه کشورهای یاعی چون کره شمالی را هدف گرفته است. مادالین آبرایت در پاسخ به خبرنگار C.N.N. که چرا هزینه مدرنیزه کردن رادارهای روسی را آمریکا بر عهده گرفته است، گفت: یکی از چیزهایی که می‌تواند خطر روسیه را بکاهد، پول است. به اعتقاد ما اگر برای کنترل تسلیحات کشتار جمعی راهی وجود داشته باشد، خرج کردن برای آن الزامی است. در رابطه با ایران نیز، شرط ما برای توسعه روابط این است که آنها از روند صلح در خاورمیانه حمایت کرده و از حمایت

بالستیک، از جمله مسایلی است که لندن دنبال می‌کند. این مسایل در نشست ماه سپتامبر کارشناسان انگلیسی و اسراییلی که در اورشلیم برگزار شد، دنبال گردید. منابع وزارت خارجه انگلیس تصدیق کرده‌اند که ایران نیز در دستور کار قرار داشته است.

پیش از این مقامات انگلیسی در نشست مشترکی که در ماه ژوئن با مقامات ایرانی در تروریستها دوری کنند، علاوه بر این تلاش در جهت دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی نداشته باشند. با این اوصاف بهبود روابط ما با ایران راه درازی را در پیش دارد. ما باید برنامه‌هایی را برای کمک به کلیه کشورهای از جمله روسیه داشته باشیم. تا آنها مجبور به فروش دانش هسته‌ای خود به کشورهای یاعی نشوند و این به نفع منافع ملی آمریکا است. بر این اساس، این‌گونه اقدامات کمک به خارج محسوب نمی‌شود. باید به مردم آمریکا این نکته را فهماند. اگر بودجه پیشنهادی رییس جمهور کلینتون را ولخرجی بدانیم، دچار خطا شده‌ایم؛ چرا که تخصیص این بودجه منافع ملی آمریکا را تأمین می‌کند. من بر این اعتقادم که اگر رهبری ایالات متحده بخواهد حفظ شود، با جیب خالی میسر نخواهد بود.

یوسیا USIA (آمریکا) اکتبر ۹۹



لندن داشتند، نقطه نظرات طرف ایرانی را دریافت

کرده بودند، که در ملاقات اورشلیم، آنها را با طرف اسراییلی در میان گذاشتند. هر چند وزارت امور خارجه انگلستان چنین خبری را تکذیب نمود، اما بنابر ادعای روزنامه "ها آرتص" مقامهای انگلیسی مجموعه‌ای از اقدامات اطمینان‌بخش را که از سوی طرف ایرانی ارائه شده بود، به طرف اسراییلی منتقل نمودند. براساس این گزارش، این اقدامات اطمینان‌بخش، وعده تجهیز نکردن موشکهای بالستیک به

از هنگامی که روابط دیپلماتیک ایران و انگلیس مجدداً فعال شده است، کارشناسان کنترل تسلیحات انگلستان نقش فعالی را به عهده گرفته‌اند. این کارشناسان به عنوان کانالی برای ارسال پیشنهادات تهران به تل‌آویو و بالعکس عمل می‌کنند. پیوندهای خاص انگلستان با آمریکا در زمینه تسلیحات هسته‌ای موجب می‌گردد که ردوبدل کردن نظرات محرمانه فیما بین ایران و اسراییل با نوعی نظارت و اشنگتن نیز همراه باشد.

انگلستان در مذاکرات اخیر با ایران و اسراییل چند نکته را دنبال می‌کند. عقد یک قرارداد منطقه‌ای، دایر بر مجهز نکردن سیستمهای تسلیحاتی با کلاهکهای هسته‌ای و پیشقدم نشدن در حمله توسط موشکهای

کلاهک‌های اتمی و عدم استفاده از موشک‌های دوربرد مگر در موارد پرتاب ماهواره‌ها بوده است. با این حال عقد موافقتنامه میان دو کشور در صورتی مفید خواهد بود که با ورود سوریه و عراق در ترتیبات امنیتی منطقه توأم باشد. منابع سیاسی خاورمیانه بر این اعتقادند که بدون ورود دو کشور سوریه و عراق در فرآیند کنترل تسلیحاتی، توافق جداگانه با ایران سود چندانی عاید اسرائیل نخواهد کرد. با توجه به برنامه دیدارهای آینده مقامات ایرانی و انگلیسی، انگلستان قادر خواهد بود که این نکته را دریابد که تهران تا چه اندازه حقیقتاً به کنترل و مهار مسابقه موشکی در خاورمیانه علاقه‌مند می‌باشد.

تایمز (انگلستان) سپتامبر ۹۹

